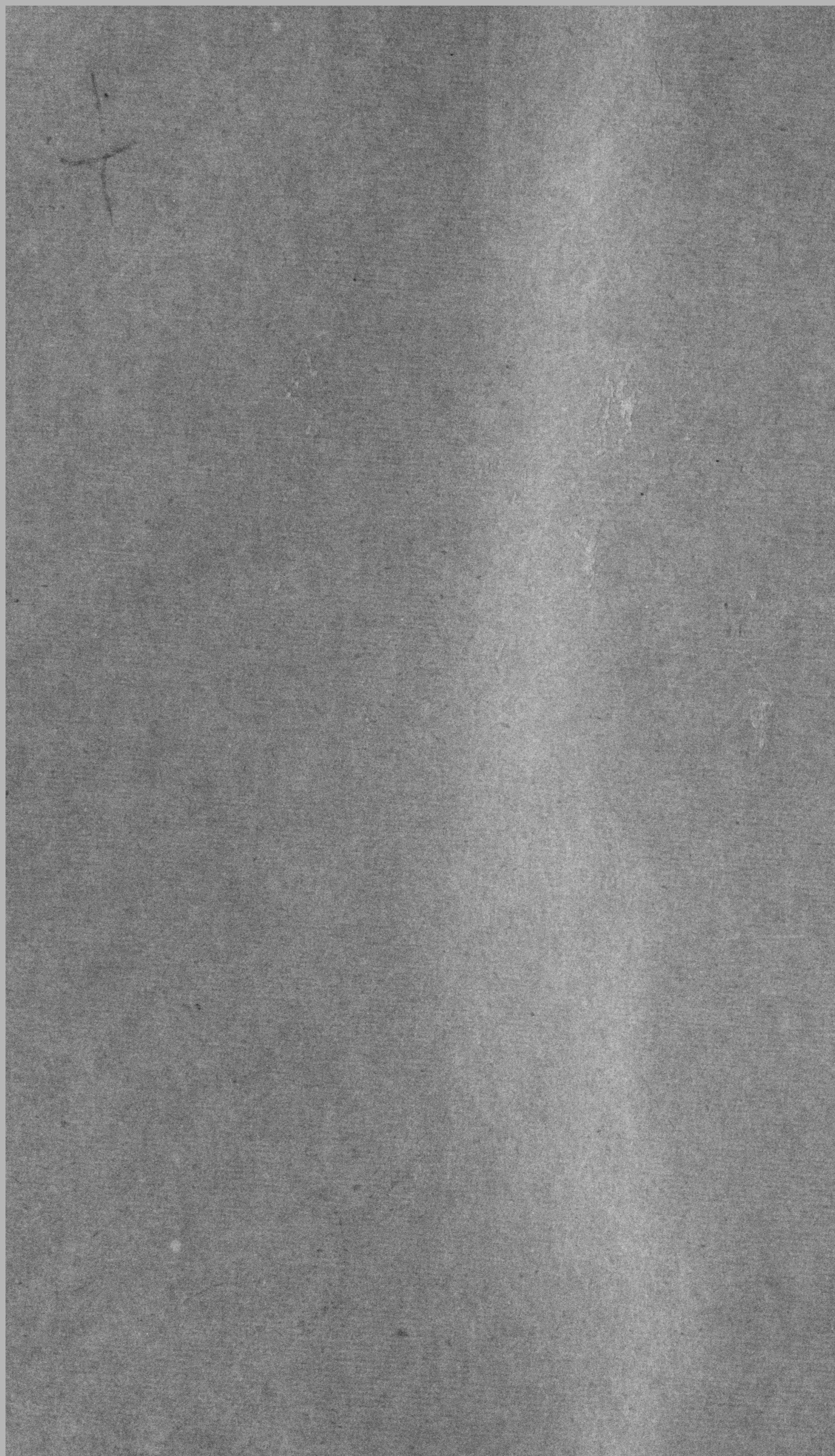


مسلک العارفین

ملفوظات وارشادات

حضرت سعد الملة والدین شیخ سعد الدین

قدس الله سره

منافق نیست و [illegible] نیست بزرگتر از هر که عالم نیست

جملهٔ عالم [illegible] هفت آسمان باشندگان هفتاد

[illegible] شهید و [illegible] که اندوه باک [illegible] هر که عالم

ببیند او را ثواب هزار عالم و هزار شهید [illegible] باشد

میکند حسان ابن عطیه از رسول صلی الله علیه وسلم هر که

عالمی هفت روز خدمت کند چنان که [illegible] عالم را [illegible]

[illegible] خدمت کرده باشد و هر روزی او را ثواب هزار

شهیدان باشد روایت میکند از ابن عمر رضی الله عنه

که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که عالم را بچشم خوار

ببیند او منافق است و رانده شده است دنیا و آخرت

[illegible] را این توفیق نیست که عالم را دوست دارد مگر

دوستان خدا [illegible] و هر که عالم را خوار دارد چنان است که [illegible]

[illegible] اسلام را خوار داشته باشد و هر که [illegible] خدا [illegible] او کافر

[illegible] کافر [illegible] دوزخ است رسول صلی الله علیه

[illegible] گفت که عالم [illegible] نیست [illegible]

که مال دو معرفت است که هرگز هیچ نماند و جمال است کسی را

است که جمال نماند و با ایمان است که نه زند و در راه دین بگذارد

شود و خلق است که بزرگ ستایه ود و علم از مال بهتر است که مال

بخرج کردن نقصان شود و علم بصرف کردن زیاده شود

و دیگر مال دل را سیاه کند و علم دل را روشن کند مال راه زنان است

که بنده را از خدای تعالی دور کرداند و علم راه بر است که بنده را

بخدای تعالی نزدیک کرداند و دیگر مال تو نگاه داری و علم ترا

نگاه دارد و علم با عمل نیکوتر بود اگر کار نخواهد کنی همچنین دان

که نمیدانی اگر بدانستن بسنده کنی از علم عمل مقصود است نه

روایت چنانکه از چشم نظر مقصود است نه حکایت

[illegible] فی اول الجلد فی الفصل الثانی فی فضیلة العلم

والعلماء و عن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول علیه السلام

قال من اکرم عالما فقد اکرم سبعین نبیا و من اکرم

متعلما فقد اکرم سبعین شهیدا و من احب العلم

والعلماء لا تکتب علیه خطیئة ایام حیاته و کذلک وصنعه

مردمان هیچ ارز نه یعنی چنانکه زر را پیش شما عزت است

چنانکه دوست دارید همچنان علما را پیش خدای تعالی عزت است

چنانچه نقره پیش شما عزیز است و دوست دارید همچنان متعلمان

و طالب علمان پیش خدای تعالی عزت دارند چنانچه ارزیز

پیش شما عزت نیست و خوار است همچنان مردمان دیگر پیش خدای

تعالی بی عزت است و خوار است که هیچ قیمت ندارند روایت میکنند

از عمر رضی الله عنه که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که نشستن

یکساعت پیش عالم بهتر است از عبادت هزار سال که دران یک لحظه

پیش خداوند عز وجل طرفة العین عاصی نشده باشد و نظر کردن

بعالم دوست تر است نزدیک خدای تعالی از یکسال اعتکاف در

مسجد حرام و زیارت کردن عالم بهتر است از هفتاد طواف

کرد بر گرد کعبه و بهتر است از هفتاد حج مقبول و دعا [illegible]

پیش عالم هر حرفی که بشنود یا بخواند ثواب هفت حج و هفت عمره

یابد و گواهی دهد واجب شود مر او را بهشت ای برادر علم یاد

گیر چون شنود و باقی است گر فنا نشود دو چیز است که سرما و گرما [illegible]

استاد ابت فرموده بعضی مفسران گفته اند که بتراب نام مردی
بود کافر روزی در کوچه میگذشت متعلمی که بالای خانه نشسته کتابه
میکرد ناگاه قلم از دست متعلم فرو افتاد بتراب آن قلم برداشت
و بمتعلم داد بسبب این مقدار اعانه که در حق متعلم کرد خدای تعالی
از برکت آن فرو افتادن او را تخفیف عذاب از معاصی
بغیر کفر کنند و از کافران دیگر میکنند و گویند یا لیتنی کنت
ترابا ه فی تفسیر [illegible] تخمین که فضل علم و عالم
منکر شد ابلیس بود هر که علما را حرمت دارد اقتدا بفرشتگان میکند
و هر که حرمت ندارد علما را اقتدا بابلیس میکند سهر بی ادبان وی بود
و هر که قدم در کوی بی ادبی نهاد بشاگردی ابلیس در آمد بیا میهمان
[illegible] که استاد را داد او را داد و بجای استادش بیای
[illegible] در باب علم می آید علمی بخوان که ترا نفعی بود
[illegible] باشی خلاصی از [illegible]   علمی که خوانی بهر حق [illegible] نفحی بود
[illegible] نه قضایی بهر [illegible] دگر   علمی که خوانی بهر حق [illegible] علم را
[illegible] علم بهر حق بود زان علم بینی صد خطر   گر علم خوانی بهر آن [illegible]

العلماء ... في فضل الثاني قال يشفع يوم القيمة

ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء ...

قال عليه السلام من احب العلم والعلماء لم تكتب ايام حياته

وقوله عليه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفيقي

في الجنة ... في الفصل الثاني قال

رسول الله عليه السلام العالم الواحد اكرم عند الله من

الف شهيد ... وعلى باب المدينة ملك

قائم ينادي كل يوم الا من زار عالما فقد زار انبياء

الا من زار انبيائي فله الجنة الا من نظر الى وجه العالم

فقد نظر الى وجه محمد عليه السلام الا من نظر الى محمد فقد نظر

الى الله تعالى ومن نظر الى الله تعالى فله الجنة وحرم

جسده على النار وعن علي رضي الله عنه انه قال

قال رسول الله عليه السلام جلوس ساعة عند مذاكرة

العلم خير من عشر الاف فرس يغزو بها المؤمن ...

... ودرخرانه جلاني مي آرد ...

من المجاهدين والمرابطين والحجاج والعمال والمعتكفين على طالب العلم ويستغفر له الاشجار والبحار والرياح والسحاب والنجوم وكل شيء طلعت عليه الشمس فهذا فضل لطالب العلم الكسلان فكيف فضل طالب العلم من الزاهد العاقل في منهاج العابدين پیغمبر صلى الله عليه وسلم گفت شب معراج دوزخ را دیدم که اکثر دوزخیان فقرا بوده اند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمودی یا فقیران از علم گفت فقیران از علم پس هر که نیاموزد علم او نتواند که عبادت چنانچه حق آنست بجا آرد اگر مردی ظاهرا حق سبحانه تعالی عبادت ملائکه هفت آسمان بکند وی را علم نباشد از جمله زیان کاران باشد در مکتوبات شیخ شرف الدین در مکتوبات پنجاه و پنجم می آرد بدانکه علم معاملت را بعضی مجاهدت و ریاضت را چون طهارت مر نماز را هیچ معاملتی بی علم نبود چنانکه هیچ نمازی بی طهارت نبود و ازینجا گفت علم ترا بعمل باید دین و دولت بدو شد اما ده کار بعلم بازبند پیغمبر هم ثمر نبود اگر کسی مثلا همه عمر مجاهده و ریاضت بی علم کند

آن علم دان چون کهیابل که بر ... زود

النار و بعض العلماء في ... في النار يجدهن ...

... وعن موسى الاشعري رضي الله عنه قال

جاء اعرابي الى النبي عليه السلام فقال يا رسول الله اي

الاعمال افضل فقال العلم فقال اي الاعمال افضل فقال

العلم فقال يا رسول الله عليك السلام انما اسالك عن

العلم لا عن العلم فقال عليه السلام يا اعرابي العمل القليل

بالعلم خير من كثير العلم بلا عمل ... مي گردد

مروي از بوستان بني عامر باد نزديک مهتر عالم عليه السلام سوال

کرد که يا رسول الله مي خبر ده که فاضل ترين اعمال چيست پيغامبر عليه السلام

فرمود که برو علم آموز ... گفت من از علم سوال نميکنم از اعمال

پيغمبر عليه السلام گفت تو نداني که عمل بي علم قدري ندارد پيغمبر عليه السلام

ذکر نکرد علم را ذکر کرد چرا که هيچ عالمي بي عمل نبود اما بسيار عابد بود بي علم

که عمل وي صورت عبادت دارد ولکن جز معصيت نبود

... قال عليه السلام طلب العلم افضل عند الله تعالى

من

چنانچه مومن کسی باشد کما قال الله تعالی الله ولی الذین امنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور ای من الجهل الی العلم و در بلدگاه جهل
و کافر کسی است که قال الله تعالی والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات ای من العلم الی
الجهل پس چنانکه مومن را از شقاوت و کفر باید گریخت از جهل
و جاهل نیز باید گریخت العاقل حبیبی والاحمق عدوی
که در فتوی شریعت چنانکه گریخت از جهل و جاهل واجب است
طلب کردن صحبت علما و علم فریضه است علما آخرت نه علما
دنیا و علم آخرت نه علم دنیا تا در غلط نیفتند پس مجاهده در ریاضت
انجا نرساند که صحبت نگیرد از این طایفه نرسد هیچ نیکی که چوب
دو که استادی و سکونت چون او را صحبت و مجاورت با آب
افتد بمرور آن آب جاری گردد و همچنین مرغ طیران صفت نیست
چون با کبوتر صحبت و مجاورت یافت بمدتی چون کبوتر مور نیز
پریدن گیرد چوب را که صفت آب و طیران که صفت کبوتر است
در پیوسته که را این مور را بحکم صحبت صفت میگردد بدین طریق

هرگونه که هست که باشد چنان بود که هر دو بی‌واسطه [illegible]

و با بی‌ایمان قرآن خوانند اما بدانکه علم بر دو نوع است یکی علم کسبی است

که از استادان گیرند یا بمطالعه از کتب ایشان بود و از ... دوم علم

آن است که از درون سینه پدید آید و این بر دو گونه باشند بعضی آن

که از درگاه بی‌نیازی بدلهای پیغمبران پیوندد آن را وحی گویند و بعضی بدلهای

دلهای اولیاء پیوندد که آن را الهام گویند و دیگر آن بود که بواسطه سینه

پیغامبران بسینه صدیقان رسد و بواسطه پیران بسینه مریدان

است معنی آن حدیث که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته

یعنی چنانکه صدیقان خدای را در آینه دلهای پیغامبران بینند مریدان

خدای را در آینه دلهای پیران بینند یعنی شناسند و بدانند دیدن

این بود و آنکه در کلمات مشایخ است که مرید خدای را در آینه دل پیر

بیند آن دیدن همین است که گفته شد نه دیدن بچشم [illegible]

علم سر همه سعادتها است چنانکه جهل سر همه شقاوتها است و همه نجات

از علم آید و همه هلاک از جهل زاید درجات فردوسی و کرامات قدسی

بعلم یابند و درکات جحیم و عذاب و عقوبات الیم بجهل افتند و ...

خداوندگار یکتر از علم نیست العلم باب الله الاکبر
والجهل اعظم حجاباً بینک و بین الله چنانکه علم میدان
همه سعادتهاست جهل وادی همه ضلالتهاست و امارت و نشان
شقاوت از وادی جهل پدید آید این جهل وادی است که در وی
ثبات استیلای کفر و تخریب اسلام و بنیاد ایمان و تهاون
احکام شرع و آشنائی شیطان و بیگانگی از متابعت انبیا و صدیقان
رو نماید و این بدبختیها و صد هزار چندین دیگر از صفت جهل پدید
آید چنانچه شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه در باب جهل میفرماید

ز جاهل گریزنده چون تیر باش — نیامیخته چون شکر شیر باش
دلا گر خردمندی و هوشیار — مکن صحبت جاهلان اختیار
ترا اژدها گر بود یار غار — از آن به که جاهل غمگسار
اگر خصم جان تو عاقل بود — به از دوستداری که جاهل بود
ز جاهل حذر کردن اولی بود — کزین ننگ دنیا و عقبی بود
چو جاهل کسی در جهان خوار نیست — که نادان تر از جاهلی کار نیست
ز جاهل نیاید جز افعال بد — وز و نشنود کس جز افعال بد

که گفته شد و دیگر طبع آهن آلت کمی پذیرد تا بتواند استعمالی و بپالاید

رفت اگرچه تیز شده بود چون او را با چوب پیوسته [illegible] مجاورت شد

اگرچه بکمی و دونی بود بر روی آب شود و ابتدا شاید تواند رفت

فضل صحبت و اثر صحبت از اینجا پیدا شد تا این دولت میسر شود والمقصود

هر معاملتی که نه بعلم است باطلست و هر ریاضتی و مجاهدتی که نه بعلم

فرع است ضلالت است و دین و مذهب شیطانست و هم [illegible]

سعادت بحق المعرفت از علم توان شناخت اسرار کبریای دین

و سلطنت عزت اسلام و عزت دعوت انبیا و معرفت آلاء و نعمای

یابند و مراتب عصمت معصومان و تفاوت درجات مقربان

و شرف فطرت ذریت آدم و سر معایب معیوبان و حقوق

اهل ایمان و تعظیم شرایع و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی

این همه بواسطه علم توان شناخت و در میدان علم توان رفت

تا مرد از تیه جهل خویش بیرون نیاید و قدم در میدان علم ننهد

[illegible] این معنا و [illegible] ایمان و در دین نیابد هیچ چیز [illegible]

[illegible] بر جمله [illegible] صفت جهل نیست و هیچ راه بدرگاه

و فایده عمر ست و ثمره علم است و طریق خداوندان بصیرت است
و راه سعادت و جنت است اما با عقبات بسیار و مشقتهای
بی شمار و دشمن و درد و رنج بسیار و همراه اندک و این از آن است
که راه بهشت ست پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم که بهشت را بمکروهات
گرد کرفته است و دوزخ را بآسانی و شهوات گرد کرفته اند و گفته اند
اصل موانع و حجاب بنده را چهار است دنیا و خلق و شیطان
و نفس دنیا حجاب آخرت ست و خلق حجاب عبادت ست
و شیطان حجاب دین است و نفس حجاب از خداوند ست چون
مرید چنگ بزهد خود از حجاب دنیا بیرون آمد و چون چنگ
بعزلت و خلوت زد از حجاب خلق بیرون آمد و چون چنگ بمتابعت
سنت زد از حجاب شیطان بیرون آمد و چون چنگ بریاضت
و مجاهدت زد از موافقت نفس روی کردانید از حجاب
نفس بیرون آمد الغرض چاره نیست عبادت را از علم که علم
در پیش است و مدار کار بدو است و گفته اند علم و عبادت دو
جوهر اند که بسبب ایشانست هر چه بینی و هر چه شنوی از تصنیف

سرانجام جاهل جهنم بود که جاهل نکو عاقبت کم بود

سری جاهلان بر سر دار به که جاهل بخواری گرفتار به

لعنت که چون شیطان را داغ لعنت بر پیشانی پدید آمد

آدم پیغمبر علیه السلام گفت با خداوندان دولت منازعت کردن

مبارک نشد و جاهل را در کار عالم حسد کردن نرسد اکنون

علم شقاوت بدست کبر جوهر کجا که از فرزندان کسی است که

نه در میدان علم است و نه در راه طلب علم است بر فتراک جو

بر بند تا زحمت وجود تو از فرزندان برگزیده دور باشد الناس

ثلاثة عالم و متعلم و ما بقی الناس همج لا خیر فیهم گفت اهل

حق در عالم دو قسم اند یا کسی است که بمنزل رسیده است یا کسی

که در راه است و میرود تا بمنزل رسد و هر چه از این دو بیرون اند

همه از آن قوم اند که الا ان حزب الشیطان هم

الخاسرون همه سوار و پیاده شیطان است الطایفه

در مکتوب شیخ قدس سره می آرد که عبادت سرمایه اهل یاد

و پیرایه اهل صفات و خدمت مردانست و پیشه صاحب همتان

انرا که هر کار عبودیت بی علم است اگر مردی خدای را سبحانه
و تعالی عبادت ملایکه هفت آسمان و زمین بکند بی علم از جمله زیان
کاران باشد [illegible] در مکتوب
شصت و ششم در ذکر سعادت و شقاوت می آرد بدانکه سعادت
و شقاوت دو خزانه است مر خداوند را که کلید یکی طاعت است
و کلید دوم معصیت زیرا که در ازل السَّعِیدُ مَنْ سَعِدَ فِی بَطْنِ
اُمِّهٖ آورده اند طاعت که کلید سعادت است بدست وی داده اند
و دیگر زیرا که در ازل الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِی بَطْنِ اُمِّهٖ آورده اند
معصیت که کلید شقاوت است بدست وی نهاده اند امروز هر کسی
در دست خویش نظر کند که کدام کلید در دست دارد همانست
بحکم جریان سنت الهی از اینجا میگویند که السعید و الشقی پیدا است
و دلیل بر دیده علما آخرت نه علما و دلیل اشارت برین کرده
که گفت ما دنیا را ندانیم و پرده راندی بر دانیم ما فسق حقیقت از
معصیت می دانیم همه عز و دولت بنده را در طاعت است و همه
ذل و خذلان در معصیت همه قرب و کرامت در طاعت است و همه

مصنفان و تعلیم معلمان تصنیفهاست تا صاحبان نیکبخت

اینهاست از اهل کتب و از اهل رسل بدان که عمر دنیا

دو ره کار نیست از کارها باطل که در دنیا نیست

ولغوی است که دور و حاصل نیست و از نیست که خواجه حسن

بصری رحمة الله علیه گفته است بطلبید این علم را طلب کردنی

که از عبادت باز نمانید و طلب کنید این عبادت را طلب

کردنی که از علم باز نمانید چون معلوم شد که چاره نیست هر یکی را

ازین هر دو بدانکه علم اولیتر است بمقدم داشتن بر عبادت

از آنکه اصل و ره نماز اوست و ازین است که فرموده است پیغمبر

علیه السلام که علم امام عمل است و عمل تابع اوست و دیگر آنکه گفته اند

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز گزاردن جاهل و عاقل

معلم فساد و پیش از آن کند که صلاح و دیگر آنکه الهام شده علم

نیکبختان را و محروم کرده اند از علم بدبختان را که به بدبختی و ی از آن

که علم بیاموخت و بعلم عمل کرد که فردا معنیش شایسته باز

که زهاد و سلف در باب علم مبالغه کردندی از میان جمله کارها

پس هیچ طاعت نباید که از گذاشت زیرانکه شاید که رضای خدایتعالی
همانجا بود و هیچ معصیت نباید کرد اگرچه خورد بود زیرانکه شاید خشم
که سخط همانجا بود و هر مومنی را که بینی به از خود تصور باید کرد و گمان
بری که از دوستان خدایتعالی است شاید که ولایت همانجا بود چه
نبود کی امیت در مکتوب هفتاد دوم می آرد بدانکه اگر کسی
خواهد که بداند که خداوند از وی خوشنود است یا ناخوشنود پس در اعمال
نظر خویش کند اگر همه طاعت است داند که از وی خوشنود است و اگر
نشان خوشنودی طاعت است و اگر همه معصیت است داند که
خوشنود نیست که نشان ناخوشنودی معصیت است و اگر هر دو بود
حکم بغالب کنند فی خلاصة السلوک وقال بعضهم
رایت فی النوم کان القیمة قامت والخلق کلهم فی الموقف فرایت
طیرا ابیض یاخذ واحدا بعد واحد من اهل الموقف فیدخلهم الجنة
فقلت ما هذا الطیر فنودی انه شیء یقال له الورع حکی
ان موسی علیه السلام مر برجل وهو ساجد یبکی ویسیل دموعه فقال
علیه السلام یارب ما ترحم عبدک فقال جل جلاله لا ارحم ولو مات

عقوبت و درکات بر معصیت هرکرا افکندند در راه معصیت افکندند

و هرکرا برداشتند در راه طاعت برداشتند همچنانکه صومعه

قدس را که هفتصد هزار سال تسبیح و تقدیس در دست داشت

بترک سجده افکندند چنانکه هرگز بر نخاست و سگ اصحاب کهف را

که نجاست و خباثت صفت داشت چند گامی که بموافقت نیکان

زد برداشتند چنانکه هرگز نیفتاد و ذلک تقدیر العزیز العلیم

قومی بفلک رسید قومی بمغاک فریاد رسید تو یا مشتکی

الی قوله ابنا علم را قاعده طاعت کردند و جهل را اساس معصیت

نهادند ایمان و طاعت فرزندان علم اند کفر و معصیت فرزندان جهل اند

چنانکه هرگز از علم کفر و معصیت نیاید از جهل ایمان و طاعت نیاید

و مقصود آنکه طاعت کلید سعادت است و معصیت کلید شقاوت

هر طاعت که هست اگرچه خرد است نباید گذاشت و هر معصیت

که هست اگرچه خرد است نباید کرد بزرگان گفته اند سه چیز

در سه چیز پنهانست یکی رضا در طاعت پنهانست و دوم سخط

در معصیت پنهان است سیوم ولایت در میان مومنان پنهانست

که گفته اند که هیچکس عالمتر از شیطان نبود چنانچه گفته اند در آسمانها هزار
جای نیست که او سجده نکرده است آخر مستحق لعنت شد و همچنان
شرف و بزرگی آدمی به بسیاری خوارق نیست که آن شاید که در
حق وی مکر باشد و همچنان شرف و بزرگی آدمی به بسیاری
مریدان نیست زیرا که شخصی باشد که او را ده هزار و یا بیشتر مریدان
باشند و هنوز به مرتبه مریدی نرسیده باشد و همچنان شرف و بزرگی
آدمی به نسب نیست زیرا که بعضی فرزندان انبیا کافر شده اند و همچنان
شرف و بزرگی آدمی به بسیاری مال نیست زیرا که مال قارون
و حال او معلوم است پس شرف و بزرگی آدمی نباشد مگر بخصلتی
که خدای تعالی در کلام مجید مقدار و ولایت وصی جای خبر داده است که آن را
تقوی گویند چنانچه ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان
اولیاؤه الا المتقون ۰ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون قوله تعالی ان للمتقین عند ربهم
جنات النعیم پس کمال تقوی باید که کمال تقوی
بدان حاصل شود که بداند که هر روز چیست یکی امری است که بجا آورد

من بکا یہ لان فی بطنہ طعام حرام وعلی جسدہ کسوۃ حرام قال

علیہ السلام ملاک دینکم الورع قال علیہ السلام ترک ذرۃ مما نہی اللہ

خیر من عبادۃ الثقلین ... فالفضل والاولی والاکرم لقولہ

تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ولقولہ

تعالی وجعلنا للمتقین اماما ط الآیۃ ولقولہ تعالی ان

المتقین فی جنات وعیون الآیۃ

قال ابو حاتم التستری رحمۃ اللہ سئل عن المتقین قال من قد تبین

قال لا الہ الا اللہ وصلی الصلوۃ الخمس فی مواقیتہا وذکر اللہ تعالی

فی السراء والضراء فهو متقی ومن ادرک التکبیرۃ الاولی فی

صلوۃ الفجر مع الامام اربعین صلوۃ فهو متقی یدل علیہ ما جاء

... فی معرفۃ الولی کہ تصنیف شیخ علی متقی ست

آوردہ باید دانست کہ شرف وبزرگی آدمی بہ بسیاری وشاگردان

نیست زیرا کہ علم بلعم باعور معلوم ست کہ گفتہ اند در مجلس وی دوازدہ

ہزار دوات حاضر میشد کہ از وی علم می نوشتند آخر گفتہ اند کہ ایمان

سلامت نبرد ہمچنان شرف وبزرگی آدمی بہ بسیاری عبادات نیست

جامع مر جمله خیرات را و کفایه کننده ست مر همه مهمات را و رساننده ست بنده را بهمه درجات و کرامات و این اصلی ست که بران

مزید نیست در تفسیر زاهدی آورده ست که تقوی بر دو گونه ست

اصلی و فرعی تقوی اصلی پرهیز کردن ست از کفر با آوردن ایمان

و تقوی فرعی پرهیز کردنست از معصیت با آوردن طاعت و مشایخ

گفته اند که منازل تقوی سه چیز ست یکی تقوی از شرک ست دوم

تقوی از بدعت ست سیوم تقوی از معصیت ست پس تقوی پرهیز

کردنست از هر چیز که می ترسید از مضرت آن در دین خویش

بمعنی که هر رنجور پرهیز کننده را متقی گویند چون از هر چیز که او را

زیان دارد پرهیز کند از طعام و شراب و میوه و غیر آن و آنچ

از مضرت می ترسید دو قسم ست یکی محض حرام و معصیت و دوم

فضول حلال از انکه سبب باشد که فضول حلال آدمی را بعصیان کشند

پس هر که خواهد که از مضرت دین ایمن باشد از محض حرام و معصیه

پرهیز کند و از فضول نیز خود را نگاه دارد پس تقوی بالغ و جامع

پرهیز کردنست از هر چه دین را زیان دارد و آن معصیت ست و فضول

آن فرض است چنانچه همه فرایض و دوم هم سنت است که بجا آوردن آن مستحب است
چنانچه همه مستحبات و آداب پس هر که بسنت و آداب سنت را از نفل
حریص و طالب باشد چنانچه و چنان بتعظیم او اکند چنانچه فرض را ادا کند
کمال امتثال در حق وی توان گفت و همچنان نهی بر دو نوع است
که باز ماندن از آن فرض است چنانکه همه محرمات و دوم نهی است
که باز ماندن از آن مستحب است چنانچه همه مکروهات پس هر که از مکروهات
بترسد و پرهیز کند چنانچه از حرام بترسد کمال اجتناب در حق او می
توان گفت پس حاصل آنست که ادنی اجتناب از حرام پرهیز
کند و این ورع گویند و برتر از این آنست که اجتناب از شبهه کند
و این تقوی گویند و برتر از این آنست که اجتناب از لا باس کند
و این را صدق در تقوی می گویند و لا باس آنست که در کردن آن کار
هیچ گناهی نباشد اما ترک آن اولی است
پیغمبر در ملفوظات هفتاد و سیوم می آرد بدانکه تقوی گنجی است
عظیم و ملکی است بزرگ که همه چیز را از دنیا و آخرت جمع در وی کرده اند
و در زیر این یک خصلت ای فرزند آدم تقوی کن که این خصلتی

کرده باشد پذیرفته نبود و اگر آن از ویش خواسته باشد آمرزند الا حقوق و دو کس نیکی
عطا با بگیرند و از ایشان نگیرند مردی رسول علیه السلام را گفت
من رمضان را روزه دارم و هر روز پنج وقت نماز کنم بدین زیاده
نیفزایم و خدای را بر من حج و زکوة نیست که مال ندارم فردا کجا باشم
رسول علیه السلام بخندید گفت با من باشی اگر دل از دو چیز نگاه داری
از غل و حسد و زبان را از دو چیز نگاه داری از غیبت و دروغ و چشم را
از دو چیز نگاه داری با محرم نگریستن و بخلق خدای تعالی بچشم حقارت
ننگری با من در بهشت باشی فی المسعودی فی الحقایق و بدانکه بحقیقت
که همه کار سابقی و علم آنکه گناه باز بود نیست نه طاعت زیادتی
کردن و علم زیادتی خواندن زیرا که گناه ناکردن فریضه است بر همه
مسلمانان و طاعت زیادتی جز فریضه تطوع است اگر کسی خواهد
که فریضهای خدای تعالی نگاه دارد نخست از گناه باز آید که پارسا
آنکس باشد که خود را از گناه باز دارد نه آنکس باشد که همه شب
نماز کند و روز روزه دارد و اگر گناه باز نیاید و دنیا که
سر همه معصیتهاست دوست دارد و زبان از غیبت باز ندارد

حلال که فرصت غنیمت است و عیسی علیه السلام گفته است که دنیا سه
روز است یکی گذشته که از آن بر دست چیزی نیست و فردا که ندانی
بیابی یا نیابی سیوم روز آنست که تو در آنی بر دست تو همان
بیش نیست از آن غنیمت دار و ابوذر گفته است که دنیا سه ساعت
بیش نیست ساعتی که گذشت از آن بر دست چیزی نیست و ساعتی
دیگر ندانی یابی و دریابی و ساعت سیوم آنست که تو در آنی پس
اندر وی حقیقت عمر تو مگر یکساعت نبود و یکی محققی گفته است
که دنیا سه نفس است نفسی که گذشت و نفسی دیگر ندانی یابی یا نیابی
و نفس سیوم آنست تو در آنی که بسی کس از نفسی تا نفسی دیگر نرسیده اند
پس مالک نیستی مگر یک روز را و نه یکساعت را مگر یک نفس را
پس غنیمت داریدن یک نفس بتوبه و طاعت شاید که نفس دوم
نیابی و [illegible] مشغول [illegible] که تا آن زمان که فوت
محتاج [illegible] پس سزاوار باشد آدمی که هر روز و یکساعت [illegible]
و [illegible] دوم [illegible] در کیمیای سعادت
[illegible] اصل توبه [illegible] روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال عرض کنند [illegible]

و بسیار بیشتر چون هنگام نزع شود در رفتنش کرده که بی ایمان مرده
نعوذ بالله منها [illegible] صدرالدین مذکورست
که بنده بگناه کردن کافر نشود اما بخو کردن در شدن گناه کافر شود
و خو کرده در شدن گناه آن باشد که بنده دروغ گوید و غیبت کند
و مومن را بیازارد و در دل خود هیچ ترسی و پشیمانی نیارد و بسیار
کس اند که ایمان بباد داده و خبر ندارند [illegible] سفیان و ابو
الوراق هر دو پرسیدند که از مومنان مخصوص هیچکس را بیم زوال
ایمان خواهد بود گفتند سه گروه را در وقت جان کندن بیم
زوال ایمان است نعوذ بالله منها یکی آنکس که از رفتن ایمان
نترسد دوم کسی که ایمان خود را [illegible] بیامیزد سوم آنکس
که با مسلمانان جور کند و بیازارد و بیاید نترسد که هیچ ظلم هیچ گناه
نیست و بخشیده نشود اگرچه مهلت داده شود و شیخ عبدالله فرید
عنایت الله عزیز نشانی آن دو چیز است یا عصمت اول
یا توبه آخر فی الاحیاء قال ابن رجاء فی حدیث ذکره اذا بلغ
الرجل اربعین سنة ولم یتب مسح الشیطان بیده وجهه وقال بابی وجه

و دهشت از آزار و دل از کبر و حسد و دشمنائی برادر مسلم ایمن نی

کس و بعضی گفته اند که قطع گردن کی باید بسا بایند و از دین بیرون بسیار

کس چه بزرگان گفته اند از طاعت بسیار مردم به نیکنام نشوند

ولیکن نیکنام از معصیت ناکردن شوند فی الحقایق عن

النبی صلی الله علیه وسلم اعمال البر یعملها البر و الفاجر ولا یجتنب

المعاصی الا صدیق و فی ترجمة الاخبار روایت کرده اند که بموسی

علیه السلام وحی آمد که عاصیان امت خود را بگو که ما را یاد مکنید که سوگند

خورده ایم که هر که مرا یاد کند او را یاد کنم چون عاصیان مرا یاد کنند

ایشان را بلعنت یاد کنم عن النبی صلی الله علیه وسلم ترک ذرة مما

نهی الله خیر من عمل الثقلین بباید ترسید از آنکه از شومت

معصیت بسیار کس را ایمان سلب شود نعوذ بالله منها چنانچه

منقولست از امام ابو حنیفه رضی الله عنه که اکثر ما یسلب الایمان

عند النزع و آنچنان باشد که بر خلاف دین اعتقاد کرده باشد

که موجب کفر باشد اگرچه کلمه شهادت بحکم جریان عادت گوید

مسلمان نشود تا از آن عادة فاسد رجوع نکند و این بلیه عام

بلا

و هم غفلتی می آرد هر آنکه غفلت ناستوده است در همه مذاهب و ملک
و بنده در گناه و معصیت نیفتد تا غافل نگردد و گفته اند بروزگار غفلت
تاوان کرد در حسرت است چون کسی قدم بر زمین نهد بعضی همه
در هوا راطباق بناله آیند و گویند بزبان حال که ای بیوفا و بدعهد ما را
از بهر آن آفریده اند تا بار عبودیت بکشیم نه بار معصیت تن آدم
که از هر چون آدم صفی الله بوده است و چون نوح نبی الله بوده است
و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله
بوده است که صدر هفت آسمان و زمین بنام او آراسته اند
و حق تعالی مرا بها فرش نعمت قدیم عزیز کرده است والارض فرشناها
فنعم الماهدون حق تعالی مرا بدین بار جلوه میکند و تو قدم معصیت
بر رخ ما می نهی مهد تو نیز اند هر کس ما خواهم بود و هر روز ما را جدا
زنان که پیش از مرگ اند تا باز توانی خورد هر غفلتی که تو بر ما نموده چون
توان برخود صد ها زنند با حسرت آن تو باز نمانم اگر نه امروز کاری نکنی
که فردا درمانی چو خود بیا گفت زاری جان نیست بکار
این نیم که اکنون وقت است اگر بردن نشوی تا گشته دانه

لا یفلح و زهی حضرت لاابالی که اگر تمام عالم را همچو یحیی علیه السلام

شوند که او گناه نکرده است هیچ سود و منفعت نه و اگر همچو فرعون لعین

شوند زیانی نیست گر بیائی بیا در بابی ور بروی برو

پاسبانی نی طاعت موسی سودی نی و معصیت فرعون زیانی نی

در کیمیای سعادت در اصل توبه آورده که کفارهٔ سماع و سرود و ملاهی

بسماع قرآن و سماع مجلس علم کند و کفارت نشستن در مجلس فسق

بنشستن در مسجد باعتکاف کند و کفارهٔ دست بی وضو بمصحف

بردن باکرام مصحف کند و به بسیاری قرآن خواندن الی قوله بلکه

کفارهٔ همه شادی و طربی که بدنیا کرده است اندوهی و رنجی در

دنیا بکشد که بسبب شادی و راحت دنیا دل بدین او آمیخته بود

و هر رنجی که در دل اذی گسسته شود و در خبر است هر رنج که بمومن رسد

اگر همه خاری بود که در پای وی رود کفارت گناهی بود و رسول

علیه السلام گفت بعضی گناهست که جز اندوه آنرا کفارت نکنند

و در خبر دیگر هست اندوه عیال و معیشت ایشان کفارت کنند

شود تا شیخ شرف الدین منیری در مکتوب هشتاد و هشتم

گفت یا آدم بگناه که با این خویش و چنین کردم مرا چنین که کردی نشست
آدمی که در دریای پاک بودن ... از اول آفرینش تا با آخر کار و نیکان را
و باز مستغرق بودن بمعصیت و مخالفت در همه عمر پیشه شیطان است
و باز گشتن از معصیت براه طاعت بحکم توبه و ندامت کار آدم
و آدمیان است هر که بتوبه تقصیر گذشته تدارک کرده است نسبت
خویش با آدم درست کرده است و هر که بتوبه تدارک نکرد نسبت
خویش با شیطان درست کرد اما گفته اند که در همه عمر در طاعت بود
آدمی را ممکن نیست از آنکه وی را که بیافریدند در ابتدا ناقص بیافریدند
بی عقل و اول شهوت بر وی مسلط کردند که آن آلت شیطان است
و عقل را که خصم شهوت است و نور جوهر فرشتگان است بسبب
آن بیافریدند که شهوت مستولی شده بود و قلعه دل را فرو گرفته
بود و نفس با وی خو کرده و الفت گرفته پس بضرورت چون
عقل پیدا آمد توبه و مجاهدت حاجت افتاد تا قلعه دل فتح شود
و از دست شهوت و شیطان بیرون آید توبه این دم در
دهان شیر اسیری چه دانی زانکه آدم شیر گیری پس از اینجا است

تو خواهی بود رسوائی زمانه گذاشته اند چون کسب قدم
غفلت در کوی دین نهند آن لعین گوید مرا شناسی که حسد نهد
برکشیده بر هفت آسمان نهاده بودند و خطبهٔ اشراق دار السلام
بنام ما کرده بودند ما این دولتها و سرمایه‌ها در باخته ایم اه
امروز بر دروازهٔ شرع بعوانی نامزد شده ایم یا تاج اخلاص بر سر نه
و بکوز و یا باد بارها در ساز تو نه مرد این کار [illegible] چون شنیدی
سر موئی ز اسرار زنادانی چه کردی کرد این کار و از درگاه در قرآن
مجید او را این تهدید است که واستفزز من استطعت منهم بصوتک
واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد یعنی
بکش هر کرا توانی از ایشان را با آواز خویش و سوار و پیادهٔ خویش
و شریک شو در مال ایشان و فرزندان ایشان و در تفسیر
هر آوازی که نامشروع است صوت اوست و هر مالی که در و یکدرم
حرام است و هر فرزندی که نه بر وجه شرع زاده شده است او را در آن
شرکت است و آورده اند که روزی آدم پیغمبر علیه السلام [illegible] را
بدید و گفت فعلت کذا و کذا یا ملعون چنین و چنین کردی

در دولت اسلام که هرگاه عصیان از زیر عرش و ترس دلش

زیاده تر آسمان و زمین به چار ستون بعصمت مصطفی آراسته شد

و خطبه سلطنت در کل آفرینش بنام او کردند و اول و آخر او را به

جز آنکه مغفرت ثبت کردند و مامون العاقبه کردانیدند اینهمه

کردند و لیکن یک طرفة العینی ترس از دل او بیرون نشد

در مکتوب خود می آرد که یکی از صلحا گفته است که سیاهی دل

از گناهان است و علامت سیاهی دل آنست که از گناه کردن نترسد

و از طاعت کردن لذتی نیابد و اگر نصیحت بشنود در دل اثر نکند

پس غافل مباش در توبه تعجیل کردن که اجل پنهانست

ای برادر پیوسته بر شکستگی خویش میباش و کاسات اندوه

و قدحهای غم و حسرت میخور و یک زمان از مصیبت خود خالی مباش

که کسی را روی آن نیست که شاد تواند بود محمد رسول الله صلی

الله علیه و سلم که مقصود کونین است از بیم درد هیبت خویش

این فریاد میکردی یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا ای کاشکی

پروردگار محمد محمد را نیافریدی مردی به نزدیک عبد الله مسعود

که توبه ضرورت آدمیان است اول آنکه چون در نگفت که این شجر بود ما
جز در سایه بهشت در آن درخت عشق نشود و آنکه شهادة الله در حق انبیاء که چون
فرشتگان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها گفت انی اعلم
ما لا تعلمون نگفت گناه نکنند ولیکن گفت ما آن دانم
که شما ندانید چون ایشان ملوث معصیت ملوث کردند در
آب توبه در پیش بنشستند و پاک کردند و اشارت همین است
که عمر خطاب گفت رضی الله عنه که هیچ آدمی نیست که نه گناهکار است
ولیکن بهترین گناهکاران تائبان اند ای برادر در هفت
آسمان و زمین هیچ آفریده را آن سر دولت نه نهادند که
مصطفی را نهادند و هر ساعت ترس دل آن مهتر از عدل بار خدای
زیادت میبود تا اگر ذره ترس دل مبارک او بر هفت آسمان و زمین
قسمت کردندی در همه عالم یک ذره شادی نماندی و کان متواصل
الاحزان و دائم الفکر نقطه دل او در همه احوال در خوف مسکینی
و غم اهل هفت آسمان و زمین میخوردی که نه صدیق را پروا است
خبر بودی و نه فاروق را خبر بود و این اصلی بزرگ آمده است

که نشنیدی دیده آخر چنین خطری در پیش دارد او را چه جای امنیت

که شادی و فرح با خود برابر کند ما نفس خود را که دیگری فضل

نکند و جمیع انبیا و اولیا از خوف این خطر از حظوظ جسمانی بریده اند

دیده بود خود را در عدم خود دیده و از بیچاره بود که رسول صلی الله علیه وسلم با کمال

نبوة گفتی لیت رب محمد لم یخلق محمدا یعنی کاشکی پروردگار محمد محمد را

نیافریدی و عمر رضی الله عنه گفتی کاشکی من کاه بودمی و مرا حس گور

نبایستی گشیدو هیبت رسوائی قیامت نبایستی دید در اخبار است

که داود علیه السلام بر خود نوحه کردی و گفتی الهی نفس ضعیف ما

طاقت آتش غضب تو چگونه آرد این سوال تهرا از عرض نبوة

و سرور آن صفوت ولایت است و اشتعال غضبان نیزه روزگار اند

بدین معنی اولیتر و غلبه خوف و حیرت بجلال علیت ترا اما غلبه

خوف بحسب کمال معرفت و صفای قلوب است نه بشدة غفلت

و کثرت ذنوب ایضا و عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد کتب مقعده من النار

و مقعده من الجنة قالوا یا رسول الله صلعم افلا نتکل علی کتابنا و ندع العمل

آمد و گفت یا نبی امن اصحاب النمیمه ای کافر من نیز از صحاب

نمیمه من یا نبیم عبد الله مسعود گفت یقینی نیست همت بیم البعث

بگاتبیکی عبد الله مسعود خاک شود نامش از جریده وجود ناک خود

دیگر شمر از خلق بر خود یکی آنست که باعث شود و ثواب بیع ندارد

دیگر آنست که معصیت کند و عفو چشم دارد چه نیکو باد که از سابش

در گریه خود کند باشی وجود را از هر مرده دان و حظر دان

شناسی و هب میگفت و من علامة المنافق ان یحب

المدح و یکره الذم یعنی علامت منافق آنست که ستایش خویش

دوست دارد و نکوهش بر اینی دشمن دارد

آورده که در اخبار نبوی آمده است که اگر هیچ صورت عاصی

بگیرد از وجهان گناهکار بر اهل عالم عرض کنند همه خلق از وحشت

نبنه وحشت عدلیه لا بد هوش کردند اگر جهانیان بوی گند

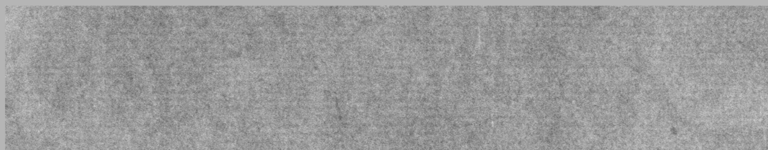
دوزخی بوی آن کشند همه از کرند که او بیمر شود اگر قطره از آن شراب

صدید و زقوم که دوزخیان را بخورانند در دریا عالم اندازند

همه دریا بهیار نجس و گنده کردد کسی را که احوال اول و اوسط و آخر

رجل العرش منابر من نور عليها قوم لباسهم من نور و وجوههم
من نور ليسوا بانبياء ولا شهداء يغبطهم النبيون والشهداء
فقال يا رسول الله صفهم لنا قال هم المتحابون في الله والمتجالسون
في الله والمتزاورون في الله ابو هريره روايت كرد كه رسول
عليه السلام فرمود كه گرد بر گرد عرش منبرهاست از نور روز قيامت
بران منبرها قومي باشند از نور وجامهاي ايشان از نور و رويهاي ايشان
از نور و ايشان پيغمبران نباشند و شهيدان نباشند ولي پيغمبران
و شهيدان بر مرتبه ايشان رشك برند گفتند اي رسول خدا صفت
كن ايشانرا گفت ايشان آنكسانند كه بي صلهٔ رحم و انتفاع دوستي
كنند براي خداي عز و جل و با ايشان نشينند براي خداي و ايشانرا
زيارت كنند براي خداي قال عليه السلام من اراد الله به خيرا رزقه
خليلا صالحا ان نسي ذكره وان ذكر اعانه رسول عليه السلام
فرمود كه هركرا خداي عز و جل بدو نيكي خواسته باشد او را دوستي صالح
روزي كرداند تا هرگاه كه كاري از كارهاي دين فراموش كند يادش
دهد و چون ياد كند او را مدد ان يادي دهد تا كار دين او آراسته گرداند

قال اعملوا فكل ميسر لما خلق له اما من كان من اهل السعادة
فييسر لعمل اهل السعادة واما من كان اهل الشقاوة
فييسر لعمل الشقاوة علي رضي الله عنه روايت كرد كه رسول
عليه السلام فرمود كه نيست هيچكس از شما الا كه نوشته شده است
جاي او از آن وي در دوزخ و جاي او از آن او در بهشت گفتند
اي پيغمبر خدا پس بر آن چه تقدير رفته است اعتماد كنيم و سعي
و كوشش كنيم فرمود كه شما در بندگي سعي كنيد كه مقاد بر آن جزا را
در دنيا نيست هر كرا در ازل تقدير سعادة رفته است
نشان او آنست كه در دنيا رنج طاعت و مشقت بندگي
بر وي آسان كرده شود در راه معاصي و مخالفت بر وي
كشيده شده و هر كرا در ازل شقاوة كرده اند نشان آنست كه
طاعت بر وي ستغنه شود و از حقوق عبوديت با مشاكل
او هر بر وي سهل آيد و شيطان و نفس و هوا ارتكاب
و معاصي بر وي سهل كرده شده اند شقاوة ابدي كرد
عن ابي هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم



در آخر چون ایام [illegible] در سینه‌های ابنای زمان آگنده اعاذنا الله طول امل
بدانکه او بیخ بدیست از همه خیرها قاطع و پدید آرنده همه شرها
و ظلمتها و او را دو بیخ است که جمله خلق را در انواع بلاها گرفتار کند
بدانکه چون امل در دل قوی شود چهار آفت از وی بخیزد یکی ترک طاعت
و کاهلی کردن در وی از آنکه گوید بخواهم کرد روز پیش هست یعنی
معامله را [illegible] مشغول امل قاطع است از همه خیرات
دوم ترک توبه و تاخیر او میگوید توبه خواهم کرد روزها بسیار است
و من جوانم و عمر من بسیار است و من هنوز جوانم هر گاه که خواهم توبه کنم و بسا
باشد که مرگ در آید ناگاه و پشیمان از صلاح عمل سوم حرص بر جمع
کردن مال و مشغول شدن بدنیا و ترک استعداد آخرت گوید
از فقیری ترسم در حالت پیری شاید که از کسب کردن ضعیف شوم
و مرا آنچه در دست مرا از خیری حاصل کنم در حالت مرض و حیران
بکار آید این و امثال این اندیشه‌ها رغبت ترا در دنیا بجنباند
و حرص ترا بر وی زیاده کنند گوید چه خواهم خورد و چه خواهم پوشید
در زمستان چه خواهم کرد در تابستان نشاید که عمر دراز شود و محتاج شوم

غره مشو بنگر بنهایت عمر خود گروه لی لیس عمر خود اگر جهان
بنهد و خوار کرد و مانی که در نگین سلیمان چه نقش بود باز نوشته
بود که این نیز بگذرد خرم کسی که خاصش عمر خود را با دوستان
بخوشی بعضی را بکرد روزی عمر رضی الله عنه از عبد الله قران
قران می شنید چون در سمع مبارک ایشان رسید که قل ان
الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم بی تاب
شده عبد الله تمام جزو خواند عمر رضی الله عنه گفت جزو
تمام خواندم گفت از شنیدن این آیه در غم و در غم موت چنان
شدم که آنچه تو خواندی نشنیده ام [illegible] که عبد الرحمن
عوف که رضی الله عنها عروس را بخانه آورده برابر او خلوت
کرد ناگاه آیه مرگ در گوش او رسید بر عروس هیچ نشد
بامداد دوستان از وی پرسیدند که عروس در خانه بردی
چه کردی گفت مرا از یاد مرگ عروس چنان فراموش شد
ندیدم که او چیست یا چیست حکایت شیخ شرف الدین
منیری در مکتوب نود و هفتم در مرگ آیه [illegible] بود آن

در مجلس بهم می آمد قال علیه السلام اکثروا ذکر هادم اللذات یا اصحابی
آمده در حکایت آمده است که خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله
عنها برای امیر المؤمنین علی شربتی درست کرده بود و امیر المؤمنین
علی در نماز مشغول بود بعد از ساعتی آن کاسه شربت بنوشید بار
ساعتی فرمود ای زهرا شربتی که درست کرده بودی چه کردی
گفت شما نوشیدید فرمود مرا الحق یاد مرگ چنان مشغول شده
بود که از شربت خبر نداشتم یاد دارد که امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه
برابا حنیف و خود در قوت باه که داشتندی چون ناگاه از کسی
نام مرگ شنیدی اگرچه در مباشرت بودی قوت او منقطع شدی یا
ذکر مرگ کردن ثواب بسیار است ام المؤمنین عائشه
رضی الله عنها از پیغامبر علیه السلام پرسید که هل یحشر احد مع
الشهداء قال نعم من یذکر الموت فی کل یوم و لیلة
فی خمس و عشرین مرة پادشاهی وزیرا فرمود که در مجلس
من نویس حضری که ایوان اگر شاد و یا شیم غمناک کردم اگر غمناک باشم
شاد کردم وزیر نوشت که این نیز بگذرد پادشاه را نیک پسندیده افتاد

شود شیر وکه فارغ آید و نه برهد که به بپزد اکنون بدانکه
مار کشت همه کار دین یک اصلست و آن کلمه آتش پتکها را
می شکنند و در دلها را از دم میکنند و جگرها را پاره پاره میکنند چشمها را
خون میگریاند و آن خوف سبب معرفت هیبت الهیست غایة
و نهایة خوف خائفان و یکی از بزرگان گفته اند که همه سعادت
غم طاعت که قبول کند یا نکند و غم معرفت که سلب کند مخلصان
گفته اند غم یکی بیش نیست و آن غم سلب معرفتست و غمی
که جز این غم هست سهلست از آنکه فرع شد بی ثبات ولد نجات
که و عار همه بزرگان انست که غدا و بد قطیعه مکن دیگر هرچه
خواهی بکن در ذخیره آورده است که یکی از مشایخ صوفیه
رحمهم الله هر روز بعیادت بیمار و دار المرضی و دیوان سیاست حاضر
شدی از سبب آن از وی پرسیدند گفت بدار المرضی میروم مشاهده
انواع بلاها و امراض میکنم تا النفس من قدر نعمت عافیت
بدانند و بدیوان سیاست حاضر میگردم و انواع عذاب اصحاب
جنایات را می بینم تا النفس من قدر نعمت عصمت و امن بداند

البهائم تعلم من الموت ما اکلتم منها سمینا گفت
آنچه شما میدانید از مرگ اگر چهارپایان بدانند هرگز از آن
فربه نخورید خواجه ربیع خثیم رحمة الله گفتی لذتهای دنیا از من
دو چیز منقطع کرده است یکی ذکر مرگ و دیگر ایستادن در حضرت
خدا او کعب احبار گفت رضی الله عنه هر که مرگ را بشناخت
مصیبتها و غمهای دنیا بروی آسان گشت و آورده اند چون پیش
عیسی پیغامبر علیه السلام مرگ را یاد کردندی خون از اندامش
بچکیدی پس ای برادر بر تو باد که در شبانروزی کم از آن
نباشی که مرگ را پنج بار یاد کنی و با استعداد آن بقدر امکان
مشغول باشی و پیغامبر [illegible] باشی که کی رسد [illegible] لو ان
قطرة من الم الموت وضعت علی جبال الارض کلها لذابت
گفت اگر قطره از درد مرگ بر کوههای زمین نهاده شود گداخته
[illegible] روح موسی پیغامبر بحضرت خداوند رسید
گفت یا موسی مرگ چگونه یافتی و آورده اند که تا ترکیب
نفس خود را چون گنجشکی یافتم در آن حال که بر تابه بریان کرده

کر تو هیچ بدانی که کشتی ای یار رفع آنچه می جستی یافتی اکنون روز

فرصت را غنیمت بدان و چون قدر نعمت صحت فراغت و در ساعتی که

روزی آمد فی التقصیر مکن پیش از آنکه این فرصت از دست رود که نیابی چه

نعمت و دانی نعمت عمر و صحت و امن معرفت و هر که قدر این نعمتها نشناسد

بدرد زوال و گرفتاری بکمال مبتلا گردد که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلط علی الکافر فی قبره تسعة

وتسعون تنینا تنهشه وتلدغه حتی تقوم الساعة لو ان تنینا

منها نفخ فی الارض ما انبتت خضرا. تنین مار بزرگ را گویند

که نهایت بزرگ و کلان باشد ابو سعید الخدری روایت کرد که رسول

علیه السلام فرمود که نود و نه مار کلان بر تنهء او در گور بر کافر گماریده

در کتابی که در دنیا خود را مسلمان داشته باشد بزبان و خلاف

آن حق کرده و در ارتکاب معاصی ایمان بباد داده در روی

دنیا بخند و بیکزند و زهر در روی جا میدهد مثنا و در نهایت که گر

یکی از آن نود و نه زهر در روی زمین بدمد پی گیاه هر گیاه از زمین

و بمقابر میروم و ودا احوال موتی تامل میکنم که دوستترین خبری

نزد ایشان آنست که ایشان را اگر دوبد بدنیا باز فرستند تا عمل صالح

مدارک معصیتی کنند و مطیع در طاعت افزاید چه روز قیامت

که روز جزا و موقف تغابن است مطیع و عاصی مغبون سلاب

حسرت و مغبون دریا حیرت خواهید بود عاصی بدر دمیدانه

که چرا عمل صالح نکردم و مطیع دست بدندان تاسف میخاید

که بیشتر ازین نوزبانی داشتیم چرا نکردم و مطیع آب حسرت

از دیده میبارد که چرا خود را از درجات عالی سابقان محروم

گردانیدم و عاصی در عذاب گرفتاری می آرد که چرا یاران را

دگرفتاری می بردند کار خود بار اینده الصنعه نقلست که ربیع بن خثیم

قدس سره که از اکابر تابعین بود با کمال مجاهده که او را بود

در خانه خود گوری کنده بود هر روز غلی در گردن نهادی و پلاس

پوشیدی و در آن گور رفتی و ساعتی پهلو بر زمین نهادی پس گفتی

رب ارجعون لعلی اعمل صالحا این آن گورست که ما را وعده فرموده بودی اکنون مرا یکبار

بدنیا باز گردان تا باشد که عمل صالح توانم کرد که آن دستگیر من

خفته و بیدار هر کسی کو را غرور زندگانی است چه دل بندی درین دنیا
که در وی تو مهمانی بسا که مرگ پیش آید خوری اندوه پشیمانی
کسی هرگز کجا آن بود شد در دنیا کجا رفتند آن یاران که بودند مونس جانی
زبر دستی مکن هر دم مرکبان زیر دستان را چو وقت اجل در
پیش آید چنین دائم که در مانی بیندیش از آن روزی که در گورت
فرود آیند عزیزان جمله باز آیند تو تنها یکسان مانی [illegible]
روایت کرده اند از عبدالله عمر رضی الله عنهما گفت که بگرفت رسول
صلی الله علیه و سلم دو کتف من و فرمود کن فی الدنیا کانک
غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ترغیب کرد باید که در عالم حیوة
مستغرق و مشغول حق تعالی باشد تا همبران حال بمیرد و همبران
حال برخیزد و مومن را که در حالت بیداری مشغول و مستغرق حق
تعالی باشد تا همبران حال بخسبد و همبران حال از خواب بیدار شود
که این حال برو غالب باشد که بایم خود ندارد و خود را در مشغولی و
استغراق در آرد نه همچو غافلان بخسبد و همچو غافلان بمیرد

بشنو نوبتی که ... گفت بفضل آب نه عباض رحمتها بدید چو آنکه

زا میرا شد و در گور کنند و آنجا رشتها گذارند و کرم گور گوشت تو

بخورند و باز از گور بر انگیزند و پیش حضرت خدای حاضر کردانند

و باز نامه اعمال بدست تو دهند و آنرا بخوانند فرمایند بعده گذر

بر پل صراط کنانند و آنگاه به بهشت یا بجهنم نوشته شد پس اگر به پنهان ایمان

نداری کافری و اگر ایمان داری و ساختگی نمیکنی احمقی ... اید و سنت

نگه کن که درین خاک کیا باشند چون گنج زر افتاده بسی سیم تنان شنند

در خاک بیامیخته گشتند یکسان پیران و جوانان و گدایان و شهان نشند

گردند کسی پاک نخورد راه نگر امروز نگه کن که گل بچه سان شند

ای خواجه نه بیچ کنگره قصر چه نازی بگذر ازین دهر که همه را گذرا هند

زیباست گل لعل درین باغ و لیکن افسوس که پیوسته چنین تازه کم بند

یکروز از سر انصاف نظر کن که درین ته پای تو چون تو چند

کس هستند ... با دل نه بندد دهر که مرد نیست که دنیا سر بسر

اندوه و درد نیست به گورستان برو آنجا نظر کن که این دنیا جز این نیست

چه گروه ... که خشتی که افتاده بگورستان درست خنده

عمری نگاشتی بر عذر بخواستی هرگز دو در کمین و مقام تو
دو دشمن و یار کشت و تربیت بالطبع غم دنیا تو بر دل دار کار
آخرت غافل غزل دلا در کار حق میکن نظرها که در راه تو
می‌بینم خطرها کش از خواب غفلت چشم تا من بگوش و هوش تو
گویم خبرها که در خلق گورستان نظر کن زنیک تر و فنا
جمله پسرها با شاهان همه رویت در خاک نمانده در جهان
زایشان اثرها معاصی زهر قدرت و بیهوده بکام نفس تو
همچو شکرها گذرگاهست این دنیا رفانی نباید مرد عاقل
در گذرها چون دو در هشت مرگ ری پر الضرر تماشای
جهان کن در سفرها و نقوشها ز باغ بی آمد شریعت را و تحقیق میدان
جو حلقه بسته این در همی باش اگر خوشنودی محمود خواهی
ایا ز خویش را تابع همی باش ایا در خاک عشق حقیقت بر جسم
در این غولان مردم خوار بگریز که دانا گفت و گویی دیو مردم
بود چون زهرمار و بیش گزدم محمدا که محمود است سرعشش
بده مغز حقیقت اصل نقش رسوم بدعت و بیهوده ترک

و هرگز روی دل بحق نیاورده و پشت بغیر حق نکرده و حق را نا

از غیر مرا سا جنت بعد مردن غسال آید و در ولیس بستم بغسل آرد

داور ایچ روی آرد و همچنین دیگر بسیار چون دلش از حق لقای

ملکانه بود درین گرداننده روی بغسل اکنون چه سود دیده

شیخ فریدالدین عطار فرموده نظم یا کدینی گفت هستی حیله جو

مرده را در نزع گرداند روی پیش ازین آن بیخبر را بود وام

روی گردانیده بایستی مدام برگ ریزان نمانده چه سود

روی او اکنون بگردانی چه سود هر کرا این لحظه گرداند روی

او جنت میرد از وی گوی رباعی ای عمر تبه کرده ببازی بازی

صد گونه سفر کردی ببلندی بازی همه موی سپید کرده آسان

همه نامه سیه کرده ببازی بازی ابیات اگر روزه پرسند از نکو

چه آوردی جهاداری چلو نغفلت میگذاری روزگاری

مگر روزی کو خواهی کرد کاری در نسخه شیخ سید الله قدس سره

ای اهل جاه بیانا ز نگاه و بمسجد بگاه اشب و روز در گناه

دنیا شما آبادان و دین شما تباه اند شرم در جوانی

انکار مکن مگر آنچه مخالف شریعت باشد که انکار کنی و از هر دعا
سوال مکن و از مردمان خصومت و مجادله مکن و از برای
فردا چیزی ذخیره مکن که حق تعالی چون فردا رساند روزی
نیز رساند و بر حق توکل کن درست و کار خود را با او گذار که حق تعالی
میفرماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بدانکه
روزی آنچه کرده است بجد و جهد و مشقت تو زیاده نمیشود و باید که بدل
جوان مرد باشی و آنچه حق تعالی روزی کرده است در راه حق تعالی
صرف کنی و از بخل و حسد دور باش که بخیل و حسود مستوجب
آتش دوزخ اند و سر و حال خود را آشکارا مکن که ظاهر خود را
آرایش مده که آرایش ظاهر از خرابی باطن است و بوعده حق تعالی
در روزی دادن اعتماد کن که حق تعالی میفرماید و ما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها و از جمیع خلایق
نومید باش و امید دوست بحضرت خدای تعالی استوار کن و با خلق
مؤانست مجوی و با حق تعالی باش و با هیچکس از مخلوقات
میل مکن که عاقبت از ایشان بریدنست و چیزی کم از سود

زبان بود از کتاب مصطفی گیرد همیشه چشم خود به گریه حس آخر

رسول الله زاده به پیش آخر روز حیف بی آزار دنیا گفت که یحیی

علیه السلام چندان گریسته بود که رخساره مبارکش چون دو جوی

شکافته بود و دندانهاش نمود روزی پدرش زکریا علیه السلام

گفت ای فرزند من طلب کردم که چشم من به دیدار او روشن

شود تو بدین نوحه و گریستن جهان بر چشم من تاریک کردی گفت

ای پدر جبرئیل ما را خبر کرده است که میان بهشت و دوزخ

گذری است که از آن خلاص نیابد مگر کسی که در دنیا از خوف حق بسیار

گریان باشد زکریا علیه السلام گفت ای پسر بگری چندان که می توانی

پیش از آن روز که گریستن سود ندارد و همه چیزها را دانسته

و نشان ترس خدای در اشتیاق بهشت صبر است بر مشقت

طاعت خود را پاکیزه دار و پارسا باش و با ورع باش و فقیه و عالم

باش و از جهال صوفیه دور باش و بر توبه ملازم باش و علما را عزیز

دار و خدمت کن به مال و تن و جان و از آزار علما بر حذر باش

و قدم بر طریقت و سیرت علما دار و با ایشان اقتدا کن و به علما

بخشایش باشی با همه جهود و بنده کی چون پدر و مادر بچشم رحمت نظر کن

و در خنده اعتراز کن که خنده بسیار دل را بمیراند و غفلت انگیزد که مهتر

عالم علیه الصلوة والسلام میفرماید لو تعلمون ما اعلم لضحکتم

قلیلا و لبکیتم کثیرا الی آخره من مداوم از احوال و شدائد آخرت

اگر تو بدانستی هر آینه کم خندیدی و بسیار گریستی و تو بیشتر کو نفس خویش

ایمن مباش یعنی در غرور نفس خلق مباش که ناگاه بغضب حق تعالی

در مانی و نومید مباش در میان خوف و رجا زندگانی کن ای فرزند

اگر ترا دولت بدل آرام بوده بود و نظر تو پریشان نشده بود در عهده نکاح مشو

که چون نکاح کنی در طلب دنیا افتی و در طلب دنیا خوف فوت دین است

اگر در نفس خود حرکت منی و شهوت زیاده دار که بسبب قصر نفس و زیادت

شهوت کمتر کن و طعام مخور مگر از حاجت و سخن مگو مگر از ضرورت

و خود بیشتر دیگر بر تو غلبه کند شب نماز بسیار کن و روز روزه بسیار

دار و در سماع بسیار منشین که نفاق بار آرد و دل را بمیراند و سماع

را منکر مشو که اگر ترا استعداد شنودن آن نیست طالب نعمتی

کم باشد البته ترا نشاید شنودن مگر آنکس را که نفس او مرده بود

حذر کن از دروغ و غیبت که حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید من حسن

اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه یعنی از خوبی اسلام مرد است که ترک

کند چیزی را که در آن فایده نباشد و نیکو خواه باش با جمیع خلایق

و از طعام و شراب و از وصایا ایتام دور باش و از اختلاط

نیکو بود چنانکه از شیر بگریزی و در خلوت و عزلت باش تا دین تو

بفساد نیاید و سفر بسیار کن تا خواری نفس تو بر تو روشن

شود که مهتر عالم علیه الصلوة والسلام میفرماید تسافروا تصحوا

تغنموا یعنی سفر کنید تا صحت یابید و طالب علم را نگاه دار و از

علمای بی عمل پرهیز باش و خانقاه بنا کن و در خانقاه ساکن مباش

تا از زبانت سالم مانی و بشناس مردمان مغرور مشو و نیکو

مردمان زاهد و حکیم مشو باید که نزد تو یکسان بود و خلق با خلق

نیکو دار و بر تواضع ملازمت نمای که رسول صلی الله علیه و سلم

و علی آله و سلم میفرماید که من تواضع لله رفعه الله تعالی

هر که تواضع کند از برای خدای تعالی منزلت او را رفیع گرداند و

که محبت خلق ... با جمیع خلایق هر که نیک و بد و برحمت آید کار

بود از فرد شعرا نیز بود یا از جمله اشقیا حق تعالی سوگند یاد کرده است

قوله تعالی فورب السماء والارض انه لحق

مثل ما انکم تنطقون الله این سوگند بیکانکی کرده

ضامن ایم و روزی دهنده پس ای برادران و عزیزان روزی را

غم مخورید از برای رزق و روزی خویش را اندک وغم مخورید

اما از طاعت و بندگی مشغول باشید و امر معروف باشید

از نهی منکر باشید و از طلب حلال جوینده باشید و از حرام

دور باشید تا حق تعالی شما را القادر خود روزی کند رسول علیه

السلام فرمود الفقر فخری یعنی فقر از من است فقر سبکبار است

فقر شکم خالی است هر که شکم خالی است از وی بوی طهارت

می آید و از معده خالی سه ۳ عادت خیزد اول کلمات دوم طاعت

سیوم کرامات و از معده پر سه ۳ عادت خیزد اول فساد دوم غفلت

دوم شهوت سیوم علت والله اعلم بالصواب بدانکه درویشی

از توکل است توکل باید کردن با خدای تعالی از آدمیان امید نکنند

تکیه بر خدای تعالی کنند اگر درویش از آدمیان حیله و تواضع از

و دل افسرده به مرکز آتش او بکمال نرسیده باشد و دید اجرام بود که مع
شغول دل و بر و رفته و نماز مشغول باشی که نماز صلیه بود و ثنا باید که دل
تو از دو جهان جدا بود و تن تو ضعیف و نحیف و چشم تو گریان و دل
تو از نفاق خالی و با اخلاص و جامه های تو کهنه و نیکی با کبر و دوستان
تو درویشان و خانه تو مسجد و سرمایه تو علم فقه و علم دین و دلدار تو
پرهیز از دنیا و مونس تو یاد پروردگار باید که بدوستی فرزند
بگیری یکی را که در وی پنج خصلت بود یکی آنکه درویش بود دوم آنکه گری اختیار
کند سیوم دعای و منزلش را بغربت اختیار کند چهارم آنکه
بینا بود بعمل خود در سر و علانیه پنجم آنکه مستعد بود مرگ را
ای فرزند دنیا و آرایش دنیا نباید که ترا بفریبد که دنیا فریبنده است
و بی انصاف هر کرا روی آورد و هر که وی را ترک کند فیر تو دا
ترک کند چه دوام و بقا در دنیا محال است آمده باش مر
آخرت را ای فرزند بر خلوت و عزلت ملازم باشی و مشغول باشی
از خوف خدای تعالی و در دنیا غریب و واله باشی و از دنیا بیرون
... دنیا ... که ... معلوم نیست ...

هست اگر بنده مؤمن یکدم بغیر از ذکر خدا تعالی دم آرد بوی گنده از دهن
او می آید و از بوی فرشتگان رسد و فرشته دعا کنند و دعای ایشان
مستجاب است قال علیه ما فات مضی وما سیاتیک
فاین کن فغتنم الفرصة بین العدمین تونگرانرا از تونگری
چهار چیز رسد اول رنج تن دوم مشغولی دل و نقصان دین و حساب
اول آنکه رنج تن دوم فراغت دل سیوم ... چهارم
قیامت و درویشان را از درویشی چهار چیز رسد چنانچه در کتاب
مذکور است و این کتاب مسمی مسلک العارفین من
فواید انفاس قدوة السالکین شیخ الشیوخ سعد الملة والدین
روح الله روحه بمشاهده ایشان نقل میکردند از آن آفتاب جهان
خواجه سلیمان قدس الله روحه و ایشان نقل میکردند از آن متابع
راه انبیا خواجه اولیا قدس الله سره و ایشان نقل میکردند از آن
مرد نیکو خلق قطب الاولیا و مفخر العلما و سید الاتقیا خواجه
خواجگان خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله
روحه و ایشان نقل میکردند از آن همدانی و حقانی شیخ یوسف
همدانی قدس الله روحه العزیز و ایشان نقل میکردند از آن ...

جهت رسیدن دنیا کنید و درویش نیست و اورا توکل از خدا تعالی نیست

و امیدوار از آدمیان نیست قال الله تعالی و معرفته ... آفریدیم دیو و مردم

ایشان را که رزق شما کسب شما نه نخواهیم و لیکن روزی دهنده منم

و شما در عبادت من مشغول باشید نه در طلب رزق خود چنانکه آیه

نص وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا

گوئی که طلب کردن رزق نمی باید هر چه قسمت نوشته پیش خود میاید

و هر که طلب رزق کند رزق او را لعنت کند و هر که طالب رزاق باشد

رزق در را مطلوب گردد پس هر کسی که دنیا از دار و حال خالی

آنک قسمت شد اندر ازل کس نتواند که کند زان بدل دویدن پس

رنج روزی نبود روزی نباشد دویدن چه سود رو مشرق رو

مغرب رو آنچه نصیب است زیاده نشود یکجو بدنبال روزی چه باید

دوید نوشته است که روزی خود آید بدید قال الله تعالی لا تخف

فوت رزق مادامت خزائنی لا تنفد ابدا ای فرزند آدم

مترس از جهت رزق مادام خزانه من است پس بدرستی تمام نشود

هیچ وقت قال الله تعالی کل نفس یخرج بغیر ذکر الله تعالی فهو

 فهرست ابواب

مسلک العارفین بعون الله رب العالمین

باب اول در بیان توبه و شرایط او بدانکه
ابتدای راه توبه است و معنی توبه بازگشتن بود از هر قول و فعلی
که خلاف رضای خدای عزوجل بود از همه بازگردد و بازگشتن کلی
انقطاع بود چنانکه خداوند تعالی و تقدس میفرماید یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای
آنکسانیکه ایمان آورده اید بخداوند تعالی بازگردید از معاصی

ربانی شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه و ایشان نقل میکرده اند از سلطان
العارفین سلطان ابو یزید بسطامی قدس الله روحه و سلوک سلطان
بایزید بسطامی در راه حق تعالی چنان بوده است که بکوشش خود و
بخشش خداوند عز و جل از مقامات پیر خود در گذشته است آن پیر را
بشیخی که پیش قدم تر از آن بودی سپردی همچنان سلطان بایزید
در کرم روی از آن پیر دیگر نیز در گذشته است باز آن شیخ پیش قدم تر از
خود سپرده است بر همین طریق سلطان بایزید از هفتاد پیر در گذشته
اند تا پیر هفتادم ایشان آن مرد عاشق جعفر صادق است رضی الله عنه
و جعفر صادق رضی الله عنه تا سلمان فارسی [illegible] آن یار غار رسول الله
صلی الله علیه و سلم ابابکر صدیق نقل کرده اند این راه را رضوان الله علیهم
اجمعین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین فهرست الابواب

یعنی هر که توبه کند بصدق دل و اخلاص از اقوال و افعال ناپسندیده
باز گردد خداوند تعالی و تقدس وی را بیامرزد و گناهان وی
در گذارد و کراما کاتبین وی را فرمایند تا نامه اعمال وی را بگشایند
و سیئات وی را محو کنند و بجای هر سیئه حسنه ثبت کردانند
چنانکه خداوند تعالی در کتاب خود میفرماید الا من تاب و
آمن و عمل صالحا فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات یعنی هر که توبه کند بصدق و اعمال
صالح کند سیئات او مغفور بود و حسنات او مقبول باشد
رسول علیه السلام فرموده است الندم توبة
یعنی که اندک پشیمانی که در دل مومن است پدید آید و آن پشیمانی
از خوف حق بود خداوند تعالی بدان بنده رحمت فرماید

[illegible] پرسیدند که علامت توبه نصوح چیست

جواب فرمودند که توبه نصوح را سه علامت است اول آنست که
بگردد در حال در هر چیزی که خلاف رضای خداوند باشد در حال خود را
از همه بگرداند التوبة تقطع فی الحال دوم آنست که دایم پشیمان بود

اندو در نجات توبه نفسهای خود را نصیحت باید کنید و چون نفسهای شما

خواهد که شما را در معصیت کشد از عذاب خدای تعالی اندیشه کنید از آن

آتشی که افروزنده است کوهها و دریاها را پاره گرداند چنانکه حق

تعالی فرموده است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ

أَهْلِیکُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ بگوید

که ای کسانی که ایمان آورده اید و بوحدانیت او اقرار کرده اید و شرع

و دین را گردن داده اید نفسهای خود را و اهل خود را نگاه دارید از

آتشی که صفت وی اینست وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

افروزنده او آتش است آدمی پس شیخ قدس الله روحه می فرماید که

ای یاران مسلمان با خود اندیشه کنید که اگر انگشت شما را بر چراغ دارند

شما طاقت تحمل آن حال نتوانید کردن پس دوزخ را که چندین هزار

سال است که می افروزند چگونه تحمل آن توانید کردن چون

در نشد نوبت آن آتش خواهید بر جان خود بخشایید توبه کار

ناپسندیده را ترک کنید که رسول الله صلی الله علیه

فرموده است اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ

د

خیرات و سعادت کسب می باید کردن و بدین سرمایه مثوبات

و درجات حاصل می باید کردن برای آن زمانی که ناگزیر هر نفسی است

دیگر بیار زدی ممکن نیست پس نصیبه خود را فراموش مکن و از خیرات

و طاعات خود را محروم مکن که عمر سرمایه است اندک و بدین سرمایه

اندک سود بسیار بدست می باید آوردن و این زمان که حیات

یافته غنیمت می باید داشتن که هیچ نفسی نمی داند که ساعت دیگر را

حال او چه خواهد شد زنده باشد یا مرده بود و یا در مسند نشسته بوده

باشد یا در لحد خفته بود بامداد موذن الصلوة خیر من

النوم بگوش تو خواهد رسانیدن یا در پس تابوت تو نماز

جنازه امیدوار خواهد گفت در ایام عید تهنیت مبارکباد

تو خواهد بود یا هنگام تعزیت تو باشد تاج نیز برا ادام الله تعالی

خواهد گفت یا امام محله بر سر خاک تو انس و ختنه و این روضه

و در جسم غریبه خواهد خواندن پس کسی را که این چنین احوال

با هیبت در پیش بوده و نداند که چه وقت خواهد بود این دفاع

بلنشستن او بیر موقوف تقصیر کردن از عادت غفلت و بیر کی باطن بود و

بدان که گذشتها که بغفلت و بیهودگی گذرانیده است و اوقات
عزیز را ضایع کرده پشیمان بودن بران احوال گذشته که
والندم علی ما مضی سیوم آنست که قصد و عزم
آن دارد که تا جان در تن او بود پیش سر آن افعال ناپسندیده
که از وی در وجود آمده است نرسد که والعزم ان لا
یعود الیه ابدا بیت بشرطی دل بگوی تو فروشد
که تا جان بر نیاید بر نیاید شیخ قدس الله سره میفرمودند
که چون بنده مومن از گناهان توبه کند شرط آنست که هرگز
پیش بدان گناهان نرود چنانک شیر از پستان برون می آید
پیش امکان باز گشتن نبود که آن شیر باز به پستان باز گردد
تایب نیز باید که بدین شرط توبه کند که هرگز با آن افعال بر سبیل
در باقی عمر چون بنده بدین شرایط آراسته بود خداوند تعالی
و تقدس فردا قیامت مر آن بنده را از آن جنایات بپرسد
و بر آن جنایات عتاب نفرماید شیخ
میفرمودند که زندگانی مر فرزند آدم را سرمایه است که بدین سرمایه
خیرات

با چندان عبادات که محض اخلاص بودی استغفار میکردند پس ما

که طاعات با تقصیر داریم هر زمانی و هر نفس استغفار کردن لازم

بود و [illegible] پرسیدند که حق توبه چیست [illegible] فرمودند

که حق توبه آنست که بعد از توبه بر آن توبه ثبات نماید از برای آنکه

اگر بعد از توبه باز بدان گناهان رود آن توبه وی نصوح حقیقی

نبود و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم میفرماید لا صغیرة مع

الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار یعنی گناه خورد نماید و اگر

گناه بزرگ بود باستغفار مشغول شود آن گناه بزرگ باستغفار

باقی نماند پس حق توبه آن بود که دایم باستغفار عذر گناه را از خود

دور کند که [illegible] قدس الله [illegible] میفرمودند که اگر مرد مزارع

بخوشی مزرعه خود بعیش شود و هر چه ویرا از زراعت حاصل شود

بر همان مزرعه خرج کند و اندیشه زمستان بر خاطرش نگذرد

واز مزرعه حبه‌ای از زراعت بخانه نفرستد زمستان ضایع ماند

صلی الله علیه و سلم فرموده است الدنیا

مزرعة الآخرة یعنی که دنیا کشت زراعت آخرت است

پس آن صدیقان که از حال کار دنیا خبر بودند دهر این امر ایشان
روشن شد زبان قال در کشیدند و در اعمال صالح کوشیدند و کم گفتند
و اندک خفتند همه در شب در عبادت بسر می بردند و معبود را
می پرستیدند و چون وقت سحرگاه می شد باستغفار مشغول میشدند
نعت و صفت ایشان است کانوا قلیلا من
اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون
[illegible] میفرمودند که این عزیزان بعد از ادای وظایف
عبادت استغفار میکردند که طاعات ایشان باخلاص آراسته می بوده است
و دید تقصیرات بر وجود آن صاحب دولتان غالب می بوده است
چنانکه خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه شبی از اول شب
تا وقت صبح در نماز بوده اند چون صبح صادق سر از گریبان مشرق
بر آورده است خواجه عبدالخالق روی بر خاک نهاده اند و این مناجات
کرده اند که خداوندا امشب سعی کردم تا دو رکعت نماز گزاردم که لایق
حضرت تو باشد نتوانستم بکرم بی نهایت خود این سجاده را از من
قبول کردان پس [illegible] فرمودند که آنچنان مردان

فتنه

گذشته شود الیکم روم همین این زمان که می تواند بتوبه کار خود را
بصلاح آرید تا بدان ساعت که وقت رفتن آیدش رب لا
تجاوزوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة بگوش
نور ساببند شیخ قدس الله روحه فرمودند که دران نفس
آخر لا تخافوا کسی را مستوانند که درجات از خالق ذو الجلال
رسیده بود پس امروز آنچه از عذاب او اندیشی و از بی فرمانی
او توبه کن تا بدم آخر تشریف لا تخافوا و لا تحزنوا اشرف شنوی
مسئله پرسیدند که نفس توبه چیست و اصل توبه چیست و فرض
توبه چیست و مستحب توبه چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند
که نفس توبه پشیمانی است از گناه چنانکه رسول فرموده است
الندم توبة یعنی پشیمانی از گناه توبه است و اصل توبه
نور معرفت است و ایمان که بسبب غبار گناه و بی فرمانی آن
نور در حجاب مانده است چون بآتش پشیمانی گناهان او بسوزد
و ناچیز شود آنگاه نور معرفت که اصل توبه است از حجاب
بیرون آید بنده مومن بدان نور بیند که گناه زهر قاتل است

و از آدمیان که در دنیا اند مزارعان اند و این زراعت عبادت است

بیت گاو جفت سفید و سیه و تخم زمین ... این تو دانند که چه کشند

بر و نیکی کار تخم عمر است زمین عالم گاوان شب و روز هر چه کاری

تو بر دنیا کارد همان بر می دارد و خانه حقیقی مر آدمی را خانه گور است

پس اگر مزارع که آدمیست بخوشتی مزرعه که این دنیاست مشغول شود

و جمیع اوقات خود را ضایع کند و بعد ما که روزگار خود را صرف کند

و چیزی از خیرات و طاعات بخانه گور نفرستد و از آن روزگار نصیب را

بخانه گور می باید رفتن نیاندیشد در آن زمان که مرگ او دم آخر

پیدا شود و بخانه گور باید رفتن بی برگ و ضایع مانده است کمان

دل گر چه بر جهان خوشترست عاقبت اندیشی از آن بهترست بهر مرد

عاقل را باید که عاقبت اندیش بود و آخر کار خود را که مآل حال

دنیاست و نیز مآل حال هر نفسیست پیش خاطر دارد و غم خوارگی آن حال

آخر نکند تا بعقوبت خداوند تعالی در نماند که وقت تدارک کار این

زمانست که کل اعضا و جوارح بر کار است که در آن حال که علم الیقین

عین الیقین شود پشیمانی در آن زمان سود ندارد و تدارک احوال

کرد نشد

بر ماند و مشغول شدن بادای حقوق خالق و طاعات بر بدن

از یاران بد که باید بوجود ایشان بعد مضرتست چنانکه فردا قیامت

بنده هست که بسبب بار معاصی بسیار کرده بود و بی توبه از دنیا

رفته بود و بعذاب خداوند عز و جل گرفتار شده بود چون یار بد را بیند گوید

یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین گوید ای

کاشکی که بودی میان من و تو دو بار از مشرق با مغرب دوری بودی

که بد یاری بودی پس هر که اراده کند بر توبه ثابت باشد از یار بدی باید گریختن

که چنین گفته اند با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند

آفتاب بدان بزرگی را پاره ابر ناپدید کند

فرموده که مستحب در توبه آنست که بنده مومن در جوانی توبه کند

هنگام فراغت آدمی را در اوان شبابست

صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است ما من شیء احب الی الله تعالی

من شاب تائب یعنی هیچ چیز نزد خدای تعالی دوستر از جوان توبه

کننده نیست پس مستحب آن بود که در ایام جوانی توبه کند که خدای عز و جل

دوست میدارد توبه کنندگان را ان الله یحب التوابین پس

و از ین زهر بسیار خورده است و بهلاک نزدیک شده تا شفقی و تحسرتی
در باطن او پدید آید بران روزگارهای گذشته که بغفلت گذرانیده است
و بدان که از ظلمت گناه صافی شود و روشنائی آن نور باطن
او را منور گرداند بعد از ان باین روشنائی آن نور ببیند که بسبب محبت
دنیا بخداوند تعالی عاصی شدم و بسبب نفس مخالفت فرمان کردم
آنگاه دوستی دنیا از باطن او بیرون رود و مخالفت نفس همین
و بمجاهده و ریاضت حلاوت آن افعال ناپسندیده را باید
که چنان از نفس بیرون برد که اثری از ان حلاوت در نفس
وی باقی نماند که رسول علیه السلام فرموده است المستغفر
باللسان والمصر بالذنوب کالمستهزی بالرب
یعنی هر که بزبان توبه کند و دل بر همان گناه بود از وی وبال
چنان بود که خداوند تعالی را افسوس میدارد پس چون بنده مومن
که پشیمان شد و توبه کرد باید که آن حلاوت را که بنفس وی یار شده است
از خود دفع کند تا توبه وی حقیقی بود اما فرع توبه بدل کردن احوال است
و نقل کردن اعضا از معصیت بطاعت و از خلاف فرمان بامتثال
فرمان

فردا قیامت انگشت ندامت بدندان گیری که یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله و اگر این خزینه را از معاصی و سیئات
برکنی در ان روزی که کشف حقایق و اظهار سرایر خواهد بود آن سیئات بد را
حیات و عقارب کرده هستند و الم آن حیات و عقارب بتن
تو خواهد رسیدن و ان اسأتم فلها و اگر این خزینه را از طاعات
و خیرات برکنی در ان روزی که صفت وی این است که یوم
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه
منفعت آن عبادات همه بتو باز گردد که ان احسنتم احسنتم
لانفسکم پس هر که روزگار خود را ضایع نکند و فرصت را
غنیمت دارد و این زمان که امان یافته است و روزگار بر وفق
مراد است باعتذار و استغفار مشغول شود و هنگام مهلت را عزیز
دارد و بکسب سعادات صرف کند در ان دار لقا از اغنیا باشد
که در ان روز هیچ چیز و هیچکس سود نمی دارد الا عمل صالح بر کار باشد
و از ناشایسته دور باشند و اگر مقدار رسیده انه از خیر باشد که می ورزی
فردا قیامت آن را جزا خواهی دید که فمن یعمل مثقال ذرة

منور نمی شود که ظلمت گناه و عصیان و مخالفت فرمان خدا و عظیم خانه دل را
که منظر سلطان معرفت است تیره و تاریک میگرداند و هر گناهی که
از آدمی در وجود می آید نکته سیاهی بر صحیفه دل می نشیند و از نور
در حجاب می افتد و نقصان می پذیرد و بار نکات سیاهی
و بی پرهیزی قوت ایمان کم میشود و طایر همون بال ایمان
شکسته و پا گسسته شود و دشمن شیطان بر وطن پادشاه ایمان
دربند آن شود که تا مرغ ایمان را که در قفس دل تو ثابت است
بوسواس خود از آن دل برون برد پس ای بنده مومن
که غم خود خوری و از دست چنین دشمنی که قصد آن دارد که نقش
أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ تا از دل محو
گرداند خود را نگاه داری و کم معاملت خود باز دهی که عمر مایه
نفیس است و این سرمایه شب و روز در خواب و بیداری بی هنر
در صرف ضایع کرده میشود و بدانی که هر نفسی جوهری است که اگر ضایع
شود زیانی عظیم بود و اگر بدین جوهری سود بدست آید بی شماری فردا
منفعت بینی و هر ساعتی گنجی خزینه است که اگر این خزینه را خالی یابی

آه و درد

و بعد از جمع این اوصاف عبادات بشارتست مر مومنان را
که ایمان سرمایه سعادتست و سودا و عمل صالحست پس هر که
بدین سرمایه سودی بدست نیارد در آن روز محشر اکبر مفلس ماند
و انگشت ندامت ... که امروز از برای ایشان در فرمان خداوند عز و جل
تقصیر میکنند و اوقات عزیز را برای ... ضایع میکنند و از حرام
و حلال کسب میکنند و در توبه و کسب خیرات که منفعت آن بتو
باز میگردد تقصیر بسیار روا می دارند اینچنین کار از غایت
غفلت و تیرگی باطن بود و این طایفه که اهل سنت و جماعت اند ذره را
روزی که در نهایت دست گیری نخواهند کرد ...
فرمودند که کار خود بدست که آن نفس آخر است که هر آینه خواهد
بود آماده باش که هیچ نفس نمیدانند که چه وقت خواهد آمدن پس
مستعد باش و غفلت را بهمان زاد راه اماده کنند بتقوی
که بهترین زادها تقوی است که فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی
هدار شو که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک
و هنگام حرکت نامعلوم پس اماده می باید بود اگر همین مردن بودی سهل بود

خیر ابره داد و من تعمل متعالی دره بسرا بی خط

مسئله اگر پرسند که توبهٔ حقیقی کدام است بجواب گو

توبهٔ حقیقی بر سه چیز است اول آنست که چون خلاف فرمان او کرده است

و پشیمان شده اکنون بعد از توبه دایم از هیبت و عظمت خداوند تعالی

را چشم گریان بود دوم آنست که چون از گرفتن خداوند تعالی یاد کند

دایم دل ترسان بود سوم آنست که چون از عذاب او یاد آرد دایم

تن لرزان بود پس این توبه کننده را که چشم او گریان بود علامت

او لقای رحمان بود و آن دل که ترسان بود علامت او از خداوند

جهان نجات یافتن بود و آن که تن لرزان بود علامت او از

خداوند رحمت و غفران بود و کار خود در اصلاح آوردن و توبه کار

مردان بود و خداوند تعالی و تقدس مر تایبان را بر سایر عابدان

تقدیم فرموده است که التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ

السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ

لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ پس سرجمع عبادات توبه است

فوت
ضایع شده را توبه نهاده اند که نماز را و اوقات خالی عزیز دارید و در عهد
اوقات کوشند که جمله فتوحات موقوف بوقت است که انّ الامور
مرهونة باوقاتها و محققان این راه در رعایت اوقات
مبالغت بسیار کرده اند از برای آنکه خداوند تعالی و تقدس فرموده است
اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون
غیا یعنی آنهای که اوقات نماز را ضایع کردند و بعضی را پس روی
کردند زود که انداخته شوند در دوزخ در آن وادی که از غی نام است
و عقوبت آن وادی از همه عذابها سخت تر است بنابران
عزیزان ضایع شدن وقت را نیک مهم داشته اند و چنان گفته اند
که الوقت سیف قاطع یعنی وقت شمشیری برنده است
که هر ساعتی را از حیات قطع میکند که آن ساعت پیش باز
نمی آید پس مسارعت در کار آخرت پیش از فوت وقت
کار عاقلان است عاقبت اندیش بود و شیخ [illegible] رحمه الله و جمله
مشایخ میگویند که دنیا اندک است چنانکه خداوند تعالی فرموده است قل متاع
الدنیا قلیل و از این اندک نیز اندکی بیش نمانده است و درین فرصت

اما آن وقایع که بعد از مردنست نیک دشوار است که قیامت
میقات حساب و میعاد ثواب و عقابست و انتصاف مظلوم
از ظالم اسرار است و این انفاس را که امروز خرج میکنی اینهمه را
فردا شمارست پس بیکار باشید و کار آخرت را بسیار زید ماد را
روزی نصیب نماند که آنچه بر شما نوشته است از طاعات
بجز تو آن را نتوان ادا کردن و آنچه بنام تو نوشته است از دنیا
بدیگری نخواهد دادن پس از برای طلب روزی اوقات خود را
بیکار مدار و شکر نعمت خداوند تعالی را بجای از عهده بیرون آی که خداوند
تعالی و تقدس ترا دست آفرید و قوت گران داد و قدم آفرید و قوت
روانی داد و چشم آفرید لطیف بینائی در و تعبیه کرد و گوش آفرید
شنوائی در وی نهاد و زبان آفرید حرف گویائی [illegible] بیاید لذت آورد
و استعمال این جوارح بطاعت سبب سعادت ابدست و ارتکاب
معصیت باین جوارح سبب شقاوت است پس آدمی را کمال معرفت
آن بود که این اسباب را که سبب سعادتست آلت شقاوت
نسازد و بالله التوفیق در زمان شیخ [illegible] مشغول بودند که اوقات

ضایع

پیغمبر ما فرمود که هیچکس از بنی آدم هر آنچه پیش فرستاده است زیان نکرده است
و در تقصیر ادای حقوق سودی بدست نیاورده است پس از روز
آدمی را احتیاج زیاده ازین روز خواهد بود از برای احتیاج آن روز چیزی
فرست تا مزید درجات تو باشد و جهد آن کن که خود را سبکبار داری
که درجه دنیا و آخرت دو نیکوکار است که رسول فرموده است نجا
المخففون وهلك المثقلون. یعنی نجات یابند سبکباران
و هلاک شدند گران باران شیخ قدس الله روحه فرمود که
اگر شیر بقوت سگی قانع شود میان شیر و سگ فرقی نماند جز بنام و اگر
با آشنا نیز همان کند معاملت که با بیگانه کند میان آشنا و بیگانه
فرقی نماند جز بنام ای درین خاکدان ظلمانی نام بس کرده ز مسلمانی
خداوند تعالی و تقدس ایمان را بدرخت تشبیه فرمود که الم تر
كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اُكُلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا و اصل این درخت ایمان اعتقاد
دل است و فرع این درخت خوی نیکوست با خلق و میوه این درخت

اندک کار ملک ابدی باید ساخت پس هر که اندک قدم در راه نهد که در جهان دار
آخرت وطن اصلی آن عالم است پس هر که همت او در این جهان
بود کار دنیا را بر کار آخرت تقدیم کند آنچه از دنیا مقصود او بود تمامی
باو رسد و چون بآن عالم رود از آخرت محروم ماند و هر که همت او
آن جهان بود کار دین را بر دنیا تقدیم کند آنچه نصیب او بود از دنیا
خدای تعالی باو رساند و چون مرغ روحش ازین آشیان پر وحشت
پریدن برد آخرت را نیز بتمامی حاصل آید چنانچه خداوند تعالی میفرماید
مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ
فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ چون حقیقت
کار معلوم شد کار خود را بدست دیگران مگذار و از مال خود که کسب کرده
بهشت خری پیش فرست و نصیب خود فراموش مکن که خداوند
تعالی میفرماید وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ حق تعالی

بدرجات سابق باشند زیرا که هر که مطمئنه نفس را درین عالم بریاضت
مدام کرده بود دران میدان گوی سعادت برباید پس این بنده
دلان که بدین درجه رسیده بود مدام مشغول ذکر خداوند تعالی باشند
و اوقات خود را ضایع نکرده باشند و در هر کاری که باشند بی یاد خداوند
عز و جل نبوده اگر چه در خرید و فروخت مشغول شوند آن حال و آن
مقال ایشان را از ذکر خداوند تعالی مانع نباید چنانچه خدا تعالی بشرها
این طایفه خبر میدهد که میفرماید رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ
وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ این صدیقان آنچ یافته اند از نگاهداشتن
وقت یافته اند شیخ قدس الله سره [illegible] فرموده اند که صوفی ابن
الوقت است یعنی که صوفی پسر وقت است پس برین قیاس بر صوفی
لازم بود که هر آینه خود را که وقت است عزیز دارد و ادب او بجا
آرد چنانچه خداوند تعالی میفرماید وَقَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا
إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا یعنی مرا پرستید و با پدر و مادر
خود نیکویی کنید پس نیکویی کردن با وقت آن بود که هیچ ساعتی
بیخبری از تو در نگذرد و هیچ جزو ساعت بیخبر از وقت نیست زیرا که

عمل صالح است آن درخت را که برگ نیکو بود که از سایه منفعت بمسلمانی
رسد و با میوه بود که فایده آن بهمه مسلمانان برسد باغبان ازلی چنین
با فایده را از آفات نگاه دارد و تربیت از و دریغ ندارد اما درختی
که برگی نبود که کسی در سایه او بیاساید و یا میوه نبود که منفعت بکسی رسد
باغبان آن درخت را از بیخ برآرد و بتنور اندازد بر همین تمثیل نیز در هر
وجودی که درخت ایمان ثابت بود و مر این درخت را برگ خلق نیکو
بود که مسلمانان را از سایه‌ها آسایش بود و میوه عمل صالح دارد
باغبان قدرت او را پرورش دهد و از آفات عقوبات در امان
دارد و بر صراط بسلامت گذراند و بنعیم بهشت رساند اما در
وجودی که درخت ایمان برگ خلق نیکو نبود و خلق را بر وی مضرت رسد
و میوه عمل صالح ندارد خوف آن بود که آن درخت خشک شود و پس
باغبان اجل این درخت بوجودی منفعت اعدا زود بود که از بیخ امل
برآرد و بتنور دوزخ فرستد نعوذ بالله منها من ذلک الحال
[illegible] فرمودند که ای کرم روان که در دنیا سابقان
صادق اند جمیع خیرات برو بکران سبقت نمودند در آخرت نیز

ندا دهد چون اسرافیل در صور دمد و ندا کند ایتها العظام النخرة

در وقت اجزای متفرقه را جمع آرند و کسوت حیوة پوشانند

و از خاک تیره بر انگیزانند و بموقف حساب و قراءت کتاب حاضر

آرند بعد از آن منزل او جنت بود که نعیم وی را انقطاع و فنا نیست

یا دوزخ بود که عذاب او را نیز غایت و انتها نیست پس آن

زنده دلانی که این مواعظ شافیه را بگوش دل شنوند و در راه

طلب ثواب از صدق و اخلاص کوشیدند بدرجات و مقامات

عالیه رسیدند خدای تعالی نعت و صفت این طایفه را در کلام

مجید فرموده والسابقون السابقون اولئک المقر

بون شیخ قدس الله روحه میفرمود که توبه اصل روش است

و این اصل باید که محکم بود که جمیع عبادات برین اصل خواهد بود

و این اصل وقتی محکم شود که بیخ شهوات را از نفس برد و این

مرتبه مرد را مسلم نشود تا آنگاه که خود را بتصرف ولایت شیخی

صاحب ولایت تسلیم نکند که رکن اعظم در روش ارادت بشیخ است

[illegible] در ارادت [illegible] بدانکه معنی ارادت خوا

کسب سعادت ابد و درجات و مقامات آخرت در عمر

درگذشتن وقت حاصل می‌شود پس بدین قیاس که صوفی ابن

وقت آمد و هیچ چیز در سالک گرامی‌تر از وقت نیست پس عزیز

داشتن وقت مر صوفی را از لوازم بود بدین فرمان که بالوالدین

احسانا پس تعجیل کردن در کار و مسارعت نمودن در خیرات از

سیرت اهل صلاح است شیخ قدس الله روحه می‌فرمودند که پیش از آن

که سفر آخرت پیش آید و اعضا و جوارح بازمانند این دم گرمی فوت

غفلت را بجای بکاهد اکنون بود که فرو مانید و پشیمان شوید پس کار توبه

را پس مدارید پیش از آن که مخرج انفاس گرفته شود و جان در حلقوم

محصور گردد و آب حسرت از دیده او روان شود و خروش و فغان

از فرزندان و دوستان برآید و از پشیمانی در آن زمان کاری برنیاید

ناگاه شربت مرگ بچشد و جان او بعالم بالا باز گردد و تنش خانهٔ تنگ را بجا

سپارند و بیچاره محبوس خانهٔ پر وحشت شود و از یاران دور ماند

و از عمل معزول گردد و در آن حال نه در خیر تواند افزودن و نه از شر

چیزی تواند کم کردن آنگاه انابت مفید نباشد و ندامت سود

کار فرماید و یقین داند که اگر در تصرف بنده جنبشی باشد به از آن بود
که در تصرف خود بود چنانکه پیغمبر ماید که اِنْ کَانَ عَبْدًا حَبَشِیًّا
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هیچ سالکی بی متابعت شیخی
کامل صاحب ولایت و صاحب تصرف سلوک این راه میسر نمیشود
از برای آنکه درین راه مخاوف و مهالک بسیارست پس مرید صادق
می باید که بقوت بازوی ارادت هر چیزی را که مر سالک را مانع راه
شود بریکدیگر شکند تا ازین دولت محروم نماند که محرومی ازین دولت
نقصانی است که هیچ چیز جابر آن نقصان نشود پس مرید باید که بدست
همت و قوت ارادت همه علایق و عوایق قطع کند و بصحبت شیخ
پیوندد و در متابعت طریق احتیاط را سلوک کند و از مخالفت
یاران پرهیز کند و انصاف دهد و انصاف نطلبد و جمیع حرکات
خود را مضبوط دارد که تا هیچ حرکتی بر خلاف رضای شیخ از وی
در وجود نیاید که اگر سر موی خاطر شیخ رنجد جمله رنج و ریاضت او
ضایع شود شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هر مریدی که از
خاطر شیخ خود برنجد جان باطل شود که هیچ شیخ او در الصلاح نتواند

دل است که پیدای شود بکسی یا بچیزی آن خواست دل را ارادت گویند

واین ارادت دولتی بزرگست وتخم جمله سعادتهاست

بوی مشغول شود که ارادت از صفات آدمی نیست بلکه اندر

انوار صفت مریدی حق تعالی است یعنی مریدی صفت ذات حق است

که با حق تعالی وتقدس بدین صفت بروح بنده تجلی کند عکس نور ارادت

در دل آن بنده پدید آید چون این تخم سعادت ارادت در زمین

دل بموهبت حق پیدا شود آن بنده باید که آن را غنیمتی بزرگ شمرد

وآن مهمان غیبی را عزیز دارد وغذای مناسب حوصله او دهد

از برای آنکه ارادت بر مثال طفلی نوزاده غیب است وغذای این

طفل جز در پستان ولایت مشایخ حاصل نیاید پس لازم آن بود

که بطلب شیخ کامل صاحب ولایت مشغول شود واگر در مشرق

یا مغرب نشان دهند تمسک بخدمت آن عزیز کند وخود را تسلیم

تصرفات او کرداند که رسول علیه السلام چنین فرموده علیکم

السمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا واگر نفس وی

گوید اگر این شیخ کامل نیست باری اشارت علیکم بالسمع والطاعة

نگاه دارد که هیچ نفسی بی ذکر الله سیوم تقوی است پرهیزکاری

و تن نگاهداشتن است و در جمیع عبادات خوف را قرین حال و رفیق

روزگار خود دارد و اندیشد که دوست بی نیاز است از عبادت

بندگان و از زهد زاهدان و در لقمه طریق احتیاط ورزد که یکی اصل

درین روش اینست چهارم مجاهده است باید که پیوسته توسن

نفس را بلجام مجاهده ملجم دارد و بقدر ضرورت بادی رفیق کند

[illegible] بها شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که نفس آدمی چون شیریست گرسنه که اگر سیر شود و قوت

یابد از وی همه بی فرمانی در وجود آید پس مخالفت از لوازم روش است

پنجم شجاعت است باید که مردانه وار قدم درین راه نهد شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که درین راه شیاطین جنی و انسی بسیارند که دفع قهر ایشان

بشجاعت توان کردن تا سالک را از سلوک راه مشغول نکنند

ششم ایثار است که بذل و ایثار درین راه رکنی عظیم است و بخل

پلیدی قوی است و حجابی بزرگ است مر رونده راه را در روش و بعضی

مقام یابند که سالک باید که دنیا و آخرت را دران مقام بذل کند

روی دین بر مثال آن که یک بیضه که در تصرف مرغ فاسد شود اگر

جمله مرغان جهان جمع شوند آن بیضه را باز نتوانند آورد پس مرید

باید که خود را از کار شیخ نگاه دارد که از اهم مهمات است و از لوازم

آن راه است و با این اوصاف حمیده دوازده صفت دیگر می باید

که در وجود مرید جمع بود تا ارادت وی به کمال بود و از صحبت

شیخ برخورداری یابد و در راه و ثمره روش به تمام و کمال دست

دهد اول زهد است یعنی اعراض کردن از دنیا و مال دنیا کم یا بیش

بود و زیاده که از حاجت او بود و ترک نیز چنان نکند که بار خود بر خلق

اندازد یا خاطرش به طمع بیرون رود که آن نیز مذموم است و به کسب مشغول

باشد که خواجه کاینات ما قال العبد اجواهم کسی را که کسب نبودی سبق

نگفتندی زیرا که آدمی به لقمه و خرقه محتاج بود و اگر کسب نکند خاطر و

گدائی شود و این فعل در درویش به غایت منکر است و قاطع راه

دوم صبر است باید که در تحت تصرفات اوامر و نواهی شیخ صابر باشد

و در تحریک نفس نامرادی صبر را کار فرماید و از اشارات شیخ تحمل

نماید که تا از دلالت شیخ محروم نماند و ملالت و سماحت طبع خود

۱۱

باستغفار مشغول شود و عذر خواهد و غرامت بکشد دهم خلق
باید که پیوسته گشاده طبع بود و خوش خو باشد و با یاران تنگ خوئی
نکند و از دعوی و طلب جاه دور باشد و عجب و ریا و مناظره
و خصومات را بگذارد و با تواضع و شکستگی زندگانی کند هم با یاران
وهم با جمیع خلقان یازدهم تسلیم است باید که بظاهر و باطن مسلّم
ولایت شیخ باشد و تصرفات خود را محو کند زیراکه مرید را تصرف
نباشد و مدح و ذم را و رد و قبول خلق را در باطن خود راه ندهد
و با همه کس بصلح زندگانی کند مگر که با نفس خود بجنگ بود و بر افعال
و اقوال شیخ ظاهرا و باطنا اعتراض نکند دوازدهم ترک تصرفات است
باید که زبان خود را از تصرف نگاه دارد زیراکه تصرف قطع راه
و این طریق در درویش یک مفسدت است سیزدهم موجود
که چون مرید قدم در راه نهد باید که خود را بولایت شیخ سپارد و از
سر وجود خود برخیزد و بکلّی خود را فدای راه خداوند تعالی کند و هر کجا
که باشد بباطن التجا بولایت شیخ کند و از نفس و شیطان در پناه
ولایت گریزد و تعبّد حق کند نه از بهر بهشت کند و نه از خوف دوزخ بکند

وگاه که بند کند گوید کل اتفاقات بسببی و دی بسببی باید کند شناسی و نگاه که

که از جان بادو رسان پس این اوصاف در بین روشن ... بل

راست نیاید هفتم نظارت باید که در هر که نظر کند نیاز و حرمت

نظر کند و در هیچ آفریده بچشم حقارت نگاه نکند و همه کس را به از خود

داند و با حرمت و شفقت با یاران زندگانی کند و در موافقت

یاران کوشد و متحمل خلق باشد در اوقات شرلغو پیدا را ز

خاطر یاران عزیزان ... در راه طلب که در آن نیازمندی گشاد و بشارت

هشتم عیاری که کارهای با خطر بسیار پیش آید که در آن کارها بی

لازم باشد و ارمیاید رفتن و از جان خود نترسیدن پس اگر عیار دل

قدم بی بسپارد از راه بازماند و مرد میباید که روزی هزار بار باید

سر خود را زیر قدم تواند آوردن نهم ادبست باید که مؤدب و مهذب

اخلاق باشد و راه انبساط بر خود بسته دارد و در حضور شیخ

با وقار و تعظیم بنشیند و تا شیخ از وی سخن نپرسد باید که سخن

نگوید در ظاهر و باطن اشارات شیخ را منتظر باشد و اگر بی قصد

و بی عزم وی تقصیری از وی در وجود آید در حال هم بظاهر و باطن

بازگشتن

مرید الشیخ از دیو هات بسیار است و هیچ سالک را بی شیخ سلوک
راه ممکن نیست چنانچه موسی پیغمبر علیه السلام با کمال استعداد و مرتبه
نبوت و درجه رسالت و اولو العزمی و ده سال ملازمت خدمت
شعیب پیغمبر علیه السلام بایست کردن تا آنگاه که استحقاق شرف
مکالمه حق ظاهر شد و بعد از آن که بدولت کلیمی و سعادت و
كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ رسیده بود و پیشوا
و مقتدای دوازده سبط بنی اسرائیل یافته بود و جمله توریت را از
تلقین حضرت تلقی کرده بود باز در دبیرستان تعلم علم لدنی از معلم
خضر پیغامبر علیه السلام التماس متابعت بایست کردن که هَلْ
أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا
پس معلم خضر موسی را تخته الف و بی إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ
مَعِيَ صَبْرًا نوشت تا معلوم شود که مفتون و مغرور و مهجور
این راه کیست که پندارد که در بادیه بی پایان کعبه وصال ذو الجلال
را بی قدم بی دلیل قطع توان کردن هیهات هیهات لما توعدون
دیگر چه در بدایت هدایت نه به پیغمبری حاجت است نه بشیخ زیرا که

وند از برای کمال ونقصان حال ملکه خاص از برای خداوند تعالی
عبادت کند باخلاص وصدق وهیچ خویشی وناخوشی در وی اثری
راه نکرده اند وجمیع احوال خود را حواله بحق کنند وبزبان حال گویند
بگذاشته ام مصلحت خویش بدو در بکشد زنده کند او داند و در جاده
راه شرع ثابت قدم باشند واگر نزار بار خطاب آیدش که مطلب نیابی
وی در طلب سست نشود ودست از کار باز ندارد واز علامت
طردان روی از خدمت شیخ نگرداند واگر شیخ وی را از خدمت خود دور
کند برون آید واگر باز طلبندش بیاید بی اعتراض ودر ارادت
کم از مگسی نباشد که اگرچه از طاوسان این راه نتواند بودن باری
از مگسان این راه باشد [illegible] همت کند درین راه چو طاوس بکار است
مگس [illegible] این دوازده صفت در مرید بکمال رسد ولقدر وسع
واجب [illegible] شرایط قیام نماید ومقصود ومراد حقیقی از حجب برون
آید وشوق عزت از پیش جمال صمدیت بردارد وطالبان را بمطلوب
برساند و مریدان صاحب مراد شوند که الا من طلبنی وجدنی یا ایها الطالبین
ویا خیر الله [illegible] بدانکه اجتماع

توان رفتن در راه حقیقت که صد و بیست اند هزار نقطه نبوت

و عهد رسالت قدم زده اند و نشان یکقدم ظاهر نیست پس بی مقتدای

راهنما بی قطع این راه مسلم نشود دوم آنست چنانکه در راه صورت

قطاع طریق بسیار اند که بنهایت جامی درین راه نتوان رفتن

پس در راه حقیقت نیز زخارف و زینت دنیائی بیشمار است

که خداوند تعالی در کلام مجید میفرماید زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ

الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ

الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ

الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ این مجموع را که ساکنان

انسان در آیت هست نفس و هوا و شیاطین جنی و انسی این

همه راه زنان اند که راه حقیقت میزنند و سالک را مانع بر راه

میشوند پس با وجود چنین دشمنان بنهایت صاحب ولایت

سلوک این راه مسلم نشود سیوم آنست که درین راه خطرات

و شبهات بسیار است و عقبات کوه بیشمار پس هر که درین راه بی

شیخ که کاشف مشکلات بوده و دافع شبهات باشد قدم نهد

این تحقیقت که در زمین دل طالب بسی کاری نظر عنایت حق می افتد
وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و آنرا که او میخواهد راه
نمودن شیخ راه نماینده راه نیابد اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ
أَحْبَبْتَ چنانکه خواجه عالم صلی الله علیه و سلم تا توانست جد و جهد
نمود تا تخم هدایت را در زمین دل ابوطالب اندازد نتوانست تا آن
خطاب آمد که اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ یا محمد صلی الله
علیه و سلم تخم انداختن در زمین دل اهل طبع خداوندی ما است اما
دهیم که ما خواهیم و لکن الله یهدی من یشاء آنرا که تو دوست
داری هدایت دادن اما هر کسی آن تخم پدید آید به نیابت و خلافت
حق به پیغامبر یا شیخ که نایب پیغامبر است حاجت شود از برای
تربیت پس شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مرید را احتیاج
بشیخ کامل واصل بسیار است اما خواجگان قدس الله ارواحهم دو
وجه گفته اند اول آنست که مرید بنده که در راه ظاهر بکعبه صورت
میرود تا آن رونده آن راه ندیده راه بین دارد و وقت قدم نهادن
راه ظاهر است و مسافتی معین بدلیل راه تناسی و دیدن راه

از صفات ذمیمه نفسانی بود و بعضی مراد نارسیده بر رونده غالب شود
که دران حال بطبیب حاذق حاجت افتد که طبیب القلوب است
دوا بر صلاح بحسب مزاج هر مریدی بکند مریدرا استطاعت سلوک راه
ممکن شود هفتم آنست که سالک در مقامات روحانی روی نماید
و دران مقامات بوئی از ظهور آثار صفات حق برو رسد و روح او
دران مقامات از کسوت بشریت و لباس آب و گل مجرد شود
و چون لمعه انوار صفات نامتناهی بر سالک تجلی کند رونده را پندار
یافت مقصود در وی پدید آید پس اگر دران وقت نظر حافظ شیخ
که صورت لطف حق است دستگیری نکند خوف آن بود که هلاک
شود پس شیخ واقع شناس می باید تا مرید را ازین مقامات با خطر
نگاه کند هشتم آنست که سالک در سلوک راه تمامی شبها
پدید آید و وقایع برو گشاده شود که هر یکی از آن وقایع اشارتی
بود بزیادت و نقصان مرتبه مرید و دلالت سیر و سلوک او باشد
و نشان صفا و کدورت دل بود و نیز معرفت صفات ذمیمه
نفس و علامت احوال شیطانی باشد و مبتدی ازین معانی هیچ

در ورطه غایل شبهات افتد و هلاک شود پس سلوک این راه بی
مقتدای راه بر که مرید را تواند گردانیدن ممکن نیست چهارم
آنست که سالک درین راه بعضی مقامات رسد که عبور بران
مقامات بی پیران بود و مبتدی را طیران مقامات میسر نشود زیرا که
مرید بر امثال بیضه است و هنوز بمرتبه مرغی نرسیده است پس مرید را
باید که تا در راه خداوندگاری قدم زند باید که خود را بر شهپر ولایت شیخ
بندد تا مسافتهای بعید که بعمرها دراز خود نتوانستی قطع کردن بر
گوشه بال همت شیخ باندک روزگار قطع کنند و بمقامات برسد پنجم
آنست که درین راه ابتلاها و امتحانات بسیار افتد که مرید را
ملامت و فسردگی در روش پیدا شود دران حال وی را شیخی صاحب
تصرف باید تا بتصرف ولایت خود مرید را ازان ابتلاها تواند
بیرون آوردن و بعبارات و اشارات لطیف داعیه طلب حق
در باطن مرید پدید آید و ملامت و فسردگی از طبع او بیرون برد
پس اگر پیری صاحب ولایت نبود ازین سعادت بکلی محروم ماند
ششم آنست که روندهٔ راه را درین راه علل و امراض پدید آید که

ازضعف

چنانچه یکی مقربی از مقربان پادشاه التجا باید کردن تا سخن
او در پادشاه رضا مند و مقصود وی حاصل شود پس پادشاه حقیقی
را بندگان مقرب اند که اگر از حضرت خداوند تعالی التماس کنند
و سوگند تاکید کنند و گویند که این عالم را بگردان خداوند تعالی
و تقدس آن خواست ایشان قبول فرماید و التماس ایشان را مبذول دارد
که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است که رب اشعث
اغبر ذی طمرین لا یؤبه له لو اقسم علی الله تعالی لابره
پس هر صاحب سعادتی که در حمایت ولایت سلوک کند
بحضرت خداوند تعالی منزلتی و درجه قربتی باید که شمار سلوک
کردن آن مقامات و درجات میسر نشود پس معلوم میشود که شیخ
واصل و مقتدای کامل وی پیشوا در راه خاص شروع کردن درین
راه مسلم میشود و هر که در حمایت صاحب تصرف سلوک کند و در
پناه دولت صاحب ولایت قدم درین راه نهد جمله شهادت را
مطالعه کنند این روندگان بر جمله آفات و منزلات رسیده اند
و در حمایت مشایخ از آن منزلات بسلامت عبور کرده اند و از آن

جز هدا رد پس بر مرید لازم آید که خود را بتسلیم ارادت کرد اند بشیخی

که موید بود بتایید الهی و علم بود بتعلیم تاویلات تا بیان وقایع و کشف

احوال مریدان تواند کردن تا مریدی که مبتدی بود از آن اشارات

و معارف محروم نماند و ترقی مقامات بتمامی میسر شود نهم آنست

که سالک را سلوک این راه و رسیدن بمقامات و درجات بواسطه

ذکریست و ذکری که مریدی بی تلقین شیخ کوید مفید نباشد چنانکه تخم

نارسیده که در زمین اندازند از و ثمره حاصل نیاید اینجا نیز ذکر کی

تلقین پیر بود ثمره حاصل نیاید از برای آنکه ذکر بر دو نوع است ذکر تقلیدی

است و ذکر تحقیقی اما ذکر تقلیدی آنست که بی تلقین شیخ خود کوید

از و ثمره نیاید چنانکه از تخم نارسیده نیاید اما ذکر تحقیقی آنست که

بتلقین صاحب ولایتی در زمین دل مرید افتد و آب ولایت شیخ

و آفتاب همت او پرورش یابد تا بمقام شجره ولایت رسد و شکوفه

مکاشفات و مشاهدات و میوه علوم لدنی ظاهر کرد پس بی شیخی

کامل و مقتدای واصل سلوک راه مسلم نیست دهم آنست که اگر

کسی خواهد که بحضرت پادشاهی مجازی بقربتی طلبد یا منصبی حاصل کند

وجه غافل نباشد تا هشیار بود وایچنین صفت ذکر دل ست
که بی انقطاع بود چنانچه خداوند تعالی فرموده که رِجَالٌ لَا
تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اگرچه بزبان
سخن گفتن مشغول باشند اما دل بذکر گویا بود و ذکر افضل آن ست
که خفیه گوید چنانچه خداوند تعالی فرموده ست وَاذْكُرْ رَبَّكَ
فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً دُونَ الْجَهْرِ
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این آیه دلیلست که ذکر
ذکر دل است و جای دیگر میفرماید وَاذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی بسیار یاد کنید خداوند تعالی را که تا نجات
یابید و از نجات یابندگان باشید رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرموده ست که افضل الذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللَّهِ یعنی این کلمه فاضلتر و ثواب بیشتر ست از تسبیحات
دیگر و خواجگان ما قدس الله ارواحهم این کلمه لا اله الا الله را
بدل تلقین کرده اند و ذکر بزبان گفته اند چنانچه از ابابکر
صدیق رضی الله عنه قرنا بعد قرن بخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق

شبهات مهلک خلاص یافته اند و بمقصود حقیقی رسیده اند و بهره

ها رسیده اند باب چهارم در تلقین ذکر و آداب آن

بدانکه ذکر وسیلت محبت است مر بنده را و علامت آنکه بنده مر خداوند را

دوست دارد آنست که ذکر بسیار گوید چنانچه رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرموده است که مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهُ یعنی هر که

چیزی را دوست دارد مر آن چیز را بسیار یاد کند و خداوند تعالی

و تقدس در قران بذکر بسیار امر فرموده است که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ

اٰمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْرًا کَثِیْرًا یعنی ای کسانی که ایمان

آورده اید خداوند تعالی را یاد کنید یاد کردن بسیار شیخ قدس الله

روحه میفرمود که یاد کردن بسیار آن بود که بی انقطاع بود چنانچه

خداوند تعالی میفرماید وَفَاکِهَةٍ کَثِیْرَةٍ لَا مَقْطُوْعَةٍ وَلَا

مَمْنُوْعَةٍ یعنی که میوه بهشت بسیار است و آن بسیاری را اینچنین

صفت بیان فرمود که لا مقطوعة آن میوه بریده نمیشود یعنی که هیچ

کم نمیشود چون اهل بهشت میوه را از درخت بگیرد حق تعالی با کمال قدرت

در حال در آن جای میوه دیگر پدید آرد پس در ذکر نیز می باید که هیچ لحظه

وطا

گران نشود و اگر حلال خورد اندک خورد که در وقت خوردن
غافل خورد باطن وی را قوت کار کردن نماند و از ذکر حلاوت نیابد
سیوم آنست که از کسانیکه ابناء الدنیا اند بپرهیزد که ذکر دل نبود از صحبت
ایشان خود را نگاه دارد که حق تعالی و تقدس خلقت آدم را چنین
آفریده است که با هر که صحبت دارد هم خوی او باشد شیخ قدس
میفرمودند که صحبت نامحرم بغایت مضر است زیراکه
ذکر دل نبود وی غافل بود و مرد ذاکر را صحبت او بیکار گرداند
چهارم آنست که بر ذکر مواظبت نماید و در اوقات شریفه بیکار
نباشد و علامت و ساعت در طبع خود راه ندهد و در وقت ذکر
گفتن چشم بر هم نهد و با تعظیم بذکر شروع کند و کلمه لا اله الا الله را
با قوت تمام گوید که آفاقش پر ذکر او و کلمه لا اله را از ناف
بر دارد و کلمه الا الله را بدل فرود آید بر وجهی که اثر آن قوت
بجمله اعضا و جوارح او برسد و لفظ بازگشت را باید کرد و [illegible]
شیخ قدس الله روحه هر بار لفظ بازگشت سه لفظ فرموده اند و ذاکر را
ازین سه لفظ هر کدام که آسان تر بود آنرا گوید یکی لفظ آنست

مجدد الف ثانی قدس الله روحه رسید و از ایشان این دولت به

نهایت کمال رسید و تا قیامت باقی خواهد بود و این جماعت مردان

در تصفیه باطن کوشیده اند و غبار غفلت را که بر آیینه دل می نشیند

با این کلمه کوشیده اند و غبار غفلت را که بر زدوده اند چنانچه

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء صقالة

وصقالة القلوب ذکر الله یعنی هر چیزی را زدود

و زدودن آیینه دل بذکر رب بنابران این جوان مردان ذکر دل

اختیار کرده اند زیرا که هر آدمی که قدم در راه خدا تعالی نهد و بمراد

مردی در آید بر وی لازم بود که دل را از غبار غفلت و زنگار

طبیعت صافی گرداند این صفت جز بذکر دل دست ندهد

شیخ قدس الله سره فرموده اند که این ذکر دل را چهار شرط است

شرط اول آنست که ذکر بتلقین شیخ گوید بر همان طریق که

شیخ فرماید تا ثمره ذکر از شکوفه اذکار پدید آید دوم آنست

که لقمه را نگهدارد از شبهه که لقمه شبهه باطن را تیره گرداند چون باطن

تیره گشت ذکر حاصل نشود و اگر لقمه حلال بر خورده ام نیز در نگاه

گران

یکی انشاء الله که در وی معتبر بود که ذکر را چهار چیز می باید تا معتبر بود

یکی اخلاص می باید که ذکر بی اخلاص ذکر منافقان است دیگر تعظیم می

باید که ذکر بی تعظیم ذکر مبتدعان است و دیگر حرمت می باید که ذکر بی

حرمت ذکر مرایان است و ذکر با اخلاص و با تعظیم و با حرمت ذکر

محبان است و هر اینه ذاکر با برکه بر ذکر ملازم بود و سعی کند که تا این

چهار چیز در وجود او پیدا شود تا ذکر وی بدین صفات آراسته شود

تا بمقام محبت برسد و هر عضو را نیز ذکریست مناسب حال آن عضو

که می باید که آن عضو بدان ذکر ذاکر شود تا مرد ذاکر بود و آن ذکر

بر هفت وجه است اول آنست که ذکر دست است و آن اعانت

ضعیفان است یعنی یاری دادن ضعیفان و این بر سه وجه آید

گاه بود که اعانت بقدم بود دوم ذکر قدم است و آن رفتن

بر علما است در زیارت اقربا است که پرسیدن او با بر از عباد است

سیوم ذکر گوش است و آن استماع کلام خداوند است و نگاه داشتن

از شنیدن آواز حرام چهارم ذکر زبانست و آن نگاهداشتن

زبانست از لغو و غیبت و مشغول داشتن مر زبان را بذکر

که چنین گوید لا اله الا الله محمد رسول الله الهی مقصود من تویی یا

چنین گوید الهی مقصود من رضای تست یا چنین گوید که الهی تو

ترا میخواهم پس این سه لفظ بازگشت است که هر کدام لفظ هر دو اگر

دو گفتن آسان تر آید با ذکر یار کند تا در ذکرش شایبه راه نیابد

و ذکر با خلاص آراسته باشد و هر خاطری که پیش دل آید از نیک

و بد همه بیاد بازگشت نفی کند یعنی هیچ نخواهم و هیچ مطلبم و

هیچ مقصود ندارم جز خداوند عز و جل و از هر چیزها که در خاطر آید و

دل از آن پیوند یابد باید که خود را بحضرت خداوندی سپارد و در

سر از ولایت شیخ همت طلبد و بجای بازگشت پیوندهای که باطن

مشغول میکنند همه را از خود دور دو یعنی لا اله سر خود را از ما سوا الله

حق فانی گردانند و هیچ محبت آن چیزها را از دل بر کنند و بحرف

الا الله محبت حق قایم مقام محبت آن چیزها گردد و بدین از ثبت

خداوندیت نماید تا شود هیچ دل از جمیع مالوفات و محبوبات فارغ

شود و بکلی بذکر مشغول گردد و حلاوت ذکر بجان وی برسد

بعد از آن حرمت ذکر را شناسد و با خلاص و تعظیم ذکر گوید

صد ... بلکه مشغول شوند و هر موئی که بر وجود او بود آن هم در
ذکر باشد اگر بدو التفات کنند و هر رگ و پی او ذاکر شود و از ذکر
حلاوتی باو رسد پیش خوش باشد که زبان بهیچ سخن گشاید
از خوف اگر باید که آن حلاوتی از وی زایل شود و آن حال در حق
وی بیداری یکسان بود چون بر کوشش مداومت نماید شیخ مدد
و همت بدو مصروف دارد ذکر از جان بسر رسد و علامت وی حال
آن بود که در وقت یاد کرد که ذکر است هرچه جز مذکور بود بر خاطر
ذاکر فراموش شود و هستی ذاکر در نور ذکر مضمحل شود و آن ذکر هم
ذاکر را معرفت گرداند و باید علایق و عوایق از وجود ذاکر بردارد و از
دنیا جسمانیت و نفسانیت با جزئیت رحمانیت و روحانیت برساند
شیخ [illegible] فرموده که ذکر بر مثال تخم درخت است
چنانکه فرموده است ضرب الله مثلاً کلمةً طیبةً کشجرةٍ
طیبةٍ و اتفاق مفسران است که کلمهٔ طیب این کلمه است که لا اله
الا الله است چون مرید صادق و عاشق طالب تربیت این تخم
بتمامی بجا آورد در پرورش این شجره ملازمت نماید تخم این شجره

و تسبیح و خواندن قرآن پنجم ذکر چشم است و آن گریستن بسیار است

بر خطاهای خود از بیم گرفتن خداوندی بنا بر امید رحمت و حضرت

او ششم ذکر سر است و آن سجده کردن است مر خالق را و ابریق با خود دا

رد و دور بودن از آنکه سجده مر غیر او را هفتم ذکر دل است و آن بریدن

محبت دنیاست از دل که محبت دنیا از رسول سر همه خطاها گفته است

قال النبی علیه السلام حب الدنیا رأس کل خطیئة

پس [illegible] است که دل از محبت دنیا پاک شود که محبت دنیا

حجاب [illegible] میشود زیرا

که چون دل ذاکر شود علامت وی آن بود که کل اعضا متابعت

شود و بخلاف سنت هیچ کاری نکند و هر چه خلاف شریعت باشد تحمل

آن نتواند کردن و چون کوشش بسیار کند و بر ذکر مواظبت نماید

و در متابعت شیخ قدم ثابت دارد و باجازت شیخ مجاهده و ریاضت

پیش گیرد و آنچه بشریعت راست بود بران باشد و بدین مذهب بر طریق

مستقیم سلوک کند و بنظر عنایت شیخ ناظر حال وی باشد ذکر از دل

بجان افتد و جان ذاکر شود و علامت آن ذوق آن بود که جمله اعضا

ذاکر

دولت نقصان نپذیرد بلک دایم باید که بر ترقی بود زیرا که

دل خلوتگاه حق تعالی است که میفرماید لا یسعنی ارضی

و لا سمائی و انما یسعنی قلب عبد المومن

شیخ قدس الله روحه میفرمودند که دل بارگاه خاص سلطان

الا الله است اما بسبب غبار صفات ذمیمه نفس و القای شیطان

خانه دل تیره و تاریک شده است پس بر کاه جاروب لا اله

بارگاه دل را از زحمت اغیار خالی کردانند انگاه ذاکر باید که

منتظر قدوم سلطان الا الله بود که فاذا فرغت فانصب

و الی ربک فارغب و چون مرید صادق بقدر وسع

و امکان بر ذکر مداومت کند و دایم ملازمت نماید بدولت

بازگشت وساوس شیطانی و هواجس نفسانی را دفع کند

تا بنور ذکر و نفی خاطر دل از تشویش نفس و شیطان خلاص یابد

انگاه تواند که باحوال خود بیدار گردد و ذوق ذکر یابد و خاصیت

ذکر و بود او هر گرد و غباری و زنگاری که از تصرف نفس و شیطان

بدل او رسیده بوده باشد از دل همگی گشته بنور ذکر آن کدورت را

در سروی ثابت شود و بجمله اعضا و جوارح برسد تا چنان شود

که از فوق سر تا بقدم او هیچ ذره نماند که ذاکر نبود و چون این شجره

ذکر در زمین قالب رونده ثابت و راسخ گردد و بجهد و کوشش

وقت باید انگاه شاخهاء صفات حمیده و اخلاق پسندیده سوی

آسمان دل کشد که اصلها ثابت و فرعها فی السماء بعد از آن

مدد ولایت شیخ باو بیشتر رسیدن آغاز کند و آفتاب همت

شیخ او را پرورانند تا آن شجره طیبه بکمال خود برسد و بران شجره

شکوفه مشاهدات و ثمرات مکاشفات و علوم لدنی ظاهر

گردد که تؤتی اکلها کل حین باذن ربها

و از آن ثمرات منفعت بسیار بخلق رسد مسئله

پرسیدند که ذاکر در ابتدای ذکر دل خود را لغایت خورده بود

که بسبب لقمه که با غفلت خورده شده است دل او در وقت

ذکر بیکار شده باشد یا در صحبت نامحرمان بوده باشد که بسبب

تیرگی باطن ایشان باطن وی تیره شده باشد و اگر ازین

چهار وجه نقصان نگاه دارد باطن خود را هرگز گویا که در دل

دیگر

تعبیه کرده اند که ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه
ذلک النور فقد اهتدی ومن اخطاه فقد ضل
پس عند اظهار آن شرر آتش عشق از سنگ دل بآهن حاجت
آمد تا آن شرر آتش عشق را ظاهر کرد آنگاه کلمه لا اله الا الله را وساده
که امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله و فرمودند
که بتصرف اذکروا الله ذکرا کثیرا این آهن کلمه لا اله الا الله را
چندانی که بر سنگ دل زنید که آن شرر آتش عشق که در هر دو
تعبیه کرده ام ظاهر شود ولیکن در ظلمت نفس نیز چشم حقارت
منگرید چنانکه ملائکه گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها
ویسفک الدماء پس از ملائکه این سخن از آن جهت شد
که ملائکه اطفال کار نادیده انی اعلم ما لا تعلمون بودند
که ایشان اسم خلیفه شنودند در وی که نگریستند ظلمت نفس دیدند
زبان برگشادند که چرا خلیفه میگردانی که فسادها کنند و خون
بناحق ریزند و این همه از آن گفتند که در ظلمت نفس نظر کردند
ونه دانستند که آب حیات معرفت در آن ظلمات تعبیه کرده اند

محو کند که قال النبی علیه السلام ان لکل شیء صقالة

و صقالة القلوب ذکر الله و بآن مقدار که حدث

غفلت از دل میشود و حجاب بر می خیزد و نور ذکر تمام بر دل تابد و جلال

و خوف حق تعالی در آن دل پدید آید چنانکه در کتاب قدیم میفرماید

انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت

قلوبهم و چون سلطان ذکر در ولایت وجود به تمام و کمال

ساکن و مقیم شود ناگاه بر دل مستولی گردد و هر چه جز از یاد حق بود

و محبت او بود چیزا از ولایت دل بیرون کند و با هر چه جز از ذکر

حق دور است وحشت ظاهر کند و جز با یاد دوست انس و طمانینه

نیابد چنانکه الا بذکر الله تطمئن القلوب پس دل از در

حال بمقام دلی رسد و نور ذکر جمله نقوش ما سوی را محو گرداند و چون هر

کلمه لا اله الا الله را قایم جمله نقوش در دل ثبت کند تا دل

بدان حال گوید بیت زین پیش دلی بود هزار اندیشش اکنون

همه لا اله الا الله است [illegible] مقرر شود که شهر آتش

عشق ذکر در دل سنگ صفت عاشقان در وقت ستایش

بود

از جمال کمال تو بر خوردارم تا بر روی رب آن خاکستر وجود تو در جلوه گری
العهد و شکر گویان آمده و غایت شرمندگی با معلوم خاص و عام جهان
کرده که إنّ الله لا يظلم مثقال ذرة وإن تك
حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه أجراً عظيماً
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هر صاحب معنی
که در نهایت مرجع و منتهای حضرت خداوندی خواهد بود و در آن میدان
اولی و در آن عهد الست بربکم بر طینت روحانیت و ذره
انسانیت او خبر یافته و شناس نور خداوندی نهاده اند که ان الله
خلق الانسان الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره
فاذان بجرعه جام الست ذوقی بکام جان ایشان رسیده
که اثر آن ذوق هرگز از کام جان ایشان بیرون نخواهد رفت
زیرا که رندکان آن طایفه بدان ذوق مست و با این عالم و نعمات
او هیچ التفات نکنند تا جان در تن ایشان بود و یکدم ترک آن شراب
و مشروب نگویند آن طایفه نیک پی اند که حق را بدل یاد کنند
لاجرم باطن ایشان با این جهان فانی و نعیم او آرام نمی یابد و دایم

پس چون شرر آتش عشق از سنگ دل و آهن کلمه ظاهر شود اطلس روح

اگرچه گران بها و لطیف است اما قابل آن شرر آتش عشق نیاید پس

اگر اسوخته سیاه روی نفس انسانی باید تا بی توقف آن شرر آتش

عشق را بجود دریابد وحملها الانسان انه کان ظلوما

جهولا و مزبانی آن آتش غیبی را تا مقیم عالم شهاده نگردد جز از

صفات بشری حاصل نیاید که هیزم باید فاذکرونی اذکرکم

و اگر یکدم ازین غذا نیابد آن مهمان غیبی نیابد که نسوا الله فنسیهم

اما مرید صادق باید که هر چند از شجره انسانی شاخی از صفات

سر برآرد طالب عاشق باید که بدست صدق به تبر لا اله بیخ آن

شاخ زند و بر آتش الا الله اندازد تا جمیع صفات بشری و نفسانی

بسوزد و ناچیز شود زیرا که همین آتش بود که در وجود بی وجود منصور

افتاده بود و جمله صفات بشری از و محو کرده و شعلها انا الحق از وی بر آمد

پیرش ندا کرد که یا منصور اگر تو جمله شجره وجود خود را فدای آتش عشق

و محبت ما کردی و صورت قالب خود را در باختی و با آتش ابتلای ما

بسوختی نیز بوزنهایم تا خاکستر وجودت را باد بر دجله اندازند و لقب حجاب

ارفع

خلیفه ... کردن اندر خشند در ازل اندر خشند و هر که کردن مسلک
تیره بسته اند امروز لب بسته که السعید من سعد فی بطن
امه والشقی من شقی فی بطن امه رقم کفر بر ناصیه
ابلیس پیش از وجود او کشیده بودند و کان من الکافرین
داغ لعنت بر جبین او نهادند و ان علیک لعنتی
الی یوم الدین این کلام امروز نیست بود حضرت عزت
در ازل همین کلام متکلم بود اما آن مرغانی که امروز بگرد این
دام عشق میگردند و دانه محبت را میچنند گردن این دام
و حوصله این دانه از عالمی دیگر آورده اند چنین گوهر عشق
خود زکانی دیگرست منزلگاه عاشقان جهانی دیگرست وان
مرغ که دانه عشق تو خورد بیرون ز دو کون در جهان دیگرست
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرمودند کسی را که درین راه سلوک
میکند بقدر همت او صلاحی و فلاحی بود اما تا کدام عالی همت و صاحب
دولت نسبت صلاح و فلاح حقیقی برسد اذکروا الله ذکرا
کثیرا لعلکم تفلحون و چون سالک درین راه [illegible]

طالب بودند مرآن عالم را وجویان بودند مر زمین آن عالم را چنانکه قطرهٔ

روغن را در دریای در میان کل بعنبه کنند و در تنگ دریا انداختند آن

قطره روغن بدانجا آرام نیابد و شد ریج از آن گل بدانجا چو بود بالا چندان

آب دریا بمانبر و میان چندان جواهر عریب و خلق عجیب که در دریاست

هیچ التفات نکند و چون آب دریا را زیر قدم آورد و بر روی دریا برآید

و اگر قطره روغن دیگر یابد که در حال دست موافقت در کردن

موافقت او آورد و اگر چو در دو و دست وصال شرر آتشی را در یابد بی

توقف هستی وجود خود فدای آن آتش کند و وجود خود بدل جز

او کند بدین تمثیل روح بندگان خاص خداوند تعالی و مردان این

راه روغن صفت اند هر کز با آب شهوات دریای دنیا در نیا

میزند و با چندین غرایب و عجایب دنیا هیچ التفات نکند و چون

قطره روغن سعادت آخرت یابند با او در آمیزند و اگر

شرر آتش تجلی جلال خداوند یابند بهمه وجود با او در آویزند و

وجود خود بذل وجود او کنند و هستی حقیقی در نیستی وجود

مجازی شمرند چنانچه ... رحمه الله میفرمودند هر کرا کمند

عز ...

بیکی جمال را بینند شهر جسد را خالی کنند و از ولایت سینه رخت
بیرون برند و جمله رنود و اوباش صفات ذمیمه نفس گردن عجز
پیش آرند و بدر تسلیم و بندگی در آیند و گویند ربنا ظلمنا
انفسنا من آمده ام چون خوبان بر در تو شاها اینک سر و تیغ
هرچه خواهی میکن ❁ و چون شهر جسد از غوغای رنود شیاطین
و شوریش اوباش ذمیمه نفسانی پاک گردد و آئینه دل از زنگار
طبیعت و آفات حواس صافی شود آنگاه جمال احدیت را شاید
بعد از آن شهر دل را از نور و لالی و جواهر مثل یقین و صدق و اخلاص
و توکل و کرم و مروت و فتوت و سخاوت و شجاعت و محبت و درا
و درایت و تقوی و حیا و زهد و حسن خلق و دیگر صفات حمیده
و خصال پسندیده بیارایند که سلطان حقیقی بخلوت سرای
دل می آید و معشوق اصلی از شوق جلال جمال مینماید چون این
حال بر رونده پیدا شود بعد از آن فرمان حق بر جمله اعضا و اخلاق
غالب آید که والله غالب علی امره در آن حال
هیچ عضوی و صفتی نتواند که بطبع خود تصرفی کند الا بحق که

بکوشند و سلطان عشق او به تیغ غیرت لا اله سر اغیار بر دارند و علم
الا الله در چهار بالش ملک دل بنشینند و رایت بر سر چهار سوی جسم
و روح و نفس و تن بزنند و شحنه شوق را فرمایند که تا نفس
اماره صفت را بر سر درد ببندند و کمند طلب بر گردن او نهند
و بسیاست گاه دل آرند و در پایه علم سلطان عشق تیغ ذکر از نیام
حزن بر کشند و سر هوای نفس را بر دارند و بر درخت اخلاص
آویزند و بر جاگران جوارح فرمان حق برند چشم را گویند که بدانجا
نگر که فرمان است که قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِ
هِمْ و گوش را گویند که از ا شنو که فرمان است اِسْمَعُوا وَ
أَطِيعُوا زبان را گویند که جز بذکر دوست گردان مباش
که فرمان است که اُذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا و حلق را
گویند که از طیبات خور که فرمانست كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ و قدم را گویند که از جماعت مومنان پای باز
مگیرش که فرمان اینست که وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و چون
این فرمان بر اعضا و جوارح براند دزدان شیاطین چون آن

جدا کردند دیوانگی بر دیوانگی در وی پدید آمد و عقل داشت
بهزیمت دادند و گفتند که هر حیله که در تصرف عقل آمد کردیم
کنون نوبت دیوانگی است زبان اضطراب روح او از خود و
معاملات خود را مایوس کردد و بیان مقام حیرت و عجز بر وی مستولی
کرد و بزبان حال گوید شعر تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیل
المتحیر جانم از درد تو خونین بود دوش موسم تا بروز
پروین تا بود دوش نالهٔ من تا بوقت صبح یا غیاث المستغیثین
بود دوش چون ناله آن سوخته مقام اضطرار از حضرت پروردگار در
رسید بر قضیهٔ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ شوق
عزت از غیبت جمال صمدیت بر آمد از دعا شوق سوخته خود را
بهزار لطف بنواخت چون شمع جمال صمدیت در تجلی آمد و روح
پروانه صفت پر و بال بگشاد بجذبات اشعهٔ شمع جلال
احدیت یک شعله برآورد و در وجود پروانهٔ روح برآمد و نور جمال
صمدیت روح گردد أُولَئِكَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ شیخ قدس الله ...

کنت له سمعا و بصرا و لسانا فبی یسمعی و بی یبصری و بی ینطق بی

بعضی پس از این مقام دل محل ظهور جملگی صفات حق گردد چنانکه

خواجه عالم از آن حال این خبر فرمود که قلب المومنین بین

الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف

یشاء که جمله اولیاء الله و روندگان راه درین مقام عاجز و متحیر

گشته اند زیراکه هیچ سالک ازین مقام انس بیت راه نمی تواند

سپرد و باز روی رجوعیت این کوی نمی تواند برد جز بفضل و عنایت

خداوند از برای آنکه این مقام را مقام معاینه گویند که سر سالک را

درین مقام بمشاهده معاینه مخصوص گردانند و بتشریف وصال

مشرف گردانند و روح سالک بزبان حال دران حال چنین گوید

گنجیست وصل تو و خلقیست منتظر این کار دولتست اکنون تا

کرا رسد اما هر وقت که نسیم نفحات الطاف حق از مهب

عنایت بمشام روح رسد یعقوب وار با دل گرم و دم سرد آواز

برآرد که انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون

پس درین مدت که روح را بر آستانه معرفت بار داده اند و بیدار اشتیاق

لمرادی گردن بود و این پر بال فانی را در میدان والذین

جاهدوا فینا بمجاهده و ریاضت در باره تا برست

لنهدینهم سبلنا ابر و بال باقی از شعله انوار خویش

کرامت فرماید یهدی الله لنوره من یشاء

پس خوشه چین خرمن این دولت از ثمره تناول کنند

(وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة)

زان باده بخورده ام که هشیار شوم وان مست نیم که باز بیدار شوم

یک جام تجلی جلال تو [illegible] بسم تا از عدم وجود بیدار شوم

باب [illegible] در شرائط چله بدانکه احیا

جمله مریدان و رهروان راه را که از لوازم روشن است چنانچه در قرآن

فرموده است که واعدنا موسی اربعین لیلة

و رسول در بیان چله فرموده است من اخلص لله تعالی اربعین

صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه یعنی که هر آن بنده

که چهل صبح بصدق و اخلاص رافضین حال خود گردانند و خاص

از برای رضای او که هیچ شایبه دیگر در باطن او راه نیابد خواب

میسر شود که این مقام را مقام غیب عالم فنا گویند و بعد از مقام
بقا بود استغنا و بعد از این تربیت روح به تجلیه الوهیت مبدل
گردد پس دران حال که رونده بدین مقامات رسد هر نفسی از
انفاس او مقابله ثقلین بر آید که جذبة من جذبات الحق توازی
عمل الثقلین اما آن پروانه صفتان جان باز عالم عشق که کمند
جذبه الوهیت در گردن دل ایشان از عهد الست افتاده است
امروز چندان به پر و بال وجود طلب گرد سرادقات جمال شمع
جلال پرواز کنند و قضیه مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا
تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا یک شعله از شعلهای وَمَنْ تَقَرَّبَ
إِلَيَّ من قبل النور بیک استقبال او به یک جذبة من
جذبات الحق او را در کنار وصال کشد که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
آنگاه از عالم غیب بجان سالک خطاب رسد که تا چندان به پر
و بال پروانگی وخلق الانسان ضعیفا گرد سرادقات
جمال ما گردی و ندانستی که بدین پر و بال در فضای هوای هویت ما
توان

نیز مؤمن موحد که اوقات نماز را که خدمت خدای دانند بشارت

ضایع نکرده باشد و اوقات عمر عزیز را عزیز داشته و در بندگی خدای

تعالی صرف کرده چون فرمان کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

برسد آن بنده عزیز را ازین دار فنا بدار بقا برند آن جای که وی

بر آنجا نماز گذارده بود تا چهل روز بر آن بنده خداوند عز و جل آنجای

بگرید قال النبی علیه السلام یبقی برکة دعاء الوالدین

للولد الی اربعین سنة یعنی رسول صلعم فرموده است

که دعا پدر و مادر در حق فرزند که بعد از وفات ایشان تا چهل

سال باقی بود چون امام ربانی صاحب العلم والعمل امام بکر فضل بخاری

رحمة الله علیه از دنیا پر محنت بدان سرای پر نعمت خرامیدند فرزند

ایشان که در عمل و علم مبالغت بسیار بود و بتدریس گفتن مشغول

شدند و ائمه دین را از علم شرعی نصیبی تمام برسانیدند و طلاب

علم یکبار دیگر مشغول شدند تا مدت چهل سال برین گذشت آنگاه

فرزند امام بکر فضل رحمة الله علیه سه روز تعزیت داشتند و در آن سه روز

درس نگفتند ائمه پرسیدند که سبب تعزیت داشتن چیست ایشان فرمودند

که آن شخص گفت که او از خداوند تعالی و تقدس چشمهای حکمت
از عین الحیات دل او بر زبان او روان گردانید و نفس لعبها
حیوانی اثر و قوت دهد که مقصد آن الصلاح باشد و دیگر اینکه
برادر از شیخ قدس الله روحه مسموع شده چون
موسی علیه السلام استحقاق استماع کلام میخواست میرسانید
اول او را بخلوت اربعین فرمود که واذ واعدنا موسی
اربعین لیلة و کرامت مجری و تکلیم و کتاب کرم بعد از صوم
چهل روز رسید که فتم میقات ربه اربعین لیلة
وحی نیز مر اکثر انبیاء بر سر چهل سالگی آمده است و لما بلغ اشده
آتیناه و استوی آتیناه حکما و علما و دیگر آنکه
الله تعالی خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا خدا و تعالی و تقدس
و تعظیم میفرماید که در تخمیر طینت آدم دست قدرت در میان بود بقدرت
خود چهل صباح در تربت و کل وجود آدم تصرف کرد و از کمال حکمت
در کار یک اندر است نمود و رسول الله فرموده است که اذا مات
المؤمن بکی علیه مصلاه اربعین صباحا و رسول میفرماید که

سلام که عدد سی سال بحهل رسید این آیت نازل شد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین چون چهله را در تغییر حال اثر بسیار است بنا برین معانی مشایخ مریدان را در ابتدا راه بچهله میفرمایند زیرا که سلوک راه دین و وصول بمقامات یقین بنا بر خلوت و عزلت و انقطاع از خلق است و جمله انبیا و اولیا را در بدایت راه خلوت داده اند و شرایط چهله اهتمامی بجای آورده اند تا بمقصود رسیده اند این اربعین را در استکمال چیزها خاصیتیست که عدد دیگر را نیست لاجرم چهل شبانروز در زاویه تاریک نشستن و طریق حواس خود را بسته داشتن و دل را از خواطر فاسده نگاهداشتن و بحضور دل کلمه لا اله الا الله را تکرار کردن و بر ذکر ملازمت کردن سبب تغیر و تبدیل اوصاف بشریت است بنعوت ملکیت و محو صفات ذمیمه نفسانیت است به صفات حمیده روحانیت و شرایط و آداب چهله بسیار است شیخ قدس الله روحه می فرمودند که آنچه مهم ترست دو شرطست اول آنست که مرید را ارادت ثابت بود و در ارادت بدرجه کمال رسیده باشد و شیخ مالک که مرید را براه است

که رسول الله علیه السلام چنین فرموده است که دعاء پدر و مادر در حق فرزند

تا چهل سال باقی بود و چون چهل سال تمام شود دعاء ایشان از فرزند

منقطع شود و بعد از وفات پدر من تا چهل سال تمام و برکت دعاء

ایشان از من منقطع شد و تعزیت بدین حال میدارم قال النبی

علیه السلام ما من رجل فیموت فیقوم علی جنازته اربعون

رجلا لا یشرکون بالله شیئا الا شفعهم الله فیه رسول

علیه السلام فرموده است که چون مومن در گذرد و بر جنازهٔ او چهل مومن موحد

جمع آیند و بر این میت نماز گزارند خداوند تعالی و تقدس دعاء آن چهل مومن

موحد را در حق آن میت قبول فرماید و شفاعت ایشان را در حق آن

میت قبول کند و بر آن میت رحمت کند و او را بیامرزد قال النبی علیه السلام

ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم یکون

علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک رسول الله علیه السلام

فرموده است که چون آب در رحم قرار گیرد تا چهل روز منی بود باز علقه

شود یعنی خون بسته شود چهل روز دیگر چون بسته شود باز مضغه شود یعنی

گوشت پاره خاییده شود و چهل روز دیگر بر آن صفت باشد و بعد از آن

باشد که روزه را در قطع تعلقات بشری و صفات نفسانی خاصیتی عظیم
و اثری قوی است از برای آنکه مرید را لازم بود که توسن نفس را بمجاهده
و ریاضت بر طاعت رام گرداند و هیچ مجاهده مر نفس را برابر گرسنگی نیست
پس باید که بروزه دایم ملازمت کند تا از برای آوردن جمله مقصود حاصل آید
پنجم آنست که در وقت افطار اندک خورد آنمقداری که قوت طاعت
باشد و آن اندک نیز باید که حلال بود و بی‌شبهه باشد و در خوردن وقت
نیز باید که آگاه خود و هر لقمه را با یاد خداوند تعالی بکار برد تا دل بدان
نور ذکر منور گردد و قابل شود مر فتوحات غیبی را و نسیم نفحات ربانی
بجان و دل برسد و گشاده هادی راه حاصل آید ششم آنست که باید که مهر
سکوت بر دهان نهد و پیوسته خاموش باشد و از سخن دنیاوی
و در وقت وضو و نماز جماعت که از خلوت بیرون آید باید که با کسی
سخن نگوید و چشم بر زمین دارد و با کسی مشغول نشود و دایم زبان را
بذکر و تسبیح و قرائت قرآن گردان دارد تا هیچ نفسی از وی بیکار نگذرد
هفتم آنست که دایم بر احوال باطن خود واقف باشد و احوال ظاهر را
بطاعات آراسته دارد و از مکر نفس و شیطان بر حذر باشد و هر خیری

وطریق مستقیم سلوک در باید و به بدعتی ملوث نباشد که معامله اهل

بدعت منتج نیست از برای آنکه بدعت چیزی را همی گویند که خلاف راه

رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و هر که بخلاف راه سنت رسول الله سلوک کند

هیچ گشادی نیابد که هر گشادی که مریدان را حاصل شده است به برکت

متابعت سنت رسول الله بوده است دوم آنست که هر آئینه باید

که باجازت و امر شیخ بخلوه در آید زیرا که اهم مهمات است مرید را نگاه

داشتن اوامر شیخ و خاطر او از برای آنکه گویند رونده هیچ کاری را

که بی اجازت شیخ میکند اعتباری نیست پس چون مرید بی اجازت

مقتدای خود که شیخ است بخلوت نشیند از آن جمله مقصود حاصل نشود

و بر خاطر شیخ غباری پدید آید که آن سبب حجاب راه شود مرید را

و از کاری که سبب حجاب بود گشاد نیابد سوم که خانه بود که او را

تاریک بود و روزن نبود تا آواز مشغولی بگوش او نرسد و وقت او

بدان مشوش نشود و خانه باید که تاریک بود تا حواس از کار خود باستند و روح

را بعالم غیب پیوند دیگر روی بحق آرد از این عالم روی برگرداند

چهارم آنست که باید که بروزه‌ها مداومت نماید و پیوسته روزه دار

در نفی خواطر نجابت کوشد تا دل قابل انوار مکاشفات روحانی و تجلیات
صفات ربانی گردد و از علوم لدنی بهره تمام یابد که هر که بصحبت الشیطان
مشغول شود و ابد به بخت ازرد و حق از متابعت او برخورداری یابد
و در سلوک راه دین مر خلایق را مقتدا تواند بودن دهم آنست که در
نفی خواب کوشد زیرا که این راه بیداریست تا تواند باختیار
نباید که بخسپد مگر بغلبه چندانکه از غلبات خواب که بغایت مانده شود
و از مانده گی یا در عبادت ملالت آید آنگاه ساعتی سر بر بالین
نهد یا بر زانو تکیه کند تا آن ملالت و سآمت از طبع او بیرون رود
که با ملالت عبادت کردن نشاید و جهد آن کند که باز زود برخیزد
و بوظایف طاعات مشغول شود و در کثرت نماز کوشد که در شب
بسیار نماز گذاردن معراج عاشقان است و هر که در شب ترک
راحت نفس گوید و بعبادت مشغول باشد عاشق حقیقی آنست
که بر گذاردن نماز تسبیح مواظبت کند که در نماز تسبیح فواید بسیار است
و یکی از آن فواید آنست که نگاه داشتن خاطر مرور را مسلم شود و چون
این نگاه داشتن دست دهد حضور دل یابد و در همه نماز ذکر رسول علیه السلام

که در واقعه بیند و در بیداری نیز در نظر او آید همه را با شیخ گوید تا آنچه
قبول کردنی بود بامر شیخ قبول کند و آنچه باید رد کردن بود معلوم شود
و رد کند و بخود هیچ چیزی را از آن وقایع رد نکند و قبول نکند تا باشد
که از القاءات شیطانی را قبول کرده بود و یا خواطر رحمانی رد کرده باشد
که اگر چنین افتد رنجهای او همه ضایع شود و کارهای او همه باطل گردد
و مقصود وی بر نیاید هشتم آنست که بذکر گفتن خدا دوست کند تا چنان
طریق که تلقین شیخ بوده است که خداوند تعالی و تقدس فرموده است
که اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلی
جُنُوبِهِمْ یعنی آنانی که یاد میکنند خداوند را استاده و نشسته
و بر پهلو خفته شیخ قدس الله [illegible] میفرمودند این آیه اشارت است
بران که در هیچ حال بیکار نمی باید بودن و مرید را مقصود از جمله [illegible]
آنست که تا نفس او در کار رام شود پس باید که پیوسته خود را مشغول دارد
نهم آنست که بنفی خاطر ملازمت کند زیرا که شیطان در بند کار وی بود
و خواطر [illegible] او افکنند و آن در بسیار صورت آید و آن جمله مشاغل
صفای دل بود از قبیل نقوش مشاهدات غیبی است پس باید که بنفی

رود مت زیرا که در منازل و مقامات این راه مخاوف و مهالک

بسیارست بی شیخ راه شناس سلوک این راه ناممکن است و خداوند

تعالی و تقدس میفرماید فوجدا عبدا من عبادنا اتیناه

رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما

حق تعالی و تقدس مر خضر پیغمبر را علیه السلام اثبات مقام شیخی و مرتبه

مقتدایی فرمود و موسی پیغمبر را علیه السلام بمریدی و تعلم علم لدنی

بر او فرستاد و از استحقاق شیخیت این خبر فرمود که عبدا من

عبادنا اتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما و درین آیت

پنج مرتبه مر خضر پیغمبر را علیه السلام اثبات فرمود مرتبه اول اختصاص

عبدیت خاص که من عبادنا دوم استحقاق قبول حقایق

از ایشان حضرت بی واسطه اتیناه رحمة من عندنا

سیوم خصوصیت یافته رحمت خاص از مقام عندیت که رحمة

من عندنا چهارم شرف تعلم علوم از حضرت که علمناه پنجم

دولت یافت علوم لدنی بیواسطه که من لدنا علما و این

پنج رکن است که بنای اهلیت شیخی و استعداد مقتدایی برین است

فرموده است لا صلوة الا بحضور القلب شیخ ...

معتبر بود بند که اگرچه لا نفی نیست اما اهل روش را حاصل کردن این معنی
از لوازم است و اگر در آن جمله چیزی در نظر او آید که بترسد یا آوازی
شنود یا خوف بود باید که دل قوی دارد و خود را در پناه ولایت
شیخ سپارد و از همت شیخ مدد طلبد و نام شیخ خود بر زبان راند و شفیع
آورده حاجت از ولایت شیخ جوید تا خداوند تعالی آن را مندفع گرداند
و جهد کند که در سحر بعد از ادای اوراد روی بر خاک نهد و بنیاد از حضرت
بی نیاز گشایش طلبد و دائم بر تقصیرات خود گریان باشد و استغفار کند
و مامور امر شیخ باشد اگرچه کار دشوار بود و بر طبع او گران باشد زیرا که
اگر جمع شرایط و آداب جمله را بجای آرد که ناگاه بظاهر یا بباطن بر شیخ
اعتراض کند جمله رنج و روزگار او چنان ضایع شود که هیچ حاصل
نیابد پس باید که شرایط و ادب جمله را نگاه دارد و بدین ترتیب
که گفته شد تا آنچه طلبد یابد و مقصود او نیز تمامی بر آید انشاء الله تعالی

باب ششم در مراتب شیخ

بدانکه هر یکی از روندگان این راه وفقهم الله از هادی محقق

چاره نه

این راه هدایت وی گشاده کرداند و بنهایت حال که انتهای مقام سالکان
برساند و با علی درجات و مقامات شیخی و مقتدای مکرم و معزز شود
می‌فرمودند که مرید که در ابتدای حال
که روی براه حق آرد و قدم درین راه نهد و بصدق تمام خود را بتصرف
شیخ سپارد وی دران حال بر مثال بیضه بود در بیضگی انسانیت
و بشریت خود نیده شد و ازان مرتبه مرغی عبدیت خاص عباد
ازان حالت باز مانده است چون قبول تصرف ولایت شیخ یابد
و شیخ همت عالی خود که کیمیا سعادة است بر و کمارد شب و روز
مراقبت احوال او کرد تا تدریج مرید را که مرادی صفت و ...یست
از بیضگی انسانیت و نفسانیت بمرتبه مرغی روحانیت برساند
و چنانکه بتصرف مرغ در بیضه پدید می آید و بیضه را تغیر میدهد و بود مرغی
مبدل میکرداند بر همین مثال تصرف کیمیا سعادت همت شیخ وجود
بیضه صفت مرید را مبدل کرداند بوجود مرغی که عبدیت خاص
عبارت ازان است که چنانکه خواجه عالم تا بیضه انسانیت از مرغ
عبد الله بوجود نیامده بود او را چنین خواندند که و مبشراً برسول

پس شیخ باید که بدین خاصیتها مخصوص بود و بدین دوازده صفت دیگر
موصوف باشد تا شیخی و مقتدای را شاید که اگر ازین اوصاف
یک صفت با نقصان بود بقدر آن خلل در مرتبهٔ شیخی باشد پس
باید که این اوصاف در غایت کمال بود و آن پنج رکن نیز باید که بی
خلل باشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده الشیخ فی
قومه کالنبی فی امته در حق او درست آید که رسول الله علیه
وسلم چنانکه پیغمبر باید که شیخ در میان اصحاب خود چون پیغمبر بود در میان
امت خود شیخ [illegible] پیغمبر بود که علم لدنی
معرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق دارد به تعلیم و تعریف
حق حاصل آید چنانکه خواجه عالم فرمود که عرفت ربی بربی و بیافت
این علم بدان حاصل شود که مرید بکلی از وجود خود برآید و صدق
ارادت بتصرف شیخی صاحب ولایت درآید و بر قضیهٔ والذین
جاهدوا فینا قدم در راه طلب نهد و بکمند جذبات عنایت
حق روی دل از مألوفات طبع و مستلذات نفس بگرداند و متوجه
حضرت عزت گردد تا بسر لنهدینهم سبلنا ابواب

السلام التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله تعالی

و یکی وجه دیگر آنست که نفس را از حاجت دور دارد یعنی که از هر چیز

که بدان حظ نفس برآید و آسایش برسد نفس را از آن باز دارد

برسانند و دایم مخالف هوا مشغول باشند که یکی از اصول این راه

مخالفت هواست و این طریق کسی را دست دهد که نفس را

شناسد تا مخالفت او تواند کردن که خبیر باید قال النبی علیه السلام

من عرف نفسه فقد عرف ربه رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرموده است که هر که نفس را شناسد خدای تعالی را شناسد

و مراد ازین شناخت آنست که تمیز کند میان خاطر نفسانی و شیطانی

و میان خاطر رحمانی و ملکی و شناختن این خواطر از لوازم راه است

که تا این معنی مرو را بکمال دست ندهد در هیچ عملی اخلاص نیابد

پس شیخ باید که بتمامی بدین معانی باید که مخصوص گردد تا شیخی

و مقتدایی را شاید و مرتبه مرعی که مقام عبدیت خاص است شیخی را

عبدیت از آن معنی است و بیرا مسلم شود و بمقام عبدیت در مقعد

صدق و رزند به عنایت حق تعالی جای باید که اولیایی تحت قبابی

یأتی من بعدی اسمه احمد و چون بعض

وجود عالم موجود شد و در تربیت بال جبرائیل صلوات الله علیه

پرورش یافت و در رسالت می‌یافت محمد خواندند که و ما ...

... و چون آن پرورش بکمال رسید و آن ...

مرتبه ... مقام قاب قوسین ... خواندند و عبد ...

چنانکه سبحان الذی اسری بعبده لیلا

... که ... مقام عبدیت خاص ...

... [illegible] ... مقام که حاصل محمود و ...

... [illegible] ... شد ... [illegible] ...

... [illegible] ...

که ... [illegible] ... بر ریاضت ...

و در ... [illegible] ... یعنی

از ... [illegible] ...

و ... [illegible] ... حق تعالی او را داده

از نعمتهای ... نفقه کنند ... که ... قال النبی علیه

السلام

که از صفات حمیده است مشغول کند بحقیقت و صفات ذمیمه را

آن بود لاجرم باید که هیچ او نه در وجود او و در غایت کمال بود تا هیچ

کراهیت و خلاف میان مرید و شیخ نباشد سیوم علو همت است باید

که عالی همت باشد بدنیا و اهل دنیا نظر نکند بنظاره [illegible] باطن و ظاهر

از مال مریدان بریده دارد تا مریدان را اعراض نگیند که مرید را [illegible]

بر شیخ قطع راه است و شیخ را باید که او در راه بر مریدان و چراغ [illegible]

مرید بود بر این حال به اختیار نشیند بود که بجای از [illegible] علم [illegible]

باشد در این ابواب که مشایخ در امثال آن واقف شده باشند که واقف

که شیخ بر حال مرید واقف و متصرف بحدود میگیند پس شیخ باید که نظر از مال

مریدان دور دارد تا آنگاه که داند که مریدان مقام رسیده که از اسرار شیخ

واقف شد آنگاه که داند که مریدان بمقام رسیدند که بر اسرار شیخ واقف

شد آنگاه بر مال او تصرف کند [illegible] مریدان نگیند چهارم آن

که شیخ باید که دست از دنیا جمع کردن مال دنیائی کوتاه دارد تا مریدان

در طلب دنیا حریص نشوند که اگر در طلب دنیا می کوشند

محبت دنیا و دنیاداران در ایشان راه یابد و از راه دین باز مانند پس

لا یعبو [illegible] عذری و باین اوصاف پسندیده و خصال حمیده

دوازده صفت [illegible] تا مرتبه شیخی بکمال بود و اول علم است باید که

بعلم شریعت عالم بود و [illegible] علم طریقت نیز تمام یافته بود تا اگر [illegible]

[illegible] حاجت شود از عهده آن تواند بیرون آمدن و جواب [illegible]

و [illegible] اگر از راه طریقت نیز مشکلی پیش آید شیخ تواند که مرید را

از آن مشکل طریقت بیرون آورد [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] مستقیم باشد [illegible] خوب بود تا مریدان را

[illegible] آخرت از راه بدعت طلبند [illegible]

باید دوم [illegible] باید که [illegible] مرد بود تا مریدان او نیز در همین

صفت [illegible] باشد که [illegible] درین راه [illegible] و این

صفت از لوازم شیخی است از برای آنکه این صفت از صفات

[illegible] است و شیخ [illegible] پس باید که این

صفت سخاوت [illegible] از صفات [illegible] جود او بکمال بود

زیرا که [illegible] صفت [illegible] صفت ذمیمه است که ضد [illegible] تمام

جمع نیابد که الضدان لا یجتمعان پس [illegible] وجود [illegible] که سخاوت

[illegible]

در آخرت رستگاری یابد و از عذاب و مریدان مبتدی را از بلیه

و از دنیا کار نتواند تا طریقت نشوید و از راه بیفتند و معظم حلم است

باید که بغایت حلیم و بردبار بود و در بزرگی رزین و در خشم نشود و با همه

در صحبت آدمی حلیم زندگانی کند و باید همه کس بقدر وسع باید و گفتگو

جز از باطن خود در دو مشغول نگرداند و بمعرفت خلق دست ندارد

خلایق باید [illegible] میسر شود که مرد کامل آن

که گوش نگاه دارد که حق تعالی چه گفت با جان و دل تعالی اثر

و از اینچ خلق میگویند گوش فراز دو آیا زده التفات نکند بشنیدن

حسن خلق است که نهایت حال همه کمالات شیخی و مقتدای است و در

راه بهترینه شیخی [illegible] تخلقوا باخلاق الله

در وجود او جمع آید و علامت کمال این اوصاف آن بود که چون

از مریدان در غلبات [illegible] آید که بر ایشان غضب راند نفس

خود را گوید که در [illegible] امست که والکاظمین الغیظ

در حال بامتثال [illegible] مشغول شود و آن غضب از خود

دفع کند و بحکم والعافین عن الناس آن بی ادبی

شیخ باید که همت قبول از طلب دنیا باز دارد و مریدان خود را در همه شغل

با ایشان باید که از حرص دنیا باز رسند که دنیا را هیچ نسبت

نباید بین جانب محبوب ذات [illegible] تمام انعام است باید که هر [illegible] محبوب

دنیای [illegible] بدر را [illegible] نقا مستحقان ایثار کنند از شیخ وجه

باشند هیچ چیز را از چیزی نکند همه یاران همشیری در عشق شفقه

داشته [illegible] محروم نشوند که همه مریدی که در حق شیخ خود قبول

با فعل تصرف نکند از ذات او همه تمامی باطل شود پس شیخ باید

که همشیری را کتاب [illegible] حال وی و جهت [illegible] شیخ این صفت

انبار کمال بود مریدان نیز در صفت انبار [illegible] باشند

و کمال [illegible] شفقت باشد که به جمیع [illegible] بود

خاصه مریدان خود شفقت او بر مریدی [illegible] بود که در [illegible]

[illegible] نگذارد تا وقت ایشان ضایع و بیکار نگردد

[illegible] از طاعتی به طاعتی چون [illegible] بخیری دلالت

کند [illegible] گوش کند [illegible] فرماید که ثواب

ایشان [illegible] و حاجت در [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

کی در مقام تسلیم ثابت قدم بود و در احوال مستقیم بود و آنچه
وظیفه بندگیست بجا آرد و با آمدن مردم فریفته نشود و آن کس را
آورده حق تعالی داند و آن آمدن او را بتوفیق خداوند شناسد
و اگر کسی از راه برون رود باطن خود را مشغول او نکرد اما
در ساعات شریفه بدعای خیر مدد کند و او را نیز برده خدای
تعالی داند و در کار خود ثابت باشد که هر کرا قبول میکند بعطای
میکند و هر کرا رد میکند بمعنی رد میکند که کار وی بعلت نیست
که قبله من قبل لا لعلة و رده من رد لا لزلة باز دهم آنست
که در کل احوال با وقار بود و با مریدان با وقار و حرمت زندگانی
کند تا مریدان در نظر شیخ الشیاخ نشوند اگر مرید در نظر شیخ اشیاخ
نشود بعد از آن از مدد ولایت شیخ محروم پس باید که در شیخ
سکونتی تمام بود در همه کارها که رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر
فرموده است که اَلعَجَلَةُ مِنَ الشَّیطَانِ وَالتَّانِی مِنَ
الرَّحمَانِ پس شیخ باید که در غایت سکونت کوشد و در
هیچ کاری شتاب زدگی نکند که آن مذموم است وصفات

از مریدان درگذارد و با جمیع خلایق نیز عفو را کار فرماید و با کسانی

که در حق وی بی ادبی کرده باشند و در آزار وی کوشیده بودند

با ایشان نکویی کند و مکافات بدی ایشان مشغول نشود که داند

که خداوند تعالی دوست میدارد نیکوکاران را والله یحب المحسنین

ششم آنست که در وی کرم ولایت بود و اگر کرم ولایت ندارد

کسی دیگر را بخشش ولایت نتواند کردن و مریدان وی بی

ولایت باشند و از صحبت وی با برخورداری نیابند که کرم ولایت

در عین کمال بود و علامت او آن بود که وجود او نرم سار

و بردبار شود و آن از اثر رحمت خداوند تعالی بود در حق آن

بنده چنانکه در حق خواجه عالم علیه السلام فرمود فبما رحمة من الله

لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ غَلِيظَ الْقَلْبِ

لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ خداوند عالم عزوجل فرمود یا محمد

از آثار رحمت ماست که ترا خوش خو آفریدیم و اگر درشت خوی بدی

این درویشان بگردی تو نتوانستندی آرام گرفتن پس شیخ نرم باید

که نرم سار و با بخشش بود تا متابعان وی بی بهره نمانند درم گفت

کم

الا تصابرا و لا اعصی لک امرا پس بر همین باید
که شیخ مرید را از مخاوف و مهالک راه خبر دهد اگر مرید
از راه مجاز آمده بود باز گردد و اگر از راه حقیقت آمده بود دیگر کیفیت
طریقت بجان و دل از سر صدق قبول کند [illegible] شیخ مر حضرت
خداوند عز و جل فرستد و در سر مناجات کند و احوال مرید باز
نماید که مرید را از خداوند تعالی گشاده راه طلبد و دعای خیر گوید
و باطن مدد دهد که آنگاه تلقین سبق آغاز کند و این کلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله را بدل تلقین کند
که ذکر دل سریست از اسرار خداوند عز و جل بدل بنده این سر را
مرید در میان بهلو از ارواح خواجگان مدد طلبد و استعانت
خواهد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است اذا تحیر
تم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور
متنبه بوده که این راهست که نامرادی لازمه وی است
پس شیخ باید که نامراد خود و مراد مریدان خود را در نامرادی این
عالم داند و آنکه نظر کند بصورت حال وی نظر کند متغیر باید

مذموم باید که از شیخ در وجود نیاید تا اعتقاد مریدان فاسد نشود

که هر چند مرید را اعتقاد بکمال تر بود هیبت و عظمت شیخ

در نظر مرید بیشتر باشد و بقدر آنکه از شیخ عظمت و هیبت بود

مرید را کشف و حال آید و بود و از وهم آنست که بقضای خدای تعالی

راضی بود و آنچه بدست وی است از تربیت کردن دل مریدان

بهمت و دعا و حسن تقصیر نکند و سعی تمام بجا آرد و آنچه حق تعالی

خواسته است در حق ایشان از دولت یافتن او و یا از نا یافتن

سعادت و از کمال رد و قبول آن طایفه با این جمله رضا دهد

و این مجموع حالات را از خواست حق تعالی داند و چون بنده خواهد

که چنگ ارادت در دامن او زند و به محبت بر پای او صحبت شیخ

باید که مبتدی آنکه سبق ذکر تلقین کند از صعوبات این راه

با این مجموعه از دشواریها منازل و مقامات طریقت باز دهد

چنانکه خواجه خضر علیه السلام که در مقام شیخی موسی پیغامبر را علیه السلام

گفت إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا و چون موسی

قدم در راه ارادت بصدق نهد در جواب چنین گفت که ان شاء الله

بعضی مریدان خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه بر خود نوشته اند و بعضی تمام بر آن
رحمه السلام گفته اند که آن پسر را در باغ در آورده اند و پاره انگور پیش
ایشان پسر آورده اند آن پسر خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
رحمة الله علیه نظری از سر شفقت کرده اند چنانکه همان نظر خواجه
بزرگ عبد الخالق رحمة الله علیه گشته و ناجیه اند و باطن عبد الخالق
رحمة الله علیه از نظر آن پسر چون آن مدد و دردی پاکی در دل خواجه
عبد الخالق رحمة الله علیه ظاهر گشت اما خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه
تمهید آن شده که این پر کیست و آن پسر خواجه عبد الخالق را رحمة الله
بذکر دل ترغیب کرده و بارادت شیخ مشغول بودند خواجه عبد الخالق
رحمة الله علیه از ایشان پرسیده اند که این ذکر را چگونه می باید گفتن
ایشان گفته اند که من ترا ذکر را تلقین کنم اما مردیست
در مرو که وی را شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه می گویند
نزدیک وی بار رو تا این راه بنماید و متابعت وی کن تا گشاده شود
تا بحالی حدیث خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه خواجه خضر علیه السلام
ذکر تلقین کرده و آن تلقین ایشان بدین طریق بوده است

إنّ الله تعالى لا ينظر إلى صوركم ولكن
ينظر إلى قلوبكم ونياتكم يعني كه نظر
خداوند تعالی بر صورت شما نیست اما نظر عنایت خداوند عز وجل
بر دل های شماست بلکه این معانی خواجگان ما قدس الله ارواحهم
در تصفیه باطن کوشیده اند و در روشن ساختن باطن بوده اند
و سلوک این جوان مردان بقدم همت و کوشش دل بوده است
و سخن حق را بگوش دل شنوده اند و ذکر خداوند تعالی بزبان
دل گفته اند و این تلقین ذکر دل مر خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
رحمة الله علیه از آن معتقدی بوده کان پیشوای سالکان
و تشریف یافته باقتدای و آتیناه من لدنا علما خواجه
خضر علیه السلام رسیده بوده است و آن حال چنان بوده است
[illegible] مقرر بود که خواجه بزرگ خواجه
عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه در اوان طالب علمی
روزی بر در باغ خود نشسته بوده اند که ناگاه پیری نورانی
رسیده است چنانکه هیبت از آن پیر خواجه عبد الخالق رحمة الله
عل

در آخر عمر در بیتی که مر شیخ یوسف همدانی را از ان هست
بسیار در زبان حضرت [illegible] فارغ بر کار شیخ ابو الحسن
خرقانی قدس الله روحه رسیده بود و خواجه عبد الخالق رحمة الله
رسانیده اند اما سبق دیگر از شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه
ما از اعتقاد شیخ بکردیم از راه ادب که بنای این راه بر ادب است
و این عزیزان [illegible] مقامات رسیده [illegible] ادب را سیده نظر
[illegible] این راه از ابابکر صدیق رضی الله عنه [illegible] رسیده است و ابابکر
صدیق رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم یافته بود و رسول صلی الله علیه
وسلم چنین فرموده که ادبنی ربی فاحسن تادیبی
یعنی ادب آموخت مرا پروردگار من ادبی نیکو پس محققان
این راه گفته اند که سر بسر همه راه ادب است
[illegible] بود [illegible] عادت اخلاص است و [illegible] ادب
[illegible] اطاعت به بهشت رسید و با ادب بحق و گویند این
مردان [illegible] راه ادب بوده است و خواجه عبد الخالق
[illegible] که از این راه در متابعت شیخ یوسف

که خواجه خضر علیه السلام مر خواجه عبد الخالق را گفته اند که در آب در آی
و غوطه خور و این کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را بدل بگو چون خواجه
عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه در آب در آمده اند و غوطه خورده اند
و بدین ذکر مشغول شده اند خواجه خضر علیه السلام بیرون آمده اند و رفته اند
چون خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه از آب بر آمده اند آن
بر او یافته اند در دل و باطن خواجه رحمة الله علیه زیاده شده
استعداد آن راه آماده کرده اند و روی به سیر آورده و بهمان نشستن
آن بمرتبه رسیده اند و شیخ یوسف همدانی را قدس الله روحه
دریافته اند و صورت آن واقعات گذشته را با شیخ یوسف
همه را گفته اند آنگاه شیخ یوسف همدانی فرموده اند ای فرزند
آن پیر که ترا تلقین ذکر کرد خواجه خضر علیه السلام بوده است
آنگاه خواجه عبد الخالق رحمة الله شیخ یوسف همدانی
قدس الله روحه را دست گرفته اند و باقی فواید راه از ایشان
یافته اند و همه گشادها مر خواجه عبد الخالق را رحمة الله علیه از
برکه متابعت شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه حاصل شده است

مگر نام بندگی برایشان ثابت بود کردند بهر نسیم رحمتی که از مهب
عنایت بر جان پرنور ایشان می وزید همه مریدان عاشق
و متابعان صادق میرسانیدند تا هر یک از مریدان ایشان
درین زمانه مقتدای عالمی و پیشوای جهانی که هر صاحب دولتی
که متابعت یکی از خادمان مخدوم تواند کردن از آیینه راه
راه راست یابد که اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم
اهتدیتم و خلیفه آخر که از بقیه این مشایخ اند که از عهد آن
سلطان ملت مصطفوی وآن برهان حجت نبوی وآن میوه
دل اولیا وآن گوشه جگر انبیا وآن نافل علی وآن وارث نبی
وآن عارف عاشق ابومحمد جعفر صادق رضی الله عنه تا این عصر
بوده اند آن مقتدای حق وآن پیشوای مطلق سلطان
المحققین شیخ سعد الملة والدین قدس الله روحه بوده اند
و بدین اوصاف و اخلاق که در مراتب شیخی گفته شد
این همه در وجود ایشان جمع بود و هر که متابعت ایشان
دریافته بود نصیبی تمام دریافته بود و با این اوصاف

همدانی قدس الله روحه یافته بودند تمام و کمال یافت آفتاب کرم و

احسان و آن دریای ورع و عرفان و باطن پوشیده قبه و

که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری خواجه

اولیا قدس الله روحه رسانیدند و خواجه اولیا نیز نصیبه را که از خواجه

بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه یافته بود

یافت گنج عالم عزلت و آن گنجینه سرای دولت خواجه سلیمان

قدس الله روحه سپرد و آن مرد فرد خواجه سلیمان قدس الله روحه

این علم خاندان خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق را رحمة الله علیه

یافت سالک حضرت ملکوت و آن شاهد عزت جبروت و آن

غواص دریای دین و آن دُر دریای یقین و آن پیشوای

راستین و آن مقتدای راه بین شیخ سعد الملة والدین قدس الله

روحه تسلیم کردند و خلیفه این صاحب دولتان ایشان بودند

و باجازت مشایخ که از خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی

رحمة الله علیه مانده بود در سجاده ایشان نشستند و خلق را

براه راست مستقیم میخواندند و مدتی مدید علم داری این خواجگان

کرام نموده

بدانکه یکی از آداب درویش آنست که خدمت شیخ بنهایت
بجی کند تا از حقوق خدمت شیخ هیچ دقیقه فرو گذاشته
نشود تا تواند جد و جهد بجا آرد تا بتمامی از عهده حقوق
خدمت بیرون آید اگر مریدی در خدمت تقصیر کند
غباری بر خاطر شیخ نشیند لیکن راه بر مرید بسته
شود پس لاجرم بر مرید نگاه داشتن خدمت
شیخ از لوازم درویشی بود و دیگر آنکه طریقه العادت بی
سلاح نماند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است
الوضوء سلاح المؤمنین یعنی طهارت سلاح
مومن است و دشمن شیطان دایم در کمین گاه کرده است
و دشمنان نهانی از جنی و انسی بی شمارند پس با چنین
دشمنان که هر یکی قصد ایمان دارند بی سلاح باشیدن
خود را در هلاک انداختن بود پس رونده راه را
دایم با طهارت بودن از لوازم درویش باشد دیگر آنکه هر گاه
که طهارت سازد آهسته باید که دو رکعت نماز شکرانه وضو گذارد

بجمیع هنرهای ایشان آراسته اند و بمقصود رسیده اند
ز برکت [illegible] قطب ابرار شیخ [illegible] الملة والدین
قدس الله روحه [illegible] برکت [illegible] سعادت [illegible]
اجازت که با ایشان رسیده [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] که رسیده [illegible] کار [illegible]
در [illegible] نظر کرده [illegible] مخصوص [illegible] نظر کرده [illegible] که در
[illegible] حالت [illegible] رسیده بوده [illegible]
مقصود [illegible] عاقبت از این محل
است که [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] این مردان [illegible]
از آن [illegible] ایشان [illegible] کردن و [illegible] که در [illegible]
جان مردان [illegible] بار [illegible]
فرد [illegible] جان [illegible]
کرامت فرمائی یا الله العالمین [illegible]
[illegible]

اجابت نکنم هنگو خداوندم عفا کرده باشیم و هر که جفا صفت

من نیست پس برائیه دعاهاء رو برا اجابت کنم و حاجات

دینی و دنیاوی برآرم شیخ قدس الله روحه میفرمودند

که سالکان راه بعد از شکرانه وضو و دعا خاتمت کرده اند

ثبات بر ایمان خواسته اند در نفس آخر که مهم ترین کار

های اینست و سالکان بر این مقام سنت بوده شکرانه عقبه

میباید گذشتن و آن جمله را دوام وضو سنت است پس هر گاه

مر روزه راه را حدث رسیده طهارت سازد و دو رکعت

نماز شکرانه گذاردن و از حضرت خداوند تعالی گدائی کردن

از لوازم روش بود دیگر آنکه بر زمین باید که نرم نرم رود چنانکه

فرمان خداوند است و در صفات بندگان خاص میفرماید

که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض

هونا یعنی بندگان خدا عز و جل بر زمین نرم نرم روند

و نیز برای آنکه خداوند تعالی زمین را بساط فرموده است که و

الارض فرشناها فنعم الماهدون

که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است سمعت رب
العزة تعالی وتقدس یقول من احدث
ولم یتوضأ فقد جفانی ومن احدث وتوضأ
ولم یصل رکعتین فقد جفانی ومن احدث
وتوضأ وصلی رکعتین ولم یدع فقد جفانی
ومن احدث [illegible] وتوضأ وصلی رکعتین
ودعانی [illegible] ولم اجبه فقد
جفوته فلست برب جاف رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده که شنودم از رب العزت
تعالی و تعظیم کرده بود که هر که حدث رسد و طهارت نسازد
بدرستی که بر من جفا کرده باشد و اگر طهارت سازد و دو رکعت
نماز نگزارد بر من کرده است هم جفا کرده باشد و اگر دو رکعت
نماز گزارد و بعد از آن دعا نکند از حضرت من که کریم ام
حاجت نخواهد بر من جفا کرده است و اگر طهارت سازد و دو رکعت
نماز گزارد و حاجت خواهد اگر [illegible] اورا بر نیارم و دعای اورا

بر خود لازم داری و او را بی رضاء خدا وند تعالی را دعوت

ایمان مومن دانی خبری که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده

من قام لاخیه المسلم نصف قیام غفر الله له

ومن قام قیاما کاملا جعل الله فی قلبه سرورا

فلا هم بعده معنی آنکه هر که برادر مسلمان را از برای

عزت اسلام و برای تعظیم کند و تمام به خیر خدا وند تعالی شادمانی

در دل او در آرد که بعد از آن شادمانی هرگز غم در دل او راه نیابد

و ان الله ... اکبر درین اشاره که لا هم

بعد این معلوم شد که در نفس آخرین بود آن شادمانی زیرا که

دل بی غم نباشد و هرگاه که شادمانی در دل وی در آید که بعد

از آن غم نبود پس آن شادمانی آن بود و آمرزیدن شدن

گناهان بود و مقصود همه مسلمانان آن بود که آمرزیده شود

پس نگاه داشتن آن لازم و روش باشد دیگر آنکه چون سخن گوید

کم گوید و خوب گوید تا فایده یابد که در بسیار گفتن فایده زیادتی

بیت ؎ اگر جان باشد که سخن بصواب نتواند گفتن خاموش باشد

پس هر طائفه‌ای که بر طلب بساط خداوند تعالی نرم رود تا با ادب

بود که چندین هزار انبیاء معصوم و از اولیاء و اصفیاء معصوم

درین زمین آسوده اند پس حرمت زمین نیز باید نگاه

داشتن که رسول فرموده است جعلت لی الارض

مسجدا وطهورا یعنی گردانیده شد عالم این روی زمین را

مسجد من کرده شد و جای طهارت یعنی تیمم از روی زمین

درست باید کرد نگاه داشتن و هر موضعی در انقضای الحاجتی

ملوث نشاید کردن مگر بهمان موضعی که متعین بود و در

وقت راه رفتن باید که چشم بر زمین دارد که در چشم بر زمین داشتن دو

فایده است یکی آنکه اگر نجاستی رسد قدم او ملوث نشود

و اگر موذی یا اقلیمی باشد رنجش نشود دیگر آنکه چون چشم بر راه

بود نظر او بنا جای نگاه نیفتد اگر چه بی قصد او بود پس بر زمین

نرم و آهسته رفتن و حرمت زمین نگاه داشتن و بجز زمین

نگاه نا کردن این مجموعه از لوازم روش باشد دیگر آنکه چون

بر کدر که تو نشسته باشی تا بیاید بدانجا که تو باشی باید که قیام

پس سخن بخیر و صواب گفتن و از سخن بی حاجت زبان در کشیدن
یا در زبان نرود و از لوازم روشن بود دیگر آنکه در وقت لقمه خوردن
بدل و آخر دست شوید اگرچه با طهارت بود که رسول صلی الله
علیه وسلم چنین فرموده است الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم میفرماید که هر که
پیش از خوردن طعام دست شوید خداوند تعالی او را از محتاجی
باهم چو خودی نگاه دارد [illegible] میفرمودند
که چون بلفظ وضو آمده است فاضل تر روند که از راه آن بعد
که وضو نسازند باید که بطهارت لقمه نخورند و در خوردن
لقمه سنت آن بود که در یک کاسه همه خورند که رسول صلی الله
علیه وسلم چنین فرموده است که من اکل مع المغفور
غفر الله له میفرمایند که هر که با آمرزیده طعام خورد خداوند
تعالی بیان جمیعین رحمت کند و همه را بیامرزد زیرا که هر آینه
جمیعین از آمرزیدگان نباشند پس چون با آمرزیده طعام خورده
باشند همه آمرزیده شوند و در تنها خوردن وعید میفرماید قال

تا در زبان نشنید که رسول صلی الله علیه وسلم چنین میفرماید

قل خیرا تغنم او اسکت تسلم رسول الله فرمود

صلی الله علیه وسلم که بود که سخن بخیر و صواب گویید تا غنیمت یابید

والا خاموش باشید تا سلامت یابید و در بسیار گفتن سخن

بی حاجت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید من کثر

کلامه کثر سقطه ومن کثر سقطه کثر ذنوبه

ومن کثر ذنوبه کان النار اولی به میفرماید که هر که

سخن بی حاجت را بسیار گوید بسیار لغزد و هر که بسیار لغزد بسیار

در گناه افتد و هر که بسیار در گناه افتد آتش دوزخ بوی اولی تر

باشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم در دنیا و آخرت نجات را در خاموش

نشان داده است که قال النبی علیه السلام من صمت

نجا یعنی خاموش باشید تا نجات یابید و خاموش بودن از سخن

خاموش بودن بغایت مذموم است چنانکه رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرموده است الساکت عن الحق شیطان اخرس

میفرماید که حرف حق را نگوید و خاموش باشد وی شیطان گنگ باشد

کی

خداوند عز و جل خشنودی خود را خشنودی مادر و پدر ساخت پس ایشان را که اصل
وجود تواند خشنودی باید داشتن و در رعایت رضای ایشان
باید کوشیدن که خداوند تعالی و تقدس بعد از عبادت خود
ذکر نیکو داشتن ایشان فرموده است وقضی ربک ان
لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا یعنی
که مرا پرستید و با پدر و مادر نیکوئی کنید و جای دیگر میفرماید ان
اشکر لی ولوالدیک خدای میفرماید که شکر گوی
مرا که منعم حقیقی منم و پدر و مادر را شکر گوی که در پرورش تو
سعی بسیار کرده اند و در گرما و سرما شب و روز از تو زحمت
بحسب تا ایشان رسیده است و همه را با دل خوش کشیده است
و اگر یکی از ایشان یا هر دو بسال کلان شوند و بجای مانند از کلانی
حال و کلان جبر را که از ایشان در وجود آید بر داری و زنهار
اف مگوی که خدای تعالی امر است ولا تقل لهما اف
و بانگ مزن در روی ایشان مزن و با ایشان سخن بنرمی و خوشی
با حرمت و عزت گوی وقل لهما قولا کریما پس

النبي عليه السلام شر الناس من اكل وحده

مي فرمايد كه بدترين آدميان آنكسي است كه لقمه را تنها خورد

مي فرمودند كه چند تن طالب علمان باشند كه در حجرات تنها بوند

و لقمه را تنها خورند پس ايشانرا بدترين آدميان شوانند گفتن پس

مراد ازين تنها خوردن آن بود كه هر كه لقمه را بي نام خداوند تعالي

خورد شر الناس ايشان شدند و لقمه خوردانند كه خورد در

وقت خوردن آگاه خورد زيرا كه اصل [illegible]

آداب در لقمه نگاه داشتن از لوازم دين [illegible]

اگر پدر يا مادر در حيات باشند در طلب رضاء ايشان كوشند

كه جميع سعادات دنيا و آخرت برضاي ايشان باز بسته است

و مراد از مجاهدات و رياضات مريدان را آنست كه رضاء

خداوند تعالي حاصل شود و رضاي خداوند در رضاء مادر و پدر باز بسته

چنانكه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است رضي الله في

رضاء الوالدين وسخط الله في سخط الوالدين

يعني كه خشنودي خداوند تعالي در خشنودي مادر و پدر است و غضب

مون من یده و لسانه و دیگر در حدیث علامت
مسلمانی را بیان فرموده که مسلمان آنکس است که مسلمانان دیگر از دست
و زبان وی ایمن باشند و دیگر از عهده برون که خداوند تعالی
میفرماید اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
میفرماید که عهدی که با یکدیگر بسته شد بوفا رسانید که خود رقبان
از آن عهد ها خواهیم پرسیدن پس دست و زبان از آزار مسلمانان
دور داشتن و وفای بعهد بجا آوردن که این خصال از لوازم روش است
و دیگر آنکه چنین رنگ ... و ... و چیزی که موجب آزار مسلمانان
بود یا مکروه طبع باشد که در نظر او آید از راه دور کند که رسول الله
صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است الایمان شجرة ولها
سبعون شعبة اعلاها کلمة لا اله الا الله و ادناها
اماطة الاذی عن الطریق یعنی مر ایمان درختیست که
مر او را هفتاد شاخ است شاخ بلند تر وی دو ... است [illegible]
که موجب آزار بود از راه دور کردن که از وی حاجت طلبد و وی را
قوت برآوردن آن حاجت بود باید که تقصیر نکند و آن حاجت برادر مسلمان را

نگاه داشتن حرمت و عزت و ادب پدر و مادر را از لوازم
روشن باشد و دیگر آنکه در پاک داشتن جامه سعی بلیغ کند که امر است
از خداوند که وثیابک فطهر و جامه را از ذرات بول نجاست
نگاه باید داشتن که رسول چنین فرموده است صلی الله علیه وسلم
استنزهوا البول فان عامة عذاب القبر منه
که جامهها را از ذرات بول نگاه دارید که بیشتر عذاب گور بسبب
آنست که [illegible] میفرمودند که عزیزان
عصا پاشین از برای آن داشته اند تا چون بقضای انسانی
بروند اگر زمین سخت باشد آن زمین را بعصا نرم کنند تا
ذرات بول بر جامه نزند و در تحت این وعید نیایند دیگر آنکه چون
با کسی سخن گوید که با شرط بود باید که سعی کند تا از عهده آن
شرط بیرون آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است
المسلمون عند شروطهم یعنی باید که مسلمانان
شرطها را بجای آرند و دست از آزار مسلمانان کوتاه دارند
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است المسلم من سلم

المس

[illegible] سنت خداوند تعالی آن بیمار را صحت دهد و نگاه
داشتن سنت است که چون خواهد که به نزدیک بیمار در آید پای را
پیش نهد و بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و آنگاه در پیش
بیمار بنشیند و دعا خیر کند و آنگاه فاتحه بخواند و آیة الکرسی را بخواند
و چند آیه دیگر که آمده است و چند تسبیح که از رسول منقول است
[illegible] چون بر سر بیماران آمده اند [illegible] آن بیمار را [illegible]
که تا دعا گوید دانستن آیین که رسول صلی الله علیه و سلم
چنین فرموده است اذا دخلتم علی المریض فامروا
له بالدعاء فان دعاء المریض کدعاء الانبیاء
فرموده که چون به نزدیک بیمار در آیید آن بیمار را فرمایید تا دعا
گوید که دعاء بیمار همچو دعاء پیغمبران است یعنی که چنانکه دعاء پیغمبران هرگز
رد نبودی [illegible] مستجاب بودی دعاء بیماران نیز همچنانکه
مستجاب شود و پس عیادت بیماران کردن که مستحق بود از لوازم
روشن بود و دیگر آنکه حق [illegible] که پیش گفته که رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده است من لم یاخذ من شواربه فلیس منا

برآرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است من قضی حاجة

لاخیه المسلم قضی الله تعالی سبعون حاجة

من حوائج الدنیا والآخرة یعنی هر بنده که حاجت

مسلمانی را برآرد خدای تعالی هفتاد حاجت وی برآرد از

حاجتهای دینی و دنیاوی و اگر قوت آن ندارد باری سخن خوش

گوید که دل آن مسلمان بدان نیکو بدست آید و راحتی بدل آن

مسلمان برسد که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که جمیع اعمال البر فی مقابلة

ادخال السرور فی قلب المؤمن کتفلة فی البحر و رسول علیه السلام

فرموده است که جمله طاعات و عبادات که در اسلام است در مقابله

آنکه شادی بدل مسلمانی رسد چون لب دهانی بود در مقابله دریای

پس اگر آن حاجت مسلمانرا تواند برآورد آن همان وعده در حق

او بود و اگر قوت آن دست ندهد که سخن خوش گوید هم بدین

برین وعده برسد پس ایشان کار را سعادت از لوازم

خوش بود دیگر اگر بعبادت بیماران رود که پرسیدن بیمارا

عبادة است و چون رود باید که نشست دو قدما باشد که بیمار که

همنشام وی را رسد باید که بر رسول صلی الله علیه وسلم صلوات گوید

که رسول میفرماید من نسي الصلوة علي خطي طريق الجنة

جفا نمی میفرماید که هر کرا بوی خوش کل همنشام او رسد و بر من صلوات

نگوید همرسیئی که بر من جفا کرده باشد و در حدیث دیگر میفرماید قال

النبي عليه السلام من صلى علي مرة كتب من

ذنوبه ذرة میفرماید که هر که بر من یکبار صلوات گوید برود

ذره از گناهان باقی نماند پس از فعلی که جفا بود بر رسول دور بود

و بر کاری ملازمت کردن که سبب کفارت گناهان وی شود از

لوازم روش بود و دیگر آنکه روزه باید که جمیع اوقات مخالف نفس

بوده و جهد کند که همه کارهای وی بخلاف نفس و هوا بود که خداوند تعالی

نجات از درکات و درجات در جنات در مخالفت نفس نهاده است

که نهی النفس عن الهوی فان الجنة هي المأوی

وی چنین میفرماید خدای تعالی و تعظیم که هر که نفس خود را از تمنا

باز دارد و براه حق ثابت دارد بهشت جای وی باشد پس مخالفت

نفس کار مهم است این کار وقتی دست دهد که آن کار را که او فرماید

میفرماید هرکه موی لب نزند وی از امت و در عرصات قیامت
مومنان هر خداوند عز و جل را سجده تحیت آرند و هرکه در دار دنیا
موی لب نزده باشد خداوند تعالی آن موی لب او را در قیامت
همچو نیزه های گرداند تا نتواند سجده رفتن پس از چنین وعید دور
بودن از لوازم روش بود دیگر آنکه غسل جمعه و عیدین را نگاه دارد
که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید من اغتسل یوم الجمعة کفر
ذنوبه وخطایاه فاذا اجتهد فی المشی کان له بکل
خطوة عبادة عشرین سنة فاذا فرغ منها اجر مائتی
سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید که هرکه روز آدینه غسل
آرد جمیع گناهان وی را بیامرزد و همه خطاهای وی را در گذرد و بهر قدم
که زند از برای غسل آوردن خداوند تعالی وی را ثواب عبادت بیست
ساله دهد و چون از غسل فارغ شود خداوند تعالی وی را ثواب عبادت
دویست ساله کرامت فرماید پس هر رونده کار امر او همان است
که آمرزیده شوند و ثواب درجات بسیار یابند و چنین کار دیگر
ثوابها و درجات برساند از لوازم روش بود دیگر آنکه چون بوی خوش

عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز میفرماید که توفیق حری
است عزیز عطا نمیکند مگر بنده عزیز کرده پس حاصل کردن
این اوصاف حمیده و خصال پسندیده بر آیینه از لوازم روش
بود و مگر اگر ازین خصال کم دون یا نصیب کفته شد هیچ دقیقه
باید که فرو گذاشته نشود و که اگر این اوصاف را فرو گذارد موجب
آن بود که او را قابلیت نگردد و دل جمع نکنند زیرا که
از او دست [illegible] را [illegible] هر که ادراک [illegible] روشن نگاه
ندارد موجب [illegible] الهی بحرمت [illegible]
که مرا بی آبروی مگردان [illegible] العالمین و یا خیر الناصرین

[illegible]

[illegible] انکه زنده دل بود که روز به راه [illegible] از امور این عالم برگرداند
[illegible] به عالم مشغول شود چنانکه حق تعالی و تقدس میفرماید
وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ
مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا
یعنی هر که روی بکار آخرت آرد و خواست درجات [illegible]

شناسد و آن که برد اکسیر شناسد که خود در پایه تسلیم شیخی صاحب دولت

کرده بود و بعد از آن نهاده و در روش قدم زده بود و مجاهدات و ریاضات

بسیار کشیده باشد و سیر او نهایت بر قدم آن صاحب مقام استقامت

و آن عالی همت تمام کرده و آن شمع عالم توفیق مدتی رکن [illegible]

تحقیق شیخ سعد الله نهاده باشد بصدق ارادت متابعت

ایشان کرده بود آنگاه شناخت نفس و شیطان و دیگر اینها علم

شناخت خواطر در این روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق عجدوانی

رحمة الله علیه حاصل می آید و در متابعت آن خلیفه بحق که از خاندان

خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه مانده بود و آن ناطق حق و آن داعی

شیخ سعد الله و الدین است از برای آنکه شناخت این خواطر

و تمیز میان خواطر حقانی و شیطانی و ملکی و نفسانی علمی است باطنی

و این روش خواجگان همه باطن است پس شناخت نفس

و شناخت ایشان توان حاصل کردن و توفیق متابعت

این طایفه کسی یابد که او را خداوند عز و جل گردانیده است باشد که

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است التوفیق [illegible]

عزتی

فرمایند که امتان من سه گروه اند یک گروه ملایکه مانند و آن
گروه را همت ایشان گفتن تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید
و تکبیر بود و دیگر گروه بانبیا مانند که آن گروه را همت ایشان
نماز گزاردن و روزه داشتن و صدقه دادن بود و یک گروه
بچهارپایان مانند و آن گروه را همت ایشان خوردن و خفتن و
و شهوات راندن بود و آن گروه کسانی باشند که عمر عزیز
که سرمایه سود ابدست بباد داده باشند [illegible]
[illegible] بوده اند که هر عاقل باید که خود را از مرتبه حیوان بیرون برد
و بتدریج بمقامات و درجات زهاد و عباد برسد و همت
عالی بران دارد که خود را به پیغامبران مانند کند و صفت
فرشتگان در وی پدید آید و در طریق زهد که رسول الله صلی الله علیه
وسلم چنین فرموده است که الزاهدون ملوک
الآخرة یعنی که آن جماعتی که روی بکار آخرت آورده و لطافات
و حسنات [illegible] گشته ایشان پادشاه آخرت باشند و [illegible]
[illegible] که هر آن بنده که دنیا را از برای یافتن آخرت

ولیکن نشود و سعی در یافت آن دولت با متابعت حضرت بود

که نبی آورد و غایت جهد را التزام کند مومن باشد آنکه طلب

و سعی او نیز بذر ... و کار مقبول بود و مرضی حضرت او باشد و چون

سالک با ورد حسنات مشغول شود خداوند تعالی فرماید که اذا

هم عبدی بحسنة فاکتبوها له حسنة یعنی میفرماید

خداوند عالم که چون بنده من با ورد حسنات ... و در کار خود صرف

کند [illegible] الهام شود که عبادات و طاعات بیار ... [illegible]

و تقدس فرماید [illegible] کاهلی را [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] امتی علی ثلثة اصناف صنف

یشبهون بالملائکة و صنف یشبهون بالانبیاء

و صنف یشبهون بالبهائم فاما الذین یشبهون

بالملائکة فهمتهم التسبیح و التهلیل و التحمید و التکبیر

و اما الذین یشبهون بالانبیاء فهمتهم الصبر

[illegible] و الصدقة و اما الذین یشبهون بالبهائم

فهمتهم الاکل و الشرب و الشهوة یعنی رسول صلی الله علیه و سلم

اما

بروی مشغول کرده‌اند و کار آخرت از وی فوت شود و از زهد بیا آنچه را

که کنند بیابد و از دین باز ماند چنانکه خدای تعالی میفرماید مَنْ کَانَ یُرِیدُ

حَرْثَ الآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَمَنْ کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ

الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِی الآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ یعنی

هر که را خواست او آخرت باشد و همت او ماندن در درجات عقبی بود

دین را حاصل کرده بود و دنیا نیز بطفیل او بیابد اما آنکه روی بدنیا آرد

و بر زیادتی شود طالب دنیای فانی کند و بدانچه از دنیای که امید میدارد

به تمامی حاصل نیابد و از آخرت بی نصیب ماند پس بحقیقت زاهد نیکوکار

آنکسی باشد که در دنیا پرهیزکار بود و فرمان خداوند را بزرگ دارد و شب

در [illegible] محافظت اوقات خود کند و این معنی در سالک وقتی پیدا

شود که در شب برخیزد و نماز گذارد و بر امید رحمت خداوند تعالی

چنانکه میفرماید أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا

وَقَائِمًا یَحْذَرُ الآخِرَةَ وَیَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ یعنی علامت

پرهیزکاری آنست که در شب از برای رضای ما برخیزد و در سجده

و قیام گذرانند از برای حذر کردن از عذاب روز قیامت و امیدوار

هر کسی گوید هر آینه ملک جنت نصیب ایشان بود که ان

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خداوند عالم میفرماید آنانی که ایمان

که ایمان آورده اند و اعمال صالح کسب کرده فردا قیامت

مر ایشان را بود بوستانها آراسته که در زیر هر درخت جویها روان بود

پس آن بنده را که حق تعالی بهشت [illegible] بر بساط هر آینه و بی

پادشاه بود [illegible] میفرمود که چون بنده [illegible]

براه حق آرد و از دنیا اعراض کند مگر که بقدر کفایت [illegible]

از آن کند [illegible] شد و غم دنیا همه غم دین شود و هم طلب دنیا را

از باطن بیرون کند خداوند تعالی همه غمها از وی بردارد و در کار

دنیا وی را کفایت کند چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است

مَنْ كَانَ لِلّٰهِ كَانَ اللّٰهُ لَهُ یعنی هر که کار خداوند کند و خدمت حق را

بر کارهای دنیائی تقدیم کند خداوند تعالی کارهای دنیائی او را

منت ساخته گرداند و هر که غمهای دنیا را بر غم دین تقدیم

کند و غم دین و کار دین را پس اندازد خداوند تعالی غمهای دنیا را

اسباب باعلام حق تعالی و درجات هر سه دلیل این همه نعمت بود
در حق بندگان و اگر کسی خواهد که نعمتهای خداوند را شمار کند نتوانند زیرا که
نعمت او در حق بندگان بی‌شمار است وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا پس بعجز پیش آیند و از عهدهٔ شکر نعمت خداوند تعالی
بیرون آیند تا خداوند نعمت را بی‌شمار زیاده کند لَئِن شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی که چون شکر گویند نعمت بی‌شمار زیاده شود
[illegible] میسر شود که شکر نعمت حق نزدیک
محققان آنست که در نعمت حق بحق عاصی نشود و آن نعمت را
که وسیلت درجات است به معصیتها صرف نکند و در تعظیم فرمان
خداوند تعالی مبالغت نماید شکر نعمت حق بتمامی ادا کرده باشد
و چون این صفات در سالک پیدا شود آنگاه حقیقت امانت
در سالک ظاهر گردد و معنی امانت داشت کاری بود و دور
بودن از خیانت با خداوند تعالی و خلق او و این بار امانت
از آن ثقیل است که جمله اشیا از تحمل این بار بعجز سر کشیدند که
فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا خداوند تعالی و تقدس میفرماید انا

بود و رحمت پروردگار خود را رو بنده را از آنچه نا مرضی حضرت

خداوند تعالی باشد صیانت لازم دارد زیرا که آناء اللیل ساجدا

وقائما فعل بنده تعلق دارد و این آیه یا ایها الذین

اتقوا الله حق تقاته ... قبول بنده تعلق دارد پس همه قول را

و همه فعل را لازم بود صیانت کردن و چون بنده را این دولت

حاصل آید هر آینه او را بیامرزد و کان الله غفورا رحیما

یعنی خدای تعالی برای پرستش نیک آمرزنده و بخشاینده است بر بندگان

نیکو اسیناد و نیکو رفتار پرهیزگار را و آن بنده از بندگان خداوند

حقیقت بزرگ بود داشتن فرمان خداوند را که پرهیزگارست تواند

که پیش رود و آن پرهیزگارات خیر ما و حسن توفیق ما الامکان بندگی

منفرد شوند که حق تعالی فرموده است و

اسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ائمه ان

فرموده اند که نعمت ظاهر توفیق است هر بنده را تا ارکان شرایع

تواند اقامت کردن تا باستعدادات او برسد و نعمت باطن او

ایمانست و اعتقاد و صافی و صفات حمیده در دل تا که بنده بدین

نهادن وجود خاک حقیر با ضعف حال وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
ضَعِيفًا. مر بقبول این شغل برادر دیگر دن نهجمن این بار
نهاد و لاجرم تشریف لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ. طراز دولت مشهور سعادت آدمی شد
[illegible] مشهور دو ذکر اما شغل مشتق از اینجاست
چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ
الْمُؤْمِنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ یعنی که مومن حقیقی
آن بود که مومنان دیگر از وی ایمن باشند هم بمال و هم بنفس و این
حقیقت مگر در متابعت مشایخ روی ننماید که مجاهدهای بسیار از
نفس گذشته باشند و بمقام زهد حقیقی رسیده و آن زهد آنست
که از غیر حق هر چه هست ببرد آن مقام را حاصل کند که با تعلقات
دنیا هیچ آن مقام روی ننماید مگر که جمیع تعلقات را قطع کند
و بمجاهده مشغول شود و مجاهده حقیقی نگاهداشتن شریعت است
و پیش رفتن بما او امر خدا و دور بودن از آنچه نهی کرده است
و مراد نفس ناردن شو که جمیع عبادات و خیرات معتبر نجا لعنت

عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ

فرماید که ما عرض کردیم بار امانت را یعنی اقامت ایمان و ارکان

شرایع را بر آسمانها و زمین و کوهها همه از قبول این امانت بعجز

سر کشیدند بار آدمی ضعیف بقبول این بار گردن نهاد که وَحَمَلَهَا

الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ کَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا و این آدمی

بغایت ستم کننده بود بر نفس خود و بغایت نادان بود پس

ستمکار بر خود بدان معنی است که درین امانت خیانت

ورزد و خیانت درین امانت درین امانت آن بود که آدمی

نماز را ضایع کند و در احکام شرایع تقصیرات بسیار کند و بعذاب

خدای تعالی در ماند پس ستمکار بر خود بدین معنی بود و نادان

بدان معنی است که با ضعف و عجز خود این بار را احابت کرد

که آسمانها با رفعت خود از احتمال این بار عجز اعتراف

نمودند و زمین با طول و عرض خویش بقصور اقرار کرد و جبال را

سیاست [illegible] بار شدت و صلابت ارکان خود روی بهزار

بر خاک ذلت نهادند و خواست من از نیز بار کشیدند بار قطره

رونده باید که همت بران دارد که دران راه خاص رفته
اند سلوک کند تا اگر وقتی تالفی شود در حلال افتد سالم بود اما اگر
قصد نماید حیله و قدم در راه عام دارد اگر وقتی لغزشی پیدا شود
که هر آینه در راه لغزش می بود دران حال در حرام افتد هلاک شود
[illegible] درین سخن را بدین لفظ تعبیر نمودند
که مرد باید که قدم بر آستان طریقت دارد اگر ناگاه بلغزد در زمین
شریعت قدم زند اگر از آنجا بلغزد در چاه افتد سالم ماند و اگر بقصد
حیله و تکلف در زمین شریعت قدم زند اگر از آنجا بلغزد
در چاه افتد پس اگر بنده دولت امان یافته بود و نعمت صحت
و فراغت نیز مسلم شده و از قوت آن مقدار بود که یک روز بر وی
بگذرد و خاطر [illegible] که همه دنیا آن اوست پس بشکر آن حال باید که مشغول
شود و آن مقدار نعمت و عافیت را بخیر صرف کند
و [illegible] طلب [illegible] عمر عزیز را فوت نکند و همت با امور
آخرت دارد و [illegible] و خیرات خیری ذخیره کند که راه دشوار
است و درپیش [illegible] و دران راه ذخیره [illegible] باید پس از خیرات چنانک

نفس است که زاهد بدین صفت موصوف نشود و اخلاص
در اعمال نتواند حاصل کردن [illegible] میسر بود
که زهد بر سه نوع است یکی زهد عام است و آن پرهیز کردن است
از شرک و از حرام و هر چه خلاف رضای خداوند تعالی بود و یکی
زهد خاص است و آن پرهیز کردن از هر چه زیاده از حاجت
او باشد اگرچه حلال بود و یکی زهد خاص خاص است و آن
پرهیز کردن از غیر خداوند تعالی بود از اینها که ایمان آوردن
بایشان فریضه است پس اینها که از حرام خود را دور داشته
از خوف خداوند تعالی بود و آنها که از حلال خود را دور داشتند
از خوف آن بود تا از خدمت خداوند بجای دیگر مشغول نشوند
و آنها که از غیر او خود را بریدند از خوف آن بود تا از محبت
غیر حق مشغول نشوند پس راه عوام مومنان آنست که از حرام
پرهیز کنند و راه خاص آنست که از حلال پرهیز کنند و راه
خاص خاص آنست که از غیر دوست پرهیز کنند و
راه [illegible] شد و بودند کان بار الهی نیز معین شده اندیش

در فرمان خداوند تعالی عاصی شدم مخالفت او کنند

که حقیقت زهد چیست [illegible] فرمودند که زهد سه

حرفست و در هر حرفی معنی است که زی را از زینت گرفته اند

و هی را از هوا گرفته اند و دال را از دنیا گرفته اند پس سالک

راه باید که از زینتهای دنیایی بکلی اعراض کرده بود و هوا و هوای

زیر قدم آورده باشد و دنیا بکلی در گذاشته بود آنگاه حقیقت

زهد را دریابد که باطن خود را پاک دارد از دنیا و در باطن

مقدار ذره از محبت دنیا نبود او را زهد حقیقی یافته باشد و اگر بظاهر

بدنیا مشغول باشد اما آن اشتغال بباطن سرایت نکند

او مرد تمام بود زیرا که سلوک این عزیزان باطنی است و باطن

او از میل دنیا فارغ گشته است و از غیر پاک شده اگرچه مال

دنیایی بسیار دارد آن مال در دست بود و در دل نبود و پس سالکی چنین

کس مرد تمام بود و مال او در دین بشود که رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرموده است نعم المال الصالح للرجل الصالح

پس باید که گوشت که مال که در دست مرد نیکو [illegible]

وقت را آماده کند که این دنیا محنت بهای هنر دارد که عمر را که آخرت است

پس فارغ مباش از انتقال صالح که هیچکاره گذشت و شب و روز

بر هم عمری که گذشته ضایع [illegible] از آنچه هم مجال بود که روز

کشت امید شد در بر آید و ثمره آن [illegible] مقصود حاصل نماند و امروز

که وقت گذشت [illegible] عالم شتاب که هر روزی که میگذرد از عمر کم

میشود و تو نمیدانی که هر ساعتی آدمی بقضا نزدیک تر میشود

و از غفلت روزگار را بعشرت میکند و تو [illegible] که هر روز

مرگ حیات [illegible] بگورستان میبرد و آدم باین کار شاد میباشد

بکش و هیچ نمی اندیشی که نگاه بود که این چند روز حیات عاریتی

تمام شود و بجانب گور باید رفتن پس این ساعت که [illegible]

عاریتی میشود [illegible] بدست آید [illegible] ساعت که [illegible]

باز گیرند و از توانگران باشی و مفلس باشی که [illegible] دنیا

شناسند که فانی است و هیچ حاصل نکرده او گوید [illegible]

و آخر را معلوم کند که در باقی است بدانجای باید رفتن و آنجا [illegible]

بعد از [illegible] باشی [illegible] او باشد و هوا [illegible] که [illegible]

انه

و بضاعت بازار آخرت را بطاعات و عبادات مهیا
کردند تا دران نفس آخر که کوتاه ست ایشان آگاه بودند که آن
ساعت ساعتی ست که دران ساعت پشیمانی سود نمی دارد
تدارک روزهای گذشته ضایع شده نمیتوان کردن که زمانی نماند
نمیدهند که اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً
وَلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ [illegible] میفرمودند که
شش خصلت ست که در هر وجودی که آن شش خصلت جمع آید
بهشت با همه نعمت جوبان آن صاحب دولت بود و دوزخ
با همه عذاب و عقوبت از و گریزان بود خصلت اول آنست
که چون خداوند تعالی را شناسد فرمان او را برد از مخالفت فرمان
حق دور باشد دوم آنست که چون شیطان را دانستی مخالفت
کفت وی کنی سوم آنست که چون حق را معلوم کردی متابعت
وی کن و چون باطل را دانستی اجتناب کنی چهارم
آنست که چون دنیا را شناختی که عاقبت او خرابی است
ترک او گوئی پنجم آنست که آخرت را شناسی که دار باقی است

فرموده‌اند مال دنیا اگر در دست مرد افتد دین شود و بدنیا

خرج شود و اگر در دست نامرد افتد نفسانی خرج شود پس

معلوم میشود که اعتبار در سر همه کار [illegible] مفلس آدمی تعلق می

دارد اگر مرد اهل سنت و شناسای معرفتی دارد دنیا [illegible]

او همه دین بشود سعادت ابد حاصل آید و اگر مرد ناشناسی

معرفتی نخواست که روزگار خود در شناسد و داند که مرا

چه کار شود و خواهد داشتن همه دین او ضایع میشود و بغرامت

و ندامت و بعذاب خداوند تعالی درماند پس ای صدیق آن

که این ابرار فهم کرده هیچ شهوت را بر گزیدند و ماده میل

شهوات این عالم را از باطن خود بریدند و با بینه نفسانی

را زیر قدم آورده‌اند و در امتثال امور مسارعت کرده‌اند و منظور

اذکروا الله ذکرا کثیرا : راعی الحقیقت

معلوم کرده‌اند که کدورت غفلت را بنور ذکر و حضور دل

دور کرده‌اند معبود را یاد کرده‌اند و فرصت از غفلت شمرده‌اند

و وقت را عزیز داشته و بوقت خود راه حقیقت [illegible] مشاغل

دل و

ظاهر وی را بر طبقی نهند و بر جمیع خلایق عرض کنند بر ظاهر و

عیبی شرعی ننماید و اگر باطن وی را بر طبقی نهند و بر ملکوت گرداند

در باطن او نقصانی نیابد و اگر سر وی را بر طبقی نهند و بحضرت

خداوند تعالی عرض کنند در سر او خللی نبود و بر حقیقت متقی

باشد و بدرجه کمال رسیده بود اما تقوی عام آنست که از

گناه چنان پرهیز کند که گویا که از زهر پرهیز کند زیرا که اگر کسی

از زهر پرهیز نکند جان از وی جدا شود و اگر از گناه پرهیز

نکند و خوار داشت گناه در وی پدید آید ایمان از وی جدا شود

پس گناه بدتر از زهر آمد لاجرم باید که بر جان خود قصد نکنی و ایمان

عزیز را بگناه و اری تا بسعادت برسی که هر که او را درجات خواهد

بود بسبب خواهد بود پس جهد باید کردن تا در نقد ایمان خللی

نیفتد و نگاه داشتن این نقد ایمان بورع است

روح منور بود که هیچ عبادت بنزد خداوند تعالی دوستتر از ورع

نیست که ذره ورع بهتر از هزار رکعت نماز نیست و بهتر از هزار

روزه داشتن نیست و بهتر از عبادت آدمیان و پریان است

روی ایشان دارد آری که عاقبت جای بازگشت باوست

ششم آنست که رحلت خود را یقین داند و زاد رحلت

آماده کند تقوی که بهترین زادهای تقوی است که فان

خیر الزاد التقوی که پرهیزکاری اهل نکوکار است و قیمت

عمل آدمی بحسب تقوی است و عالی منزلت نزد خداوند

عز و جل آنکس است که پرهیزکارتر است که ان اکرمکم

عند الله اتقیکم رسول الله صلی الله علیه و سلم

پرسیدند که آل تو کیانند فرمود کل تقی آلی رسول الله

یعنی هر پرهیزکاری آل منند پرسیدند که متقی حقیقت

شیخ قدس الله روحه فرمودند که متقی در شرع آن بود که از ترک پرهیز

کند و بگناهی اقرار کرده بود و متقی در طریقت آن بود که از

اندیشه گناه دور بود و باطن او از ماسوی الله فارغ گردد

و متوجه حضرت عزت شود و متقی در حقیقت آن بود که ظاهر

و باطن او از خلاف رضا او پاک بود و در خدمت و همت

مستغرق عبادات بود و از هر دو عالم فارغ گشته بود که گر

ناجایگاه خرج میکنند برادران شیطانند پس مومن را

باید که در خرج کردن مال خود را از ناجایگاه نگاه دارد تا در تحت

این وعید نیاید که این خیاران که بنور بصر بصیرت این را

دیدند مال خود را در خیرات خرج کردند و بود و جود خود را در راه

رضای خداوند تعالی در باختند و از سر صدق و اخلاص و در اعمال

کوشیدند تا دوام ذکر و صفای وقت یافتند که این خصال حمیده

و افعال پسندیده از شمایل اولیاء الله است و این اوصاف

و نعوت صدیقان است که دل در لقای ابد بستند و از نعیم

این جهان جز نام نیکو و ذکر باقی نطلبیدند و هیچ جز آرام نیافتند

جز بذکر که الا بذکر الله تطمئن القلوب الهی

بحرمت پاکان این بارگاه که همه را با هم رسانید الی العالمین و با خیر

الناصرین ۞ [illegible]

بدانکه خاطر خیر را گویند که بر دل آدمی میگذرد و از هر نوعی که باشد حساب کم

خداوند تعالی فرموده است که اعددت لعبادی الصالحین

ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر

چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ترک ذرة مما نهی الله
تعالی خیر من عبادة الثقلین میفرماید که ذره از آنکه خداوند
عز وجل نهی کرده است ترک کوید بهتر از عبادت آدمیان و پریان است
پس باید که در ورع بغایت کوشد شیخ ولی الله رحمه میفرمودند
که ورع مرد در سه کار پدید اشود یکی در وقت حاصل کردن
مال که بفرمان شریعت حاصل میکند از وجه حلال یا بر خلاف
آن دوم در وقت نگاه داشتن مال که بحرص و بخل نگاه میدارد
یا بحجت شرعی سوم در وقت خرج کردن مال که بخیر و طاعت
خرج میکند یا بفساد و معصیت پس اگر از حلال حاصل کرده
باشد بخیرات خرج شود او را بقیامت درجات بود و اگر
از حرام و شبهه حاصل کرده باشد بفساد خرج شود که میفرماید
اَلْخَبِیْثَاتُ لِلْخَبِیْثِیْنَ یعنی هر چیزی که از حرام بود مر آنرا
بحرام خواران رود و آنکس که مال خود را بناجایگاه خرج میکند
خداوند تعالی در حق او این وعید میفرماید اِنَّ الْمُبَذِّرِیْنَ
کَانُوْا اِخْوَانَ الشَّیَاطِیْنِ یعنی بدرستی آنهائی که مال خود را

خواطر شود و اخلاص نیز در طاعات حاصل نیابد و هر کجا بوده که

در یا ضتی شکر در این راه بجو و شد و شناخت این خاطر نا بود نباشد

سبب آنکه هر کجا بود آن در طاعات او نقصی و شیطانی ملوث

بود و هر طاعتی و عبادتی که بخاطر نفسانی و شیطانی آورده شود

در آن طاعات او اخلاص حاصل نشود و هر عبادتی که در وی

اخلاص نبود آورنده آن طاعت را فردا امید خلاص نباشد پس

لاجرم شناخت این خواطر از لوازم روش باشد تا هر خاطری

که پیدا شود شناسد که ازین چهار خاطر کدام است تا اگر خاطر

رحمانی و ملکی بود بدان خاطر عمل کند و اگر خاطر نفسانی و شیطانی

بود بدان خاطر عمل نکند و در ادائی که بدان اداب این خاطر

دفع میشود کوشد و خاطر رحمانی و ملکی را قبول کند و چنانکه خاطر

رحمانی نیز بصفت عفت میشود از خاطر نفسانی نیز بصفت صفت

پدید می آید چنانکه از خاطر ملکی ترغیب است بر طاعات از خاطر

شیطانی نیز ترغیب صفت پدید می آید پس خاطر نفسانی را

و خاطر ملکی را از ابتدا اصل میگشتند در خاطر رحمانی و شیطانی تا چنان شود

علی قلب بشر میفرماید تعالی و تعظیم که آماده کرده ایم از برای بندگان
صالح خود در آنچه چشمی ندیده است و گوشی نشنیده و بر دل کسی نگذشته
پس خاطر آن بود که بر دل میگذرد و آن بر چهار قسم می آید رحمانی
و ملکی و نفسانی و شیطانی و هر یکی ازین خاطرها را علامتی است که بدان
علامت معلوم شود که آن خاطر از کدام قسم است علامت خاطر
رحمانی تنبیه غفلت است و علامت خاطر ملکی ترغیب طاعت است
و علامت خاطر نفسانی آرزو و شهوات است و علامت خاطر شیطانی
آرایش معصیت است وزین لهم الشیطان اعما
لهم پس شناختن این خواطر مر روندگان را موجب سعادت است
و نا شناختن این خواطر موجب هلاکت است پس روندگان
این راه و جویندگان این بارگاه و رسیدن بحضرت اله را از شناختن
این خواطر و تمیز میان این خواطر چاره نیست از برای آنکه هر کرا علم
شناخت این خواطر نبود از جمیع عبادات او خالص کم توان
یافت یعنی عبادت باخلاص نتواند آوردن زیرا که اخلاص
در طاعات باز بسته با شناخت خواطر است چون این شناخت

شرور بودی و پس آسان بودی شناخت وی ولیکن روندگان
راه را در صورت چیز رده میرسند پس کمالیت رونده آن بود که در
صورت تمیز کند میان خاطر رحمانی و شیطانی تا بدین فرمان عمل
کرده بود که لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ پرسیدند
که این شناخت خاطر چه حاصل میشود [illegible] مبین شود بند
که اول آنست که طهارت باطن میباید که حاصل آید تا این
شناخت روی نماید و طهارت باطن را شرایط بسیار است
و یکی آنست از شرایطها که طهارت پنج حس ظاهر حاصل کند
چنانکه چشم مطهر شود از دیدن محرمات و زبان پاک شود
از گفتن دروغ و غیبت و گوش پاک شود از شنودن آواز
های حرام و دست پاک شود از گرفتن چیزی که در شرع
نشاید و قدم او پاک شود از رفتن که جائی نباید رفتن و
چون این پنج طهارت بتمامی دست دهد آنگاه هفت شرط
دیگر باید تا طهارت باطن بکمال حاصل آید و ازین هفت
شرط یکی در لقمه است یکی آنکه لقمه حلال خورد و اندک خورد

که خاطر رحمانی شود و خاطر شیطانی از برای آنکه همان ترغیب طاعت

که در خاطر ملکی است در خاطر شیطانی می آید همان تنبیه غفلت که

در خاطر رحمانی است در خاطر نفسانی می آید پس این دو خاطر را که

ملکی و نفسانی است در این دو خاطر که رحمانی و شیطانی است مدرج گردانیده

اند تا در وقتکار آسان بود شناختن و نیز تمیز تواند کردن میان

خاطر رحمانی و شیطانی را که تنبیه غفلت پیدا شود و داند که از ملکی

است یا نفسانی و اگر ترغیب طاعتی پیدا شود معلوم کند که از خاطر

رحمانی است یا شیطانی تا اگر رحمانی بود آن خاطر بدان عمل کند و داند

عمل اخلاص یابد و فردا نیز بدان عمل اخلاص یابد و اگر آن خاطر شیطانی

بود رد کند و بدان خاطر عمل نکند تا متابعت شیطان نکرده باشد

که خداوند تعالی میفرماید یا ایها الذین لا تتبعوا خطوات

الشیطان یعنی ای آنانی که ایمان آورده اید پس روی مکنید

راههای شیطان را [illegible] میفرمود که اگر است

از خداوند که پس روی شیطان میکنند و این صفت بی نفسانی خت

خاطری که از شیطان بود مسلم نشود زیرا که اگر کار فرمانی دهی در

باطن من پیدا شده است اگر از حضرت است این پایه را در باطن
من زیاده کرد این واگر از شیطانیست او را بوی از باطن من
دفع گردان الحاصل در این پایه که پیدا شده بود نظر کرد اگر دفع
شود آن پایه باین باید گشت قوت باید زیادت شود
آن رحمانی بوده باشد اما اگر دفع شد باید که معلوم کند که از شیطان
بود یا از نفس و تمیز میان نفس و شیطان آن بود که چون
بیاد گشت آن خاطر دفع شود چشم دارد هر باز آمدن آن
خاطر را که بر چه صورت می آید اگر بهمان صورت باز آید معلوم
شود که آن خاطر اول واین خاطر دیگر هر دو خاطر نفسانی است
واگر بر صورت دیگر آید معلوم شود که آن خاطر اول واین خاطر
دوم هر دو خاطر از شیطانیست واگر در همان صورت اول
که خاطری آمد رحمانی بود و موجب عمل باشد و در آن صورت
که خاطر بیاد گشت دفع شد و باز بهمان صورت آمد از
نفس بود که نفس یکی از زهی طبیعت و نامی یابد دست از
روفد باز نمی دارد واگر ساحل را آید وی بهمان صفت بود

طعام اندک را با یاد خداوند تعالی خورد چهارم قرآن خواندن
بتفکر، پنجم شب زنده داری بسحر بود ششم در صحبت صالحان
پس این جمیع شرایطی باید تا طهارت باطن حاصل شود اگر
شناخت این خواطر حاصل آید زیرا که چون آدمی را نور چشم ظاهر
می باید که بکمال بود تا چیزی را تواند که شناسد اگر این نور چشم
ظاهر با خلل بود در شناخت چیزی عاجز شود پس شناخت
این خواطر از امور باطنی است باید که نور بصر بصیرت در غایت کمال
کمال بود تا این خواطر را تواند شناختن و آن نور با طهارت باطن
باز بسته است و طهارت باطن بدین شرایط باز بسته است پس
بنده باید که بدین شرایط قیام نماید تا انوار باطن او که محجوب
حجاب نفس مانده است ظاهر گردد و باطن بدان انوار منور شود
آنگاه بدان انوار این خواطر او را معلوم شود و باز شناخت
تمییز کند میان خواطر رحمانی و شیطانی و نفسانی بود که چون صورت
چیزی در باطن او دائمی شود در دفعه باید که بباطن بخداوند تعالی
باز گردد و در باطن دل گوید که خداوندا تو میدانی این صورت چه [illegible]

که من عرف نفسه فقد عرف ربه خداوند
تعالی دخول جنت را در مخالفت نفس فرموده است که ونهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
ومخالفت نفس بی شناخت وی دست ندهد شناخت وی
آن است که کسی داند که بالا وی چگونه است یا رنگ وی چیست
مراد از شناختن نفس آنست که کار فرمای او را بداند که تا مخالفت
تواند کردن واز هوای نفس تواند که خلاص یابد زیرا که نفس دشمنی
پوشیده است وبا دشمن پوشیده حرب کردن دشوار بود که
وی هر ترا می بیند وتو وی را نمی بینی پس رسول الله این حرب را
اکبر فرمود قال النبی علیه السلام رجعنا من جهاد الا
صغر الی جهاد الاکبر ورسول صلعم از حرب کافران باز گشته
بوده وبه نماز مشغول می شد که این حدیث فرمود که باز گشتیم از
حرب خورد بحرب بزرگ پس معلوم شد که حرب با نفس
دشوارتر است وهر آینه هر حرب را سلاح باید که بی سلاح حرب
کردن راست نیاید وسلاح دشمن نفس سه چیز است یکی شمشیر گرسنگی

اما شیطان مکار است و در نادی بکاری هر رونده را راه زند

اگر این بکار دی پیش فرود مکری دیگر و دانهٔ دیگر پیش نهی آرد

تا رونده راه را بکدام دانه صید تواند کردن تا رونده را راه

بهمان راه از راه بیرون برد [illegible] پرسیدند که نفس چیست

بفرمودند که در کیفیت نفس اقاویل بسیار

گفته اند اما حقیقت نفس ما چهار چیز است شادی و اسایش

و عز و منزه و هر رونده که ازین چهار صفت بیرون آید از نفس

خلاص یابد که نفس هر رونده را دشمنی بزرگ است و حجابی عظیم

میان بنده و حق و رسول الله دشمنی نفس را بزرگتر از دشمنان

دیگر فرموده است کما قال رسول صلی الله علیه وسلم اعدا عدوک

نفسک التی بین جنبیک یعنی که نفس دشمنی او زیاد

از دشمنان دیگر است [illegible] فرمودند که خلاف کردن دشمنی

او زیاده از دشمنان است مخالفت او نیز اهم کارهاست

زیرا که هر رونده را هیچ طاعتی بحضرت خدا او بدانی دیگر نیست

از مخالفت نفس نیست که در مخالفت نفس موافقت دوست

مرادی نماند واین مرتبه بسه چیز حاصل شود یکی نگاه داشتن شریعت
ودیگر زندگانی کردن بروجه سنت ودیگر رضا دادن بقسمت ازآنکه
سرمایه فنای نفس مجاهده است از لوازم سنت وزندگانی بروجه سنت
روش اولیاء الله است وهرکه برین روش تواند سلوک کردن هرآینه
نفس او فانی شود ورضا دادن بقسمت حقیقت بندگی است
وهرکه بحقیقت بندگی زندگانی کند نفس او همه روح گردد وبعد ازان
از وی همه اعمال روحانی پدید آید وازین مجاهدات مشاهدات
حاصل شود واعمال وعبادات او باخلاص مزین شود و [illegible]
پرسیدند که خاطری پیدا شود در باطن رونده که بحقیقت از نفس
وشیطان است وبه بازگشت دفع نمیشود واین نقصان از چیست
شیخ قدس الله روحه فرمودند که آن نقصان از طهارت باطن
پیدا شده است ودران شرطی که مر طهارت باطن راست خللی
افتاده باشد که هران بازگشت را قوت دفع خصم نمانده باشد
وآن از چند وجه خالی نبود یکی اگر دران طهارات هیچ خلل ظاهر را
خلل افتاده باشد بدان سبب بازگشت او بی قوت شده باشد

دیگری کم کاری و خاموشی دیگری نیز تنهایی چون این سه سلاح مر رونده را
حاصل شود جمله دشمن نفس غالب آید و هوای نفس ناپدید شود
و هیچ نعمتی مر رونده را در راه برابر آن نیست که بر نفس غالب
آید و این سعادت که روی نماید در متابعت این روش
خواجگان [illegible] باید که این مردان بدین اصل سلوک کرده اند
و درین صفات پرورش یافته اند زیرا که این شناخت
خواطر در متابعت متابعان خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
رحمة الله علیه حاصل میشود که مجاهدات و مجاربان(?)
بحقیقت این مردان بالغ بوده اند که بسر حد فنای نفس
رسیده اند و همه مرادها در خود زیر قدم آورده اند و خود در ابحر وحدت(?)
سپرده اند لاجرم بر صاحب دولتی که عنایت ازلی قرین حال او
باشد و قدم در متابعت این خواجگان ثابت دارد مستعد سعادت
ابدی گردد سؤال(?) پرسیدند که فنای نفس چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که فنای نفس فانی آنرا گویند که مر رونده را بمجاهده
و ریاضت جایی رسد که نفس فانی صفت شود یعنی که نفس را

بدان عمل ثنا شد و بسبب آوردن آن ثنا او را ثنا گویند

و نفس و شیطان را در آن عمل هیچ حظی نباشد و در آوردن آن عملی

مقصود او دنیایی نباشد که در هر عملی که دنیا و نفس و شیطان و خلق را

شود هر آینه محض اخلاص بود زیرا که در هر عملی که هر آرنده آن عملی

مقصود دنیا بود یا نظر خلق باشد آن عمل ریا بود هر آینه در آن

عمل نفس و شیطان را راه باید و هر عملی که هر آرنده آن عمل را مقصود

دنیا و نظر خلق نباشد و آن محض اخلاص بود اما از شیطان و نفس

باید نگاه داشتن تا محض اخلاص بود که خداوند تعالی هر اخلاص را در

قرآن تمثیلی فرموده است مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا

سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ تفسیر آیه خدای تعالی و تعظم که از میان

سرگین و خون شیر بیرون می آید خالصه که از آن هیچ رنگ و نجاست در آن

شیر اثری نبود و خورندگان را از آن هیچ کراهیت نمی آید و در وجود

آدمی نیز دو نجاست است یکی نفس است و یکی شیطان پس رونده

راه را باید که عبادات و خیرات خود را چنان نگاه دارد که از این

دو نجاست که نفس است و شیطان در آن اعمال هیچ اثر نباشد

که خصم را دفع نتواند کردن و اگر دران پنج طهارت نقصان نشده است

چون بر کمال است لاجرم در لقمه نقصان شده باشد که لقمه با شبهه

خورده بود و نور باطن در حجاب افتد و اگر لقمه پاکست لاجرم پر

خورده باشد اکو پرخوردن نیز باطن را گران میکرداند و اگر اندک

خورده بود لاجرم غافل خورده باشد که لقمه غافل خوردن باطن را

تیره میکرداند و اگر غافل نخورده است بصحبت غافلان نشسته

باشد که اثر صحبت غافلان مر رونده کان را بیکار میکرداند پس

هرگاه که این اداب با خلل بود باطن رونده را قوت آن

نماند که خصم را دفع کند و هرگاه طهارات پنج حسش بر کمال بود

و این شرایط لقمه نیز بر کمال باشد و از صحبت غافلان دور

بوده باشد هر آینه بازگشت او خصم را دفع کرداند

پرسیدند که اخلاص چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند

اخلاص آنست که هر عملی و طاعتی که از رونده در وجود آید

باید که در باطن آرنده آن عمل هیچ شایبه را راه نیابد

و از دیده خلق پوشیده دارد و منت ندارد که او را

صُوَرِکُمْ وَلٰکِنْ یَنْظُرُ اِلٰی قُلُوبِکُمْ وَنِیَّاتِکُمْ

یعنی که من مطلع ام بر ظاهر شما و آن نیتی که در دلهای شماست

خالص از برای من بعمل میرسانید یا غیر را با من شریک

میکنید چون رونده راه را این عمل علم شناخت خاطر بود

و تواند که میان خاطر شیطانی و رحمانی تمیز کند آن سبب را

از آمیزش شیطان و نفس نگاه دارد اعمال او همه محض

اخلاص بود و او را نیز از آوردن چنین اعمال امید خلاص باشد

شیخ قدس الله روحه میفرمودند که بی همت رونده بود که داند

که خداوند تعالی و تقدس بر ظاهر و باطن او مطلع است که هر چه

میکند می بیند و هر چه می اندیشد میداند و بعد از آن طاعت

او را از برای نظر خلق کند از غایت نابینائی باطن او بود

پرسیدند که این نگاه داشتن نیت بچه حاصل آید

شیخ قدس الله روحه میفرمودند که نگاه داشتن نیت از دوام

بازگشت حاصل آید یعنی که از هر خاطری که پیدا آید دایم بحق

بازگشت کند و چون بازگشت او دایم بود در همه اوقات

تا آن اعمال خیرات و طاعات وی خالص بود که هر خیری و طاعتی

کند او وی اثری از بی رو خصم راه یابد در آن خیرات و طاعات

بقبولیت خداوند نرسند زیرا که در این اعمال اخلاص نبود و هر عملی

بی اخلاص را خداوند تعالی قبول نکند پس بر آن کس باید که بدین

راه کوشند تا ویرا این علم شناخت خاطر حاصل گردد تا اعمال خیر وی

از نفس و هوا و شیطان و دنیا و نظر خلق پاک بود و با اخلاص آراسته

شود تا فردا امید خلاص باشد [illegible] رسیده که اخلاص بچه

ادوات حاصل آید شیخ قدس الله روحه میفرمودند که اخلاص بنگاه

داشتن نیت حاصل آید از غرض ایجی که در آن زمانی که نیت خیری

یا عبادتی در باطن پیدا شود آن نیت چنان نیل رسیاند

که هیچ شاییه از غیر خداوند در آن نیت راه نیابد

و در آن عمل بنظر غیب نظر نکند و نظر باطن بمقبولیت خداوند

تعالی دارد و باطن خود در این عمل مشغول نکند و آن نیت را

نباید که از خود نیز نگاه دارد تا بنظر اعتماد بر آن طاعات نظر

نکند خداوند تعالی میفرماید ان الله تعالی لا ینظر الی

از کار خدا ز یعنی که هر چند از عبادات و خیرات چیزی کنی خود را
مقصر میدان و آن طاعات را باعیب می‌شمر و بران
طاعات اعتماد مکن و بی اندیش که خداوند بی نیاز است
از اعمال بندگان و عمل خود را در حساب میآر که محققان
این راه که سالها دراز سر بر آستانه کبریای داشته
اند و طرفة العین از حضرت او غافل نشده اند بزبان
بیچارگی این نیاز عرض کرده اند که ما عبدناک حق
عبادتک نتوانستیم پرستیدن چنانکه حق پرستیدن است
پس رونده راه را باید که هر چند که عبادات در حضور
قلب آراسته بود آن عبادات را معیوب میداند
و در حساب نیارد تا عجب در باطن راه نیابد و بدان اعمال
معجب نشوی الهی بحرمت آنکسانی که حضور دل دارند
عاقبت کار همه بخیر گردانی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین ٥

در بیان صفات نفس

بدانکه نفس را چهار مرتبه است اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنه و مراتبه

وسماعات لاجرم هیچ از این دشمنان برو دست نیابد و نیت

او در جمیع طاعات و خیرات صافی باشد شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که عیب از کار بردار و دست از کار مدار یعنی

که در آن زمان که نیت خیری یا عبادتی در باطن تو پیدا

شود و بباز گشت معلوم کردی که درین خیر یا درین عبادت

اثری از نفس یا از شیطان راه یافته این عیب بود در کار

که خیر بود پس عیب را همان باز گشت و شرایط او از آن

کار که خیر نیست بردار و دست از کار مدار یعنی آن خیر را همان

که اگر رونده راه بدان سبب که القای نفس و شیطان در

اعمال او راه یابند دست از اعمال خیر بدارد خیری را تواند

که بیارد زیرا که هیچ عمل خیری نبود که شیطان و نفس را راه نباشد

پس کمال معرفت مر رونده را آن بود که آن عیب را دفع

کند دانگاه آن خیر را بیارد که اگر آن اعمال با همان عیب آورده

شود از آن خیرات و طاعات فایده که حاصل نباید بوقت خود باو

نرسد و باز صورت دیگر میفرمودند که عیب از کار بردار و دست

اعتراف نموده‌اند که وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُو
بِهِمْ و اگرچه گناه کرده‌اند عمل صالح نیز بجای آورده‌اند
خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا و امید بحضرت
خداوند تعالی داشته‌اند که خداوند تعالی ایشان را توبه
دهد و بیامرزد که وی آمرزگار و بخشاینده است که عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
و باز گفت این سه طایفه بهشت فرموده است با تفاوت
درجات که إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ و باز فرموده دوزخ را
در یک سلک کشیده چنانکه فرمود لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى
الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى و باز گفت مردودان دوزخ
فرمود که إِنَّ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ فِي جَهَنَّمَ
جَمِيعًا اما چهار نوع نفس اماره است که خداوند تعالی میفرماید که
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و یکی نفس لوامه است
چنانکه خداوند تعالی میفرماید وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ
و یکی ملهمه است چنانکه خداوند تعالی فرموده است وَنَفْسٍ وَمَا

اشتهار که مرتبه کمال نفس است آنست که از آثار کی بدرجه مطمئنگی برسد و مرتبه مجاهده و کوشش بسیار حاصل شود و آن مجاهده نیز باید که براه شریعت راست بود تا آن مجاهده را نیز در تزکیه نفس اثر باشد و نفس را از مرتبه ظالمی بمقام مقتصدی برساند و نفس از مقتصدی بدرجات سابق بالخیرات بدار رجا تکیه

حق تعالی میفرماید ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ وقال الله تعالى كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ بدانکه این سه طایفه از اهل قبول اند از برای آنکه ذکر ایشان بلفظ اصطفی فرمود یعنی که برگزیدیم این سه طایفه را از بندگان خود این کتاب قرآن را بایشان میراث دادیم اگرچه لفظ ظالم نفس اند و جود خود را ملوث معصیت ملوث گردانیدند اما بقرآن عمل کردند اگرچه گناه کار بودند بلبه خود

اقوله

اما اشقیا نیز دو طایفه اند بعضی شقی و بعضی اشقیا آنها رکه
شقی اند عاصیان امت اند که بر مخالفت فرمان خداوند میروند
و بر موافقت نفس و هوا شتابنده می باشند پس روی بشهوات
میکنند لاجرم فردا بسبب لذت نفس گرفتار شوند چنانکه
رسول الله صلعم فرموده است اکثر ما یدخل امتی
النار الاجوفان البطن والفرج رسول فرماید
که بیشتر آن چیزهای که امت من بدان سبب بدوزخ
گرفتار شوند دو چیز است یکی دهان و یکی فرج یعنی که بدهان
لقمه حرام خورده بود و دروغ و غیبت گفته باشد و سبب
و از آتش دوزخ شد که رسول الله فرموده است که کل لحم
نبت من الحرام فالنار اولی یعنی هر گوشتی که
بلقمه حرام پرورده شده باشد آتش بوی اولی تر باشد
و بفرج نیز شهوات حرام رانده بود و خود را سزاوار
آتش کرده اند پس این اوصاف نفس این طایفه است
که شقی عبارت ازان است و ایشان عاصیان امت اند

تقویها فالهمها و یکی نفس مطمئنه است که خدای تعالی
و در حق وی میفرماید یا أیتها النفس المطمئنة و روندگان
این راه نیز دو طایفه اند بعضی سعید اند و بعضی شقی و هر یکی
ازین دو طایفه را مقصدی و جاده ایست و میعادی است که
بدان میعاد میرسند و باز سعدا نیز دو طایفه اند بعضی خاص اند
و بعضی عام آنها که عام اند از سعدا ایشان بقدم مخالفت
نفس و هوا و ترک لذات و شهوات بر جادهٔ طاعت
و امتثال فرمان شریعت و متابعت سنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم میروند تا بمیعاد بهشت میرسند که وَأَمَّا مَنْ
خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى
و آنها که خواص اند از سعدا ایشان بقدم يُحِبُّهُمْ
بر جاده يُحِبُّونَهُ میروند تا بمیعاد مقصد میرسند که مقام
عندیت است که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ
فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ

اما آنها

إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عاقبت از دوزخ خلاص یابد
و به بهشت برسد اما اشقیا صفت نفس آن طائفه
که در دلهای ایشان نور کلمه شهادة نبود که بدان نور اخلاص
یابند و اهلیت آنکه بشفاعت محمد رسول الله برسند ندارند
لاجرم موبد و مخلد در دوزخ باشند چنانکه لَا يَصْلَاهَا
إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى اما نفس
در اصل جبلت کافر صفت است که إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوءِ و نفس را دو صفت ذاتی است یکی هوا است
و یکی غضب و باقی صفات ذمیمه است که هوا و غضب است
متولد میشود و این دو صفت هوا و غضب بضرورة
در نفس می آید تا بصفت هوا جذب منافع کند و بصفت
غضب دفع مضرات کند تا در عالم کون و فساد وجود
او باقی ماند ولیکن آن دو صفت هوا و غضب را باید
که بحد اعتدال نگاه دارد که نقصان این دو صفت
بسبب نقصان نفس و بدن است و زیادتی در این دو صفت

اما النفس مطمئنه صفت نفس کافران است و منافقان که بکلی روی
از دین و کار دین گردانیده باشند و بطلب دنیا و شهوات
او روی آورده الا بصحبت و باستغفار لذات و شهوات
نفسانی مصروف کرده و پشت بآخرت آورده و بنعیم
فانی دنیا آرام گرفته و مطلوب که دنیاست تمام یافته
و از آخرت بی نصیب مانده که من کان حرث
الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة
من نصیب اما فرق میان شقی و اشقیا است
که نفس شقی اگرچه بشقاوت عصیان حق و مخالفت
فرمان او گرفتار است اما دلش بسعادت ایمان برکار است
و دولت اقرار زبان و تصدیق دل حاصل دارد و اگرچه
در عمل ارکان نقصان آرد و بوعید خدا او زنهار و فردا
بدوزخ گرفتار شود وان منکم الا واردها
اما بکلمه شهادت که لا اله الا الله محمد
رسول الله او را بدانجا نگذارد در میان اشقیا که نمودن
اشقیا

وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و این سخن از برای آن گفتند که
ندانستند که چون ذریات او که اکسیر شریعت را بدین صفات ذمیمه
نفسانی طرح کنند همه صفات ذمیمه نفسانی ایشان حمیده
روحانی گردد تا خداوند تعالی در جواب ملائکه فرمود که انی اعلم
ما لا تعلمون یعنی کمتر ندیده‌اند آنچه را شما ندیدید پس چون
بتصرف اکسیر شرع و تقوی این دو صفت هوا و غضب نفس
باعتدال رسند چنانکه پیش رونده را در انواع صفات نفس تصرفی
نماند مگر بفرمان شرع تصرفی کند آنگاه صفات نفس مبدل گردد
از اماره‌گی بصفت لوامگی رسند چون نفس اماره لوامه شود
نسیم فیض فضل حق بر جان وی وزیدن گیرد و دردی در باطن
او پدید آید و آتش ندامت در نهاد او افتد و بدان آتش جمله
کدورت غفلت و معصیت او بسوزد و ناچیز شود و وجود را
از غبار مخالفت پاک گرداند چنانکه رسول الله فرموده است
قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ
كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ و بنور توبه روشنایی در باطن او

سبب نقصان عقل و ایمانست پس باعتدال رسانیدن این
دو صفت سبب سلامتی نفس و بدن است و همه سلامتی عقل
و ایمانست و همه نیز عقل و ایمان او در ترقی باشد و میزان این
معنی قانون شریعت است در تزکیت نفس کوشیدن و او را باصلاح
آوردن و از صفت اماره که بمرتبه مطمئنگی رسانیدن کاری
معظم است و کمال سعادت آدمی در تزکیه نفس است و غایت
شقاوت آدمی در فرو گذاشتن نفس است بر مقتضای طبع او
پس شرع و تقوی معیار آنست که جمله صفات نفس را بحد اعتدال
نگاه دارد تا بعضی غالب و بعضی مغلوب نشود که آن صفت
بهائم و سباع است زیرا که بهائم صفت هوا غالب بود و صفت
غضب مغلوب باشد پس آدمی باید که این هر دو صفت
هوا و غضب بحد اعتدال دارد تا در مرتبه بهائم و سباع نماند
که اگر این صفات بر نفس غالب شود و طبع بفساد مائل گردد
و ملائکه بر ملکی و در ملکوت آدم نگریستند این صفات را مشاهده
کردند آن گاه گفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها

آینه دل او از زنگار غفلت و آفات طبیعت صافی شود و زنگ

و آنگاه دنیا که آراسته زین للناس است و سینه جارحم

حب الشهوات است خلاص یابد و هیچ بجام النفسانیت پس بعمل

نماید و از نقش خیالات بشری از باطن او بکلی محو شود آنگاه الهامات

حق تعالی دل او را سنین گردد و از ان ذوق الهامات ربانی از دل

نفسانی او پیوندد و از ان نور الهامات باطن او منور گردد و بصر

بصیرت او بنور الهام بینا گردد چنانکه رسول الله فرموده است

اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله رسول الله فرموده

که بترسید از فراست مؤمن که وی بنور خداوند تعالی می بیند

یعنی که بنور الهام می بیند چون بدین نور باطن او بینا شود آنگاه

نفس او از مرتبه لوامگی بملهمی رسیده باشد و چون بکمند

عنایت و جذبه الوهیت بکلی روی بکار آخرت آرد و در

کل احوال منتظر الهام حق باشد و آنچه از طاعات و عبادات

که آرد باید که بنور الهام ربانی آرد و بی القای شیطانی و نور

الهام صادق این چهار خطر تمیز کند و رحمانی را از شیطانی

باید اشود که بدان روشنائی زمین خود را هیند علامت مشغول شود
و چون خود را در دست نفس و شیطان در بند بیند نفس خود را گوید
که ای مسکین چون می توانی که بکوشش و مجاهده خود را ازین
بند بیرون آری و از دست چنین دشمنان بدخواه که قاصد
جان و ایمان تواند خلاص دهی چه از توفیق ممکنی و گر جد و جهد
و اجتهاد در میان جان نمی بندی و چون خصیصان باین اشغل
راضی می باشی چون داند که این سعادت را خود نمید اند
حاصل کردن و بی یار درین راه نمیتوان رفتن که رسول الله
چنین فرموده است الرفیق ثم الطریق رسول
میفرماید که هر کرا سودای راه خداوند تعالی باشد باید که بی مقتدار
قدم درین راه ننهد تا در مهالک نیفتد که اول یار می باید آنگاه در راه
در آمدن چون این سخن را معلوم کند آنگاه خود را التسلیم تصرفات
شیخی گرداند بدان ذکر که از تلقین شیخ گرفته باشد مداومت
کند تا بحکم آنکه رسول الله فرموده است قال النبی علیه السلام
ان لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله

ودرجات مطمئنگی برآید ودر جهان نزهت نفس مطمئنه را که از مقر

سابقان ومنهج سابق بالخیرات است بصیادی اجتبی

پرواز داده‌اند وکرد کاینات بطلب صید فرستاده‌اند نفس مطمئنه ما

چون پروانهٔ دیوانه بر همه گذر کمند وروی از همه بگرداند وروی بسوی

صید وصال شمع جلال آورد وهستی وجود مجازی خود سر در نباورد ودر جهان

لاابالی وار پرید تا از هفت فلک وهشت بهشت در

گذشت تا جمله ملاء اعلی انگشت تعجب بدندان تحیر گرفتند که

این چه مرغ است بدین ضعیفی وبدین سبکباری بر خود دانه کا

ظلوما جهولا ⊙ این نفس مطمئنه ما بزبان حال لاابالیانه میگفت

که من آن مرغم که هنوز از آشیان آشیان عزت پرواز نکرده بودم و

بقفص قالب گرفتار نشده بودم که شما از کمان تیر ملامت اتجعل

فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء بر من

می‌انداختید وبصیادی نحن نسبح بحمدک ونقدس

لک مینازیدت اگر شما شاه صیادی من کنید که گفته

بودید که این طایفه خون ریزی وفساد کنند که ضعیفه خون ریزی منم

جدا کردن تواند آنگاه درین حال صلاح و فساد خود را داند و مشغول
احوال خود تواند کردن و درین مقام نفس او از ذوق اطاعت
حق یابد و از عالم غیب واردات غیبی بدل او رسیدن گیرد و چون
رونده راه بدین مقام برسد آنگاه حق را از باطل شناسد و الهام
در ضمیر او پدید آید نور الهام داند که از رحمانی است یا از شیطانی
چون از غیر معلوم شود بقوت باز گشت خاطر شیطانی را محو کند
و بخاطر رحمانی عمل کند تا جمیع اعمال او رحمانی شود تا بتدریج بمقام
روحانی برسد از آن مشرب چاشنی بچشانند و از آثار
شراب طهور فیضان فضل حق جامهای مالامال بساقی و سقیهم
در کام جان ایشان ریزند و اطمینان دل ایشان بهیچ چیز نبود
نباید جز بذکر خداوند تعالی که الا بذکر الله تطمئن
القلوب و چون نفس بدین تشریف مشرف شود بمقام
مطمئنه رسیده بود و چون کوشش را درین حال زیاده کند
نسیم نفحات الطاف حق بمشام جان او برسد سرمست خطاب
ارجعی شود آنگاه نفس او از مقام مطمئنه باعلا [illegible]

واشارات واُدخلي بدين معني ست واين طايفه ست
كه پيش از مرگ صوري باشارت موتوا قبل ان
تموتوا بمرگ حقيقي مرده اند تا خداوند تعالي ايشانرا
پيش از حشر زنده گردانيد ومرجع ايشان حضرت
خداوندي ست كه ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ
إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ، واگرچه اين طايفه در عالم صورت
نشسته اند اما در عالم معني از هشت بهشت درگذشته اند
وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ
مَرَّ السَّحَابِ ، صُنْعَ اللَّهِ پس چون رونده راه بارادت
پيري درآمد ومجاهده ورياضت پيش گرفت ونفس را در طاعت
رام كرده بود واز صفات اماركي بمرتبه لوامكي آورده بود
واز لوامكي بمقام ملهمكي رسانيده بود واز ملهمكي بدرجات
مطمئنكي برآرد كه اعلي مقامات روندكان ست انگاه
اورا شايد كه بسماع حاضر شود بسه شرط ديگر كه مكان ست
وزمان ست واخوان ست چون نفس رونده بدين مقام برسيد

ولیکن از علق وخوی خود بر آستانه عزت او و فتاده کم ولیکن

با وجود براندازی وجان بازی بر حال حضرت اویس شما بداشته

بود که زبهر صیادی او و در از کنگره کبریایش مرغانند فرشته

صید و پیامبر شکار و سبحان کبر و همچنان در کرم روی طیران

میکرد تا بجدی مکان رسید ملا اعلی گفتند که اکنون در مکان

بشر نوازی کردن لاید سرش بدیوار عجز برآید حضرت خداوندی

بر ایشان این خطاب فرمود المْ اقلْ لکمْ انّی اعْلمُ

ما لا تعْلمونَ هنوز تیغ انکار میکشت و سر بعجز نمی انداز یت

منکر چه شویت حالت زنده دلان بازچه توانیت کشید را

بنو و چون بر پروانه نفس مطمئنه پر وبال فانی را در باخت

و بر قضیه منْ جاءَ بالْحسنةِ فلهُ عشْرُ امْثالها

حاجب شعله از زبان شمع بود او را پر وبال حقیقی باقی کرامت

فرمود لاجرم در هوای هویت شمع طیرانی کرد و مرغ

دو کانکی را خون بیکباکی بر آستانه یکانکی ریخت و از هستی

خود در هستی شمع گریخت که ففرّوا الی اللهِ و خاصیت

مسلمانکی رسیده بود و نفس او فانی نشده بود و چون نفس
فانی نشده باشد اگر سماع بشنود بنفس شنوده باشد و چون
بنفس شنود حرام باشد پس بدانست باید که نفس بادب آراسته
و مقامات رسیده بود و نیکی بدین شرایط قیام نموده
و این اوصاف را حاصل کرده تا شنودن سماع بروی
مباح شود و هر که بی این شرایط سماع شنود حرام مطلق
بود و هر که آنچنان سماع شنودن که بنفس می شنود حرام ندارد
از دایره ایمان بیرون رود نعوذ بالله من ذلک الهی
بحرمت این پاک مردان درگاه که همه را بیامرز یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین
بدانکه سلامتی دل آن بود که از انچه نا مرضی حضرت باشد سالم
بود که فردا هیچ چیز مرآدمی را منفعت نکند مگر سلیم
چنانکه ابراهیم خلیل گفت وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ
يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ یعنی که ابراهیم را روز قیامت زبان

واین شرایط اوصاف کمال دست دهد مرغ روح جنبش در قفص
قلب آرام نتواند گرفت در اضطراب آید و خواهد که قفص
قالب بشکند و بعالم خویش باز گردد ساعتی سماع حاضر شود
از برای آرام روح در اضطراب آید که رقص و حالت عبارت
از آن اضطراب است که بی آرامی روح است رقص آن
نبود که هر زمان برخیزی بی درد چو گرد از میان برخیزی
رقص آن باشد که از دو جهان برخیزی دل پاره کنی و از سر جان برخیزی
و آن سه شرط که مکانست و زمانست و اخوانست
بکمال باید مکان آنست که خانه بود که او را روزن نبود
و طاقی نبود که آواز بیرون رود و زمان آنست که از شب
پاره گذشته باشد و خلق خفته و نامحرمان آرام گرفته
تا کسانی که مر این سماع را محرم نبوند خفته باشند و (اخوان)
آنست که دران جمع پیران بوند و همه کسانی بود که ایشان نیز
نیز مقام مطمئنه باشد و کسی را که این مرتبه نبود
دران جمع نگذارند زیرا که هر رونده را که نفس او بدرشته

بصلاح آرد و نکو شد تا بر وی شد رضای خداوند تعالی گرداند
خدای تعالی و تقدس احوال ظاهر او را مناسب احوال باطن او
گرداند و اگر احوال باطن را بر شان ولی سامان گذارد
خداوند تعالی احوال ظاهر او را بر شان گذارد و بصلاح نیارد
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که دل را صلاحی و فسادی است
که صلاح دل در صفای اوست و فساد دل در کدورت اوست
چنانکه قالب را حواس است دل را نیز حواس است و چنانکه
صلاح تن در سلامت حواس است صلاح دل نیز در سلامت
حواس اوست پس هر که حواس دل بسلامت بود صلاح
دل و نجات تن او در آنست که الا من اتی الله بقلب
سلیم و هر که حواس دل بسلامت نیست فساد دل و هلاک
تن او در آنست لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها
و هر که حواس دل بسلامت است صفت او اینست که ان الله
تعالی عبادا فی الارض قلوبهم انور من الشمس

زده نگردد آن دل که رو صفت میفرماید که آن روز آدمی را سود
نمیدارد نه مال و نه پسران مگر آنکه دل بسلامت باشد که بهترین صفات
روند گفته است در رسول الله فرموده است ان في جسد
ابن آدم مضغة اذا صلحت صلح بها سائر
الجسد واذا فسدت فسد بها سائر الجسد
الا وهي القلب رسول میفرماید که در خانه وجود آدمی
گوشت پاره است که چون آن گوشت پاره بصلاح آید همه
تن بصلاح آید و اگر آن گوشت پاره بعیب و میل کند کل اعضا
نیز بفساد بعیب و مشغول شود و آن پاره دل گوشت است
که منبع خیرات و مهبط انوار قدس است و همان گوشت
پاره است که منبت و مقیل شیطانست و منشأ شر میشود
پس خواجگان ما قدس الله ارواحهم و طیب اشباحهم بنابرین
معنی در تصفیه باطن و سلامت دل کوشیده اند و در اصلاح
بشر سعی کرده اند تا بشر پاک شود و دل صافی گردد که رسول
الله چنین فرموده است که هر که احوالی را از خلق پوشیده دارد

حکم گروه است خداوند تعالی رضای دهندگان باشند شیخ قدس الله
روحه میفرماید که دل آدمی بر مثال آسمانست و تن آدمی بر مثال
زمین و چنانکه زمین را هفت اقلیم است و از هر اقلیمی متاع دیگری
خیزد زمین قالب را نیز هفت عضو است و از هر عضوی چیزی
دیگر پیدا میشود و چنانکه آسمان را هفت طبقه است و هر طبقه محل کوکبی
و ستاره است آسمان دل را نیز هفت طور است وَقَدْ خَلَقَ
کُمْ اَطْوَارًا و هر طوری معدن گوهری است که اَلنَّاسُ
مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ اما طور
اول را صدر گویند و این طور معدن گوهر اسلام است چنانکه
میفرماید اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ عَلٰی نُورٍ مِنْ رَبِّه
و محل وسواس شیطانی و تسویل نفس است که اَلَّذِیْ
یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ و از دل محل وساوس
شیطان همین صدر است که پوست دل است که القای شیطانرا
در اندرون دل راه نیست زیرا که دل خزینه حق تعالی است
و آسمان صفت که حَفِظْنَاهَا مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ مَارِدٍ

وفعلهم فعل الابرار وهم عند الله تعالى
افضل من الشهداء ليس لهم الدنيا فقيل
ومن هم يرضون بقسم الله والله تعالى عنهم
راض فقال عمر رضي الله عنه من هم يا رسول الله
قال هم الزاهدون في الدنيا والراغبون
في الاخرة والراضون بقضاء الله تعالى رسول الله
فرمود كه خداوند تعالى را در زمين بندگان اند كه دلهاى ايشان
از آفتاب روشن ترست وكارهاى ايشان همچو كارهاى پيغمبران
است وايشان نزد خداوند تعالى عزيزتر وفاضلتر از شهداء
اند وايشانرا نباشد از دنيا هيچ باندكي ونه بسيار وايشان
بدانچ خداوند تعالى قسمت كرده باشد راضي بوند وخداوند تعالى
از ايشان راضي باشد انگاه امير المومنين عمر خطاب رضي الله
عنه پرسيد كه آن طايفه كيا باشند رسول الله فرمود كه ايشان
در دنيا زاهدان باشند يعنى روى گردانندگان از دنيا
وكار دنيا وسعى كنندگان باشند در كار آخرت وبانچ

ولقد کرمنا بنی آدم است یعنی تمامی صحت و سلامتی
دل و صفائی او در آن است که یکلی از بیماری فی قلوبهم
مرض خلاص یافته باشد و بجملگی این اطوار سر بر خط
عبودیت نهد و هر طوری ازین اطوار بخاصیت همان
معنی که در وی موعود است مخصوص گردد و بر وفق فرمان
حق و طریق متابعت سنت رسول الله ثابت باشد
که اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی
یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ آنگاه گشاد این راه هر رونده را
روی نماید و وقت آن باید که خاطر رحمانی را از خاطر
شیطانی تمیز کند و تواند که خاطر شیطانی را دفع کند
و چون رونده راه بدین مقام برسد و دل او بدین
اوصاف موصوف شود و بدان خصال مخصوص
گردد و بر دل خود رونده کامل شود که وی را از خاطر
باطل خیانت کردن انچنین رونده را مرد صاحب
دلی توان گفتن شیخ قدس الله روحه فرمودند

وطور دوم را قلب گویند و آن معدن ایمانست چنانکه میفرماید

که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و محل نور

عقلست که لهم قلوب یعقلون بها و محل بینائی

که ولکن تعمی القلوب وطور سوم را شغاف گویند و آن

معدن محبت و شفقت خلق است چنانکه میفرماید قد شغفها

حبّا و محبت خلق ازینجا در میگذرد وطور چهارم را فواد گویند و آن

معدن مشاهده است و محل رویت است که ما کذب

الفواد ما رای وطور پنجم را حبة القلب گویند و آن

معدن محبت خداوند تعالی است و محبت هیچ مخلوقی را بدان

طور راه نیست وطور ششم را سویدا گویند و آن معدن

مکاشفات غیبی است و محل علوم لدنی است و منبع حکمت است

و گنجینه خانه اسرار الهی است و محل علم اسماست که علم آدم

الاسماء کلها و درین طور از انواع علوم کشف شود

که ملائکه از ان علوم محروم اند وطور هفتم را مهجة القلب گویند

و آن معدن ظهور انوار تجلیات صفات الهیت است و

خداوند نعم است که رضاء مخلوقات را برضای خالق
گزینند در همه کارها والسبب اگر بی علم بود و هر که بدین صفت
بود دل او بیمار بود [illegible] پرسیدند که دل بیمار را
علاج چه بود شیخ قدس الله روحه فرمودند که علاج دل
بیمار آنست که مرد جهد آن کند که در صحبت علما باشد و
در خدمت ایشان کوشد و سخن ایشان را قبول کند
که سعادت دوجهانی در آن است و خدمت مشایخ
را بر خود لازم دارد زیرا که محبت دنیا را که سر همه خطاهاست
از باطن دور کردن و امل دراز را کوتاه کردن جز در خدمت
مشایخ حاصل نیاید و ترک هوای نفس که اصل علاج
دل است چون در صحبت مشایخ دست دهد و اجل
را نزدیک داشتن در صحبت آن پاک مردان
که مشایخ اند روی نماید پس علاج دل بیمار آن بود
که تمسک بخدمت مشایخ و علما کند تا محبت دنیا را
تواند از دل بیرون بردن و امل را دفع کردن و روز

که بیماری دل را علامت او هفت چیز است که در هر دلی

که آن هفت چیز بود آن دل بیمار بود اول آنست که امل

دراز در پیش دارد و اجل را نزدیک ندارد بسبب آنکه

حرص بروی غالب بود دوم آنست که در عبادت کاهل

بود و از آن عبادتی که دارد حلاوتی نیابد بسبب آنکه

محبت دنیا در باطن او متمکن شده باشد سوم آنست

که زندگانی بر مخالفت سنت کند و قدم در متابعت

شیطان دارد بسبب آنکه هوای نفس بروی غالب

گشته بود چهارم آنکه که دائم به بی فرمانی خداوند روزگار

گذراند بسبب آنکه ترس او از خداوند حقیقی نبودش

که مانع آیدش معصیة را پنجم آنست که در هر که نظر

کند بعیب نظر کند و زبان غیبت کشاید و در هیچ

چیزی بعبرت نظر نکند ششم آنست که در هر چیزی

از علم شنود دل او راه نیابد و فهم او بدان نرسد

بسبب آنکه عقل او بی قوت بود از شناختن راه

احدا حق تعالی میفرماید که هر که امید میدارد که در دنیا بمشاهدت ما برسد
و در عقبی بمعاینه ما مشرف شود پس بروی باد که باعمال
صالح اشتغال کند و در بندگی پروردگار خود کسی را شریک نکند
یعنی در وظایف عبادات ریا و عجب از خود و از اعمال خود دور
دارد و شرایط این معنی که عبادات از شوایب خالی بود گفته
شده است باید که بدان شرط قیام نماید تا عبادات از فتنها
صافی شود و حقیقت ولا یشرک بعبادة ربه احدا
حاصل شود چون بنده را این شرایط محقق شود سر او
بدولت مشاهده مخصوص گردد و در آخرت بر موافقت
انبیا و اولیا بسعادت معاینه واصل گردد پس چون سالک
را که سر او بمقام مشاهده مشرف شود شوق حق در باطن او
شعله زند پرسیدند که شوق چیست شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که شوق اضطراب بود در طلب چیزی و چون
آن اضطراب در سالک زیاده عمل کند بمقام اتصال رسد
ابدا ان تعجیل در وی پدید آید بیافت وصال خداوند تعالی در قصه

رفتن را بعالم آخرت آماده کی کردن که رسول الله

چنین فرموده است استعدوا للموت قبل

نزوله میفرماید که آماده باشید مردن را پیش از آنکه

بیاید زیرا که چون بیاید ساختگی نتوانید کردن و زمان

نمیدهد که توانید عذر گناهان خواستن و تدارک احوال

گذشته که بر پیشان گذشته است توانید کردن تا در آن

زمانی که از این عالم باید گذشتن پشیمان نشوید و بعد از

خداوند در نمایید که آن پشیمانی سود نمیدارد این

سعادت معاینه صورت نمی پذیرد قدم صدق

در راه طلب مشاهده داشتن و اتباع سنت رسول الله

را بر طریق استحباب بر خود فریضه داشتند تا موهبت خداوند

تعالی بطفیل رسول الله ایشان را بنهایت حال که مقام مشاهده

حضرت جلالست رسانید این دولت را که ماوای جمله فتوحات

غیبی است شطی قوی فرموده اند و زبان قرآن بدان ترجمان ناطق است

چنانکه میفرماید فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ

دلها بر قال او ست [illegible] پرسیدند که علامت آنکه سالک

بمرتبه شوق رسیده باشد چیست شیخ قدس الله روحه

فرمودند که هر رونده که بمرتبه شوق رسد علامت او این

بود که آن سالک را سوختن باطن پیدا شود و گرمی دل

و پاره شدن جگر از غایت شوق خداوند را و علامت

دیگر آن بود که آن رونده بی آرام شود از اندوه باطن خود

و از سر و پای خود خبر ندارد صد هزار منزل نزدیک او یکقدم

شود جمله کونین در نظر او چون ذره شود زندگانی را فدای

رضای خداوند تعالی کند عمر بروی تلخ شود و مرگ خوش

آیدش مردن را طالب شود رفتن بدان عالم بر وی آسان

گردد شب و روز منتظر گردد مر رفتن را دنیا و آخرت را

بدو قدم گذرد که خطوتان فقد وصل پس علامت شوق

که در سالک پیدا شود [illegible] پرسیدند که میان شوق

و اشتیاق فرق چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند

که فرق میان شوق و اشتیاق اینست که شوق بیافتن

كليم ازين حال خبر ميدهد كه وعجلت اليك رب لترضى كلام
يعني اي موسي پيغامبر عليه السلام ميگفت كه شتاب ميكنم بتو كه پروردگار
مني تا در يابم مر رضاي ترا يعني بمطلوب ومحبوب خود تعجيل
مينمايم بيابم رضاي دوست وراضي نميشوم جز بانكه بدان
دولت وصال وديدار او واصل گردم پس چون سالك
باين مرتبه برسد هر آينه در باطن او آن اضطراب كه
عبارت از شوق است پديد آيد وچون آن شوق زياده
شود تمناي وصل در سالك زياده شود كه چون موسي
پيغامبر عليه السلام نيز لعب كلام يافت شوق زياده شد در مقام
قرب طالب رويت شد گفت ارني انظر اليك
سالك نيز كه بمقام قرب نزديك تر شود بزباني او كه شوق
عبارت ازين معنيست بغير اليه طالب وصال شود موت را
چون اين شود از براي آنكه داند كه لقاي دوست درين خاك دان
مسلم نيست وچون داند كه اين حال نيز بدست كسي نيست الا كه
طالب ديدار او شود كه ديدن جمال دوستان خدا او خود

نافی شود و صفات روحانیت باقی شود سپس رود بمقام
مشاهده و هند در روح او قرب حق تعالی انس باید که علامت
اشتیاق است ... پرسیدند که انس چه باشد شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که انبساط محب است با محبوب چنانکه
ابراهیم خلیل علیه السلام گفت که رب ارنی کیف
تحیی الموتی یعنی که ابراهیم گفت ای پروردگار من
بمن نمای چگونه زنده کنی مرده را و این سخن گفتن از
ابراهیم از غایت انبساط بود و علامت انس آنست
که آثار جذبات حق نسیمی از مهب مشاهده بروح سالک
فرد گهر راحت آن نسیم و لذت آن شمیم سکونتی در خاطر
سالک پیدا آرد چنانکه آثار فضل نامتناهی از برای انس
یعقوب را مر یوسف پیغامبر را علیه السلام در خاطر انداخت
تا پیراهن یوسف را از مصر بیرون آوردند نسیم صبای وصال
بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب پیغامبر علیه السلام
رسانید تا یعقوب که در مقام شوق یوسف بود و فریاد آورد

و دیدن آرامد ولیکن اشتیاق نیارامد در هجران و وصال یکسان

بود و بسیار از بزرگان گفته اند که از مقام شوق و وجد ولیکن مقام

اشتیاق هرکسی را نباشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که رسول الله

چنین فرموده است مَنْ اَحَبَّ اللهَ اشتاق لقاءه یعنی

هر که خداوند را دوست دارد هر زمان بود بلقای خداوند تعالی پس

شوق و اشتیاق از برای دیدن بود اما شوق چون لقا یابد

ساکن شود و اشتیاق در هر دو حال بکمال باشد و شاید

که در حال رویت اشتیاق صعب تر بود [illegible] پرسیدند که

اشتیاق چه باشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که اشتیاق

عاجز شدن جانست از تحمل غلبه حلاوت ذکر در وقت یاد

مذکور یعنی که در آن وقت که سالک بذکر مشغول شود چندان

حلاوت ذکر بر جان ذاکر غلبه کند که جان ذاکر از تحمل آن

غلبات حلاوت ذکر عاجز آید و هر رونده را که این مقام

اشتیاق دهند چنان بیقرار گردد که از وی اثری باقی

نماند و از صفات خود بکلی فانی شود و هر که از صفات بشریت

بچشم موسی پیغمبر علیه السلام نمود دران امید که مقصد حاصل
آمد آرامی بر جانها مبارک موسی پیغامبر علیه السلام پیدا شد
و دران اضطراب سکونتی یافتند چنانکه پیغمبر ما ید
قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا
لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى
النَّارِ هُدًى یعنی که گفت موسی پیغامبر علیه السلام مر اهل
خود را که شما درنگ کنید که من ازین آتش آرام یافتم و دل
من باین آتش که می‌ماید قرار گرفت تا بروم و ازین آتش
بیارم نزدیک شما چون موسی علیه السلام بان آتش رسید
بتشریف خطاب حق تعالی یافت و باستماع کلام حق تعالی
مشرف شد پس آن آتش نمود داری بود از تجلی خطاب
و کلام خداوند عز و جل لاجرم موسی پیغامبر علیه السلام مونس
در خاطر آمد اینجا نیز سالک در مقام حیرت افتاده است
که اتصال محبوب که مقصود رسیدنست مگر موهب خداوند
تعالی که آن دولت میسر شود پس اگر ناگاه نسیمی از مهب

كه انّي لأجد ريح يوسف پس يعقوب پيغامبر
عليه السلام اميد وصال يافت بنسيم روح اگرچه يافت آن اضطراب
يعقوب پيغامبر عليه السلام بسكون بدل و بران نسيم باطن
يعقوب را آرامي حاصل آمد زيرا كه اين نسيم پيراهن اثري بود
از عالم اتصال بنابران معني خاطر اسرائيل را اندران نسيم
انسي ظاهر گشت و موسي پيغامبر عليه السلام بعد از ان
كه مدت شباني شعيب پيغامبر عليه السلام بسر آمد با اهل خويش
روي بجانب مصر آورده بود و شبي بمنزلي نزول كرده بود
و هواي غايب سردي بود و بادي تند در حركت آمده
بود و گرگان در اغتنام تفرقه آغاز كرده بودند و اهل موسي
پيغامبر را عليه السلام درد ولادت پيدا شده بود و موسي
كليم بآتش محتاج گشته بود و از ميان سنگ و آهن بحركت
موسي كليم آن آتش كه در سنگ و آهن است ظاهر نشد
حيرتي تمام بر موسي كليم عليه السلام مستولي شد دران حيرت ديد
با آن همه درد راه در طلب سفر شده بود كه ناگاه در جانب طور آتشي

بود از بزرگی و عظمت و جلال او زیرا که در یافتن هر او از لطف
خداوند تعالی بیواسطه هر که ازین مقام برسانند و بدین اوصاف
موصوف گردانیده علامت او آن بود که آن سالک را
کمال انس حاصل شده بود و چنین مرد را بنده محبوب گویند

مسئله پرسیدند که کمال قرب چیست شیخ قطب الدین رحمه
فرمودند که کمال قرب آن بود که تن سالک در خدمت
بود و دل او در مقام محبت باشد و سر سالک بمقام مشاهده
رسیده بود و روح سالک را بمقام قرب رسانیده باشند
و این سالک را در این مقامات چنان گردانیده باشند
که اگر زمانی تن او را از خدمت دور کنند تن او هلاک شود
و اگر طرفة العین محبت از دل او بردارند دل او هلاک گردد
و اگر ساعتی مشاهده از سر او باز گیرند سر او هلاک شود و اگر
چشم زدنی روح او را از مقام قرب باز دارند روح او
هلاک شود پس چنین سالک را کمال قرب حاصل شده
باشد علامت او آن بود که نوم او قلیل بود و اندوه او

اندک

وصال حق در آیدن آغاز کند و روح در راحت آن نسیم
بسر سالک اثر کند سر سالک را بر این نسیم بر امید مشاهده
خداوند تعالی آرامی پدید آید و خاطر سالک را بران امید
انسی حاصل آید و آن انس از تاثیر مشاهده باشد
پرسیدند که علامت کمال انس چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که علامت آنکه مقام انس مر سالک را رسیده
بود آنست که باطن آن رونده را بر غیر خداوند تعالی
وحشت پیدا شود چون سالک بسعادت انس واصل
گردد خاطر او بغیر خداوند تعالی آرام نیابد و این معنی از
آثار مشاهده حق بود که بروح سالک برسد و آن آرام
مشاهده مر رونده راه را در قرب پادشاه باشد یعنی که
بکلیت بحضرت حق تعالی قرب یابد و آن قرب نه از
روی مکان بود بلکه با آثار عنایت و فضل خداوند تعالی باشد
و آیت وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ
الْوَرِیْدِ تایید مؤکد این قول است و معنی قرب آگاهی بنده

از علامات قربت است و مرتبه نهایت حال سالک اینست

شیخ قدس الله روحه فرمود که چون رونده راه با ضعف بشریت

وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا قدم در راه خداوند عز وجل نهد

و بالهمی خود در راه طلب رضای خداوند تعالی جد و جهد نماید خداوند تعالی

با کمال کرم و رحمت خود بنده را بحسب نیت نیکوی وی بمقام قرب

رساند و در خلوت برای مشاهده فرو آرد و چون سالک بقدم

صدق و اعتقاد صافی فرمان وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ

جِهَادِهِ را امتثال کند و بمقدار قوت خود انقیاد این

فرمان کند و نهایت حال و قدرت خود سعی نماید هر آینه آثار

جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین هر دشواری که بر

راه است بران سالک آسان گرداند و هر چه جز خداوند است

از پیش خاطر او محو کند پس چون رونده راه از انقطاع مسافت کند

بمقام قرب حق تعالی مخصوص گردد و در خلوت خانه اتصال بتجلیات

جمال محبوب مشرف شود که مقصود کل سالکان راه این

مقام است اما از برای یقین مشتاقان حضرت دریافت حق

طویل بود و زبان او بجان او کلیل بود و پوست صفات او یابس
جلیل بود یعنی اگر صفت اینچنین رونده اینست که جواب او اندک
بود زیرا که بنده که بدین مقام قرب رسیده باشد باختیار بر این
سهو و زبان او از غیر حق کنده بود زیرا که چنین بنده را که مقام قرب
یافته باشد با غیر حق سخن نگوید مگر بقدر ضرورت و دل هم زبان
او بذکر دوست گردان بود و هرچه گوید با او گوید و هرچه شنود از او
شنود و اندوه او دایم بود و آن اندوه از غیر بود و آن سالک
بدین صفت بود آن مشتاق قرب او بود بحضرت خداوند
تعالی و آن مشتاقان اصحاب رسول الله که طالبان سعادت
مشاهدات از رسول الله صلی الله علیه و سلم از مقام مشاهده پرسیدند
خداوند تعالی در جواب آن عاشقان این آیت فرستاد که وَ اِذَا
سَاَلَكَ عِبَادِيْ عَنِّيْ فَاِنِّيْ قَرِيْبٌ یعنی که یا محمد
چون همی پرسند بندگان ما از تو ما را که او بند کار ایشانم بگوی
یا محمد که خداوند تعالی بشما از رگ جان نزدیکتر است و هر کجا که باشید
خداوند تعالی با شماست وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ و این آیات

اغلب

جز بمقام معاینت نشوند رسول الله چنین فرموده ست که لیس
المؤمن من راحة دون لقاء الله من احب لقاء الله تعالی
کان قد کان میفرماید که در سایر فتوحی و سعادتی که در هر دو جهان
موعود ست بجز لقای خداوند تعالی مر مومن را در ان هیچ نصیبی
و لذت نیست پس هر ان بنده که خداوند تعالی را دوست دارد از
جمله لذتها که بغیر او تعلق میدارد مستغنی کرده و رسول الله فرموده است
که دیدم خداوند را بیچگونه زیرا که محققان این راه در معنی لا یدرکه
الا بصار گفته اند که ادراک دیگر ست و رؤیت دیگر ادراک در
یافتن کیفیت و ماهیت چیزی بود و لیکن رؤیت دیدن مجرد است
خداوند تعالی از کیفیت و ماهیت منزه ست پس ادراک ممکن نباشد
اما رؤیت که دیدن مجرد ست و خداوند تعالی ممکن الرؤیة ست
پس اگر رسول الله فرمود که دیدم مر خداوند تعالی را محال نبود و نیز
رسول الله فرمود که دیدم خداوند تعالی را و بار بدیده دل بعضی از
جاحدان و منافقان گفتند که این سخن محال می نماید و دروغ میگوید
خداوند تعالی این آیه فرستاد که ما کذب الفواد ما رای

و عاقبت نومیدی را راه محرومان از طایفه معاینت و مشاهدت

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

میفرماید تعالی و تعظیم که آنانی که امید ندارند
بلقاء ما و خشنود شدند بزندگانی دنیا و دلهای ایشان بدین دنیا آرام
گرفت و آنانی که ایشان از نشانهای ما غافل اند همه ایشان را
جای باز گشت آتش دوزخ است بانچه کسب کرده اند یعنی کار این
طایفه که بلقاء دور و رضا ما اختیار نکردند لا جرم جزای ایشان کوشش
ایشان آتش دوزخ شد پس بدین معنی بدلالت لازم
می آید که آن طایفه اختیاران که بدیدار خداوند تعالی امیدوار
باشند و عمر عزیز را در راه خداوند تعالی صرف کرده باشند
خداوند تعالی ایشان را در دنیا بکرامت مشاهده کرم کرده اند و در
عقبی بدوام معاینه مشرف کرده اند دانهای که خاص حق
اند ... نعمتهای در هر دو سرای سرفرو نیاورند و در دنیا

که او در بادیه است و از ان منزل غفلت او را بوده است و عمر بسر برد
بر پیمایند و بعد از ان قدم در راه نهاد و بسلوک راه مشغول شد و از ان
باقی راه بیخبر بود و مبتدی را نتواند راه بری کردن که او را از مخاوف راه
خبر نبود و پس مجذوب سالک همه راهی را نشاید و لیکن مقتدای را
نشاید اما سالک مجذوب شیخی و مقتدای را شاید و مبتدی را راه
بری تواند کردن زیرا که سالک مجذوب آنرا میگویند که وی اول
دست ارادت بدامن صاحب دولتی زده بود و بنظر مردی عارف
شده و بسلوک راه مشغول شده و بریاضت و مجاهده قدم زده
و منازل راه قطع کرده و مخاوف راه را مطالعه کرده و بر مهالک راه وقوف
یافته و در علم خاطر شناسی بکمال رسیده باشد و بر جاده راه شرع سلوک
کند که ناگاه بموهبتی برسد و او را از دوستان شد و این موهبت
که جذبه مر این سالک را از غایت سلوک و استغراق مشاهده
روح او بود و پس چنین سالک مقتدای را شاید و هر که بچنین مقتدای
اقتدا کند هر آینه راه راست یابد و چون قدم ثابت دارد و در
این چنین شیخ صحبت کند بدرجات و مقامات عالی برسد

یعنی که در وقت میگویند رسول آنچه اول او دیده است پس هر

سبب که از مدارج بابت مشاهده در سالک را حاصل آید

کل آن مدارج از موهبت حق باشد و موهبت خداوند از آثار

جذبه بود و مسلم رسیده‌اند که جذبه صحبت شیخ قدس الله روحه

فرمودند که جذبه کشش ذات است مر بنده را بخود و آن کشش بعضی را

بسبب بود و بعضی را بی سبب و آن کشش از استغراق مشاهده

بود یا از غایت شوق باشد و سالک را در سیر دو حال اختیاری

نیست زیرا که جذبه چون در ترقی بود که ناگاه بر سالک بیابد

و بر عین سالک نیز بیابد و این صورت را شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که سالک مجذوب است و مجذوب سالک کدام

مقتدای را شاید میفرمودند که مجذوب سالک همراهی را

شاید مقتدایی را نشاید زیرا که در راه منازل بسیار است

و مخاوف بی شمار است و از انجمله او خبر ندارد از برای آنکه در ابتدا او

در این راه نبوده است تا از منازل و مخاوف راه با خبر بود تا گاه

موهبت خداوند که جذبه عبارت از آن معنی است و آن بخشش

که

صفات ذمیمه بکلی خلاص یابد و بجمیع خصال حمیده مشرف شود و از این
نسیم سعادت ارادت بهر دلی نمی وزد و این آب اعتقاد
در هر جوی وجودی نمی رود و این توفیق عزیز در هر کوی سینه نزول
نمیکند و لیکن هر صاحب دولتی را که دولت متابعت این صاحب
دولت روی نمود بدین سعادات رسید و بدین اوصاف پسندیده
موصوف گشت و این اخلاق حمیده را که سبب مقامات
و درجات آخرت است به تمامی یافت لاجرم آنها که این سعادت
دیدند و در راه روش ایشان کوشیدند و شراب محبت نوشیدند
و در صورت هر صاحب معنی دیدند بحقیقت دنیا نظر کردند یا
بلی دینار ابر فنا یافتند اندیشه دم آخر بکمال حال دنیاست
بود و بار ایشان غالب آمد از غم نفس آخر که در آن زمان
ضعف حال ها چگونه خواهد شدن از حیات خود لذت نیابند و در
خبید روز حیات استعداد ممات کردند و بیخ شهوات از دل برکندند
و ماده میل متعلقات این عالم را از سینه خود فرو بریدند و با تیغ نفسانی
را منهدم آوردند و این از اوصاف اولیاء الله است که این صد لقبان در

مرتبه انس یابد و حالتی بدو پدید آید که او از کل ما سوای الله نفور گردد که انس

حق وی است [illegible] نفور نمودند که خداوند تعالی

در اجابت دعا فرموده است که ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ

یعنی که بخوانید که دعا کنید تا اجابت کنم و در وعده خدای عز وجل خلاف

روا نیست که هر آیینه هر که را توفیق دعا گفتن دهند از اجابت محروم

نگردانند پس روندگان این راه را باید که در اوقات شریفه این دعا را

بخوانند اللّهمّ زیّن ظواهرنا بخدمتک

وبواطننا بمعرفتک وقلوبنا بمحبّتک واسرارنا

بمشاهدتک وارواحنا بمعاینتک ان تؤتینا

خیر الدنیا وخیر الآخرة ان تصرف عنّا

شرّ الدنیا وشدائد الآخرة برحمتک

یا ارحم الراحمین هر آیینه خداوند تعالی دعا او را اجابت فرماید

دهم سالک بخدمت حق مشغول گردد و آن تا تعبد تقوی و آن [illegible]

خاتم بدایت و آن اثر عالم ولایت و آن مشهور اند از قرب رفت شیخ

سعد الملة والدین بهند و در موافقت دعا [illegible] کوشد از پی

تا خلاص ایشان که ما را از عذاب آخرت خلاص بخش و ثواب روی که

ایشان را بحضرت تو است که ما را و جمله مسلمانان را در آن نفس آخر جان

دادن ایمان ده و با ایمان روزی گردان الهی بحرمت آبروی این مردان

که ما را بی آبروی مگردان یا اِلٰهَ العالمین و یا خیرَ الناصرین

باب دوازدهم در صبر و رضا

بدانکه معنی صبر حبس نفس بود از هوای او زیرا که خداوند اصبر میگوید

بدان معنی که باز میدارد عقوبت را از بندگان تا باشد که توبه کنند

و صبر حقیقی آن بود که هر شدتی که بوی رسد زبان بشکایت او نگشاید

که رسول الله را بچندین جای در قران بصبر امر است چنانکه میفرماید

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ که یا محمد

صبر کن بر شدائد جفا کافران چنانکه پیغمبران پیش از تو صبر کردند در

مجاهداتی که با ایشان میرسید جای دیگر فرمود که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ

الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

وَجْهَهُ یعنی که یا محمد صبر کن و نفس خود را بازدار با آنی که میخوانند پروردگار

خود را در بامدادان و شبانگاه وردی مبارک خود را از ایشان مگردان

متابعت آن شیخ اصحاب شوق و آن پیر ارباب ذوق و آن
صادق عاشق و آن عاشق صادق و آن یگانه جهان شیخ سعد الله
والدین حاصل کرده بودند و آن عالی همتان که خادمان آن مخدوم
بودند درین روش ایشان که از بدعت و هوا مبر است سلوک
کردند برامید آنکه تا در دم آخر بدین بشارت که الا تخافوا ولا
تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون
مشرف شوند شیخ قدس الله سره بوده که این طایفه کسانی اند که
همنشینان ایشان زاید بختی نبود و هر که بنظاره این عزیزان بیاید
خداوند تعالی ایشان را بیامرزد و اگر کسی را یابی که از این راه با تو بگوید
و از این سالکان در راه ایشان نشان دهد زنهار که چنگ ارادت
در دامن آن جوان مرد زنی و قدم متابعت از و نکشی که سعادت
ابدی در آنست غنیمت داری تا این دولت از تو در نگذرد حق
متابعت این روش بجای آر تا فردا بخبر بسیار رحمانی و سعادت
آخرت برسی ربنا مارا توفیق متابعت این مردان بلند قدر روزی
گردان که از زندگانی که فردا از ایشان جدا مانم نگاهدار و بعزت طاعات

نرسد صبر کن بر آن که آن بحکم ماست و چون بحکم ما بر چیزی باشد
شود هر آینه آن حکم بر بنده رسد پس از غیر مثال فاصبر
لحکم ربک شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون
سالک را که طالب رضای خداوند تعالی بود و بر بلاهای او صبر کند
و بر صبر ثابت قدم نماید هر آینه خداوند تعالی آن بنده را بر زیادتی
اخلاق پسندیده و خصال حمیده مخصوص گرداند شیخ قدس الله روحه می
فرمودند که صبر دو انواع است اما آن صبری که در راه خداوند تعالی محمود است
آنست که هر چیزی که از حق تعالی بر بنده آید که آن چیز مکروه طبع او بود باید
که بطیب قلب پیش آید و بدل خوش آن را قبول کند این چنین صبر پسندیده بود
اما صبر جمیل آنست که پیش از آنکه بلای خداوند تعالی بوی رسد صبر
و رضا او بحکم خداوند تعالی رسیده بود اما آنکه بلای خداوند تعالی بوی رسید
آنگاه بصبر و رضا پیش آید آن صبر بوده لیکن جمیل نبود اما اگر بلای خداوند
بر بنده رسد آنگاه صبر و رضا دهد آن عجز بود و اگر در آرزوی زوال
بلا در خاطرش آید آن جزع بود و اگر در بلای گوید که فرج دیر آمد آن خصومت
بود که میفرماید من لم یرض بقضائی و لم

سبب نزول این آیه آنست که جماعتی از سروران بخدمت رسول الله
صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند که یا محمد ما را می باید که بیائیم و ایمان آریم
و در خدمت تو باشیم و ما را از این درویشان ژنده جامه ننگ می آید
بدان سبب نمی آییم رسول الله دل از غایت حرص که بود بر ایمان آوردن
ایشان فرمود که چه کنم تا شما را این حجاب نماند ایشان گفتند که از دو کار
یکی کار بکن تا ما بیائیم یکی آنکه این درویشان را در آن جمع که ما باشیم راه
مده یا اگر در آن جمع نشینند تو روی سوی ما کن و سخن با ما گوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ~~آمدند و گفتند که یا محمد~~ خواست که سخن ایشان را قبول
کند جبرئیل علیه السلام آمد و سلام پروردگار رسانید و گفت که حق تعالی
میفرماید تو میخواهی که ایشان ایمان بخواهند آوردن تو روی مبارک خود
ازین درویشان که دوستان ما اند و بامداد و شبانگاه ما را یاد میکنند
مگردان و در آیت دیگر رسول الله را بصبر کردن فرمود که فاصبر صبرا
جمیلا ای محمد اگر کسی سخنی میگوید که خاطر مبارک تو از آن سخن دربار میشود
صبر کن فاصبر علی ما یقولون و ما را یاد کن که ما را به صفات
پاکیزه وصف میکنند که فسبح بحمد ربک و اذکر مخلوقات رحمن

دوم آنست که در عزت بر خود ببندد و در مذلت بر خود کشاید عقبه سوم

آنست که در اسبابی کار را بر خود ببندد و در مجاهده و ریاضت بر خود کشاید

عقبه چهارم آنست که در خواب را بر خود ببندد و در بیداری را بر خود کشاید

عقبه پنجم آنست که در امل دراز را بر خود ببندد و در کوتاهی را بر خود کشاید

عقبه ششم آنست که در دروغ و غیبت و بحث بیهوده بر خود ببندد

و در ثنا و حمد خداوند تعالی بر خود کشاید عقبه هفتم آنست که در خلق را

از لقمه حلال و شبهه کشاید و هر رونده که در گذشتن این عقبات فرماید

او را ازین راه نصیبی نیست مسئله پرسیدند که حقیقت صبر چیست شیخ

قدس الله روحه فرمودند که حقیقت صبر آن بود که چنانکه نطفه در رحم

بر پنج حال میگردد اول نطفه بود که در رحم پیدا شود و باز بتدریج علقه

شود و باز بتدریج مضغه میگردد و باز عظمه میشود و باز صورت ظاهر

میگردد بر همین مثال چون نطفه صبر در دل بنده پیدا شود و در رونده

راه برای صفت صبر لازمست که از آن نقطه صبر برضا برسد و چون

عنایت حق او را دریابد از آن بلا از آن صفت رضا سرفراز گردد

چون از آن بلا لذت یابد از آن مزد که او نعمت شود و باز از آن

يصبر على بلائي و لم يشكر على نعمائي فليخرج

من ارضي و سمائي فليطلب ربا سوائي يعني ميفرمايد

كه هر كه بقضاء من خشنود نشود و در بلاء من صابر نباشد و بر نعمتهاي

من شكر نگويد پس از زمينها و آسمانهاء من بيرون آيد و خداي ديگر

طلب كن يعني بنده كه صبر نيست و شكر نيست و رضا [illegible] پرسيدند كه علامت

بنده صابر چيست شيخ قدس الله سره فرمودند كه علامت بنده صابر سه چيز است

اول آنست اگر خبري رسيدش كه خلق را از آن معلوم نشود او نيز با كسي نگويد

كه آن گفتن با خلق شكايت بود از حق تعالى دوم آنست كه بباطن نيز اعتراض نكند

اگر كسي را خبر شود از آن حال و غمخوارگي كنندش زبان نگاه دارد و اگر

خبري بگويد كه صبر را زيان دارد سيوم آنست كه بدان بلاي چنان فخر كند

كه توانگري بدان جمال فخر كنند بود از آن زمان كه تيغ او در بلاي بود و دشمنش بر رضا او بود

در بالش نهد و ثنا و رضا او بدر جان بود و [illegible] حمد و ثنا را او را اميد عطا بود كه

خداوند تعالى شيخ قدس الله روحه فرمودند كه مردي را رونده راه بود بدرجه

مردان اين راه نشود و نرسيد تا آنگاه كه هيبت [illegible] را نگذرد عقبه اول آنست

كه هر راحت و آسايش را بر خود ببندد و در مشقت بر خود بگشايد عقبه

دوم